مسائل بین المللی

شماره ۳ (۹)

خرداد و تیرماه ۱۳۴۳

" مسائل بین المللی " که هرد وماه یکبار انتشار میابد بتشریح مسائل تئوریک وسیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد .

مندرجات این نشریه ازمیان مقالات مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " که نشریه تئوریک واطلاعاتی احزاب کمونیست وکارگری ومنعکس کننده نظریات واندیشه های آنانست ، انتخاب وترجمه میشود .

دراین شماره منتخبی ازمقالات شماره های پنجم وششم (مه وژوئن) مجله " مسائل صلح وسوسیالیسم " بچاپ رسیده است .

انقلاب سوسیالیستی ودولت بورژوائی

ارکی توتومیان

تفکیک ناپذیری مسئله انقلاب از مسئله دولت

مسئله انقلاب بدون مسئله دولت عاری ازمحتویست • لنین نوشته است: "بیشك عمده ترین مسئله هر انقلاب مسئله قدرت حاکمه است• قدرت در دست کدام طبقه است ، این کلید حل تمام مسائل است ••• مسئله قدرت را نمیتوان نادیده گذاشت ونه تحت الشعاع قرار داد ، زیرا این یك مسئله اساسی است که همه چیز را در سیر تکامل انقلاب ودر سیاست خارجی وداخلی آن معین میکند " (کلیات آثار ، جلد ۲۵ ، ص ۳٤۰) •

تحقق بخصوص تثبیت تحولات وآنهم تحقق تحولات سوسیالیستی بلکه همچنین تحولات دموکراتیك عمیق بدون در دست داشتن زمام قدرت میسر نیست • احراز این قدرت هدف نهائی نیست بلکه فقط وسیله نیل بهدف است ولذا به اهرم اساسی تحقق تحولات بنیادی اجتماعی واقتصادی بدل میگردد " بهمین جهت " انتقال قدرت حاکمه از دست یك طبقه بدست طبقه دیگر چه ازنظر مفهوم صرفا علمی وچه ازنظر مفهوم پراتیك وسیاسی آن ، علامت درجه اول ، علامت عمده واساسی انقلاب است " (کلیات آثار ، جلد ۲٤، ص ۲٤ــ ۲۵) •

خصیصه دوران دهساله اخیر عبارتست ازنوسازی عظیم تمام جنبش کمونیستی وتمام تئوری مارکسیستی ما • این نوسازی یکی ازمسائل اساسی مارکسیسم یعنی روبرو انقلاب سوسیالیستی درقبال دولت بورژوائی را نیز در بر میگیرد • اندیشه کلکتیو مارکسیستهای کشورهای مختلف که به خواستهای مبرم زندگی پاسخ میدهد در این مسئله نیز جوانب جدیدی را مکشوف میدارد ودراینمورد هم بمقتایج تازه ای میرسد •

البته برخی ازخطوط اساسی انقلاب سوسیالیستی ودولت بورژوائی وبرخی ازمناسبات اساسی میان آنها درماهیت خود ثابت میمانند • دانستن این خطوط لازم است ولی بهیچوجه برای حل وظایف مشخص مبارزه طبقاتی کافی نیست ، زیرا روبرو انقلاب سوسیالیستی درقبال دولت بورژوائی درهردورانی ، برای هرگروه از کشورهای شبیه بهم وبرای هرکشور جداگانه خصوصیاتی نیز دارد • واگر ما بخواهیم ، ولوبصورت بسیارکلی ، حداقل برخی ازخطوط محتمل انقلاب آینده را درنظرمجسم کنیم ، این کار بدون بررسی استروکتور دولتی که انقلاب تصادم با آنرا درپیش دارد میسرنخواهد بود •

مابررسی این مسئله را باتوصیف مختصر دولتی که امروززحمتکشان کشورهای سرمایه داری نسبتا رشد یافته با آن سروکار دارند آغازمیکنیم •

۱ ــ گرایشهای اساسی در سیر تکاملی دستگاه دولت بورژوائی دوران کنونی

اعمال قهر مستقیم وحوش خودکی نیروی انحصارات بانیروی دولت وتابع شدن دولت به یکمشت انحصارگراست

سرمایه داری انحصاری دولتی دال برنزدیکی ودرآمیختگی ، اتصال

تراپر بسوی حکومت دیکتاتوری وازاینجاست تورم دستگاه نظامی بوروکراتیک ، دستگاه پلیسی ، دستگاه اعمال قهرمستقیم .

این پروسه عمومی درفنلاند باتغییراتی همراه است . درکشورما " کمپلکس نظامی ـ صنعتی " نظیرآنچه کمتلا درایالات متحده امریکا هست ، وجود ندارد . علتاترا همینجا بیان میکنیم . این امر ناشی از" صلحدوستی فطری " انحصارات فنلاند ویا فقدان ارتجاع نیست ، بلکه بعلت وجود سنتیروی زیراست : مبارزمردم فنلاند درراه صلح ودموکراسی ، حساب هشیارانه برخی ازمحافل بورژوائی (" مشی پاسکیوی ـ ککونن ") وسیاست صلح دوستانه اتحاد شوروی .

وقتی فنلاند درنتیجه انقلاب اکتبر باستقلال رسید بورژوازی باامپریالیسم آلمان اتحادیست ویلافاصله ازدستگاه دولت بعنوان سلاحی برای سرکوب طبقهکارگر نیرومند شده استفاده کرد وجنگ داخلی رادامن زد . قریب ۹۰ هزارتن ازافراد زحمتکش درارد وگاهها وزندانها به بندکشیده شدند ودهها هزارتن تیرباران شدند وازگرسنگی مردند .

درسالهای ۱۹۲۵ ـ ۱۹۳۸ هزینه نگاهداری ارتش ـ پلیس ، دادگاهها وزندانها بطورمتوسط ٤٠ ٪ مجموع هزینههای دولت بود . درسال ۱۹۳۹ ارتش بتنهائی بیش از ۵۰٪ وسپس درسالهای جنگ ۷۵٪ بودجه دولتی را میبلعید . علاوه برارتش منظم گارد طبقاتی مسلحی هم وجود داشت که عده آن به ۱۰۰ هزارنفرمیرسید وهبری آن در دست انحصارگران بود . سیاست خارجی بازرگانی خارجی ، ارتش ، پلیس ودادرسی نیزتحت کنترل انحصارات قرارداشت واین انحصارات ازسیاست ضد شوروی کشورهای امپریالیستی غرب پشتیبانی میکردند .

این وضع درنتیجه شکست محافل ارتجاعی فنلاند درجنگ گذشته ودراثر انعقاد قرارداد صلح بااتحاد شوروی بکلی تغییر کرد . درسال ۱۹٤٦ هزینههای نظامی دولت به ۵ر۷ درصد ودرسال ۱۹٤۷ به ۵ر۵٪ تنزل یافت . درحالحاضر برای حفظ " امنیتوننظام " تقریبا ۱۵٪ بودجه دولتمصرف میشود وسهم ارتش ازآن به ۷ ـ ۸ ٪ میرسد . زحمتکشان کشورما درپرتو صلح ومبارزه درراهمنافع حیاتی خویشوتامین دموکراسی به موفقیتهائی نائل آمده اندکه درنتیجه آن اکنون قریب ۳۰٪ بودجه دولت برای رفع نیازمندیهای اجتماعی مصرف میشود .

ولی خدائی نابخشودنی است اگر بشمارش مزایائی که فنلاند امروزدرقیاسبافنلاند دیروزویا بادولتهای میلیتاریزه بورژوائی دارد اکتفاشود . ارتجاع فنلاند ازخود نقشههائی دارد بویژه آنکه میخواهد تلافیخود را برای عملی ساختن ایننقشهها ادامه دهد . گرچه بموجب قرارداد بااتحاد شوروی سازمانهای گارد طبقاتی مسلح منحل شده است ، ولی اتحادیه افسران ذخیره فنلاند واتحادیه افسران جزء ذخیره فنلاند بطورغیرعلنی جای آنهارا گرفته اند " اگر درسال ۱۹۳۹ عده افراد ارتشوپلیس ۱٦۵٤۰ نفربود درسال ۱۹۵۹ عده آنها به ۲۰۳٤۰ رسید . ضمنا گروه افرادی راکه خدمت نظام راپایان رسانده اند نیزباید باینعده افزود . بدینسان دستگاه اعمال قهرمستقیم همچنان بسیارکثیرالعده باقیمانده وازبرخی جهات نیرومندتر ازدوران قبل ازجنگ شده است . درارتش ، پلیسودستگاه دادگستری هیچگونه تغییرات اساسی درقیاسباقبل ازجنگ وارد نشده است . محافل افراطی دست راست این حلقه های دستگاه دولتی را همچنان درد ست خود محکم نگاهداشته اند .

دخالت درامور اقتصادی

وبرخی جوانب دیگر

فعالیت دولت

این زندگی بطلان کامل فرمول دگماتیک راکه درسالهای کیش شخصیت استالین رواج وسیع داشت بموجب آن دولت سرمایه داری قادر باعمال تاثیرد راقتصاد نیست ، به ثبوت رسانده است . نقش جدید دولت بورژوائی درزمینه اقتصاد مقدم برهرچیزمعلول نیازمندی عینی تولید مدرن است زیرا این تولید خواستارآنست که خصلت اجتماعی آن برسمیت شناخته شود . ولی سرمایه داری دولتی انحصاری

باآنکه ازنظرعینی برخی ازشرایط مهم را برای اجتماعی شد رواقعی تولید فراهم میسازد مع الوصف نمیتوانند جوابگوی این خواست تولید مدرن باشد .

د خالتمستقیم دولت در پروسه تجدید تولید سرمایه داری باشکال گوناگون ومتغیری انجام میگیرد (ملی کردن ، مصرف دولتی ، کنترل دولتی امور اقتصاد وغیره) .

درسالهای ۲۰ـ ۳۰ قرن کنونی درفنلاند راههای آهن ، پست وتلگراف ، یك سوم جنگلهای کشور وبرخی ازموسسات صنعتی بدولت تعلق داشت . ولی فقط پس ازجنگ بود که فعالیت اقتصادی دولت دامنه وسیع بخود گرفت . دراین زمینه یادآوری یك واقعه تاریخی شایان دقت است . وقتی بحران اقتصادی جهانی سالهای ۱۹۲۹ ـ ۱۹۳۳ بفنلاند سرایتکرد دولت کمیسیون مخصوص تشکیل داد وانرا مامورکرد علل بروز بحران را درکشورمعین کند وتدابیری برای تخفیف عواقب آن درنظر بگیرد . ولی انجمن اقتصاد ملی فنلاند که سازمان سرمایه داران بزرگ کشوربود این عمل را خطرناك تشخیص داد وخود کمیسیون هم اعلام کرد که : " امکانات دولت برای ادارکردن امور اقتصاد ودرعین حال رهبری کردن پیشرفت فرهنگی ـ بسیارمحدود است " . ولی درحال حاضروضع برچه منوال است ؟ کارفرمایان برای دخالت دولت درامور اقتصاد شیوه‌هائی یافته وبا موفقیت هرچه بیشتر بکار میبرند که بامبانی سرمایه داری تعارضی ندارد . کمیسیونهای دولتی نیز درامکان دولت برای اداره امور اقتصاد تردیدی ندارند . درسال ۱۹۳۸ ارزش تولیدات صنعتی که دردست دولت بود به ۸ر۹٪ ارزش کل تولیدات صنعتی میرسید ولی درسال ۱۹۵۳ این ارزش به ۲ر۱۵٪ رسید واین نسبت پیوسته رو افزایش میرود . نقش دولت دریکسلسله ازخدمات ونیز درزمینه اعتبارات بسیاربزرگ است (در زمینه اعتبارات از ٤٠٪ کل اعتبارات کمتر نیست) .

توسعه فوق العاده عرصه فعالیت دولت وافزایش عظیم هزینه‌های دولتی که براین اساس انجام میگیرد به مسئله مالیات بندی جنبه حاد داده است . دراین زمینه گرایشهای زیرین مشاهده میشود . نخست آنکه مبالغ روزافزونی ازهزینه‌های دولتی ازمحل مالیات تامین میشود . دوم آنکه درمیان مالیاتها میزان مالیاتهای غیرمستقیم بیش ازهمه است . سوم آنکه نسبت مالیات ماخوذه ازموسسات بزرگ همچنان روبه تنزل میرود (گاه نه فقط بطورنسبی بلکه همچنین بطورمطلق) . چهارم آنکه بخش هرچه بیشتری ازمالیاتها را مردم معمولی یعنی زحمتکشان میپردازند .

دولت باشدتی بیش ازپیش درمناسبات میان کارگر وکارفرما دخالت میکند . بیهود نیست که درجنب دولتهای بسیاری ازکشورها شورای مناسبات کارگر وکارفرما تشکیل میشود وقوانین ضدکارگری وضع میگردد . درسالهای پس ازجنگ قانون کار فنلاند باصطلاح " روح هماهنگی وتوافق درکار " را ، کاملا مانع اعتصاب است ، بانواع مختلف تشویق میکند .

مسئله ایکه بخصوص میخواستیم روی آن مکث کنیم افزایش عده کارمندان دولت وتغییرات وارده درترکیب آنهاست . درسال ۱۹۱٤ عده کسانیکه درخدمت دولت بودند به ۲۷ هزارنفر میرسید ، درپایان سالهای بیستم این عده تقریبا به ۵۰ هزارنفر ، درسال ۱۹۳۹ به ۵٦ هزارنفر ، درسال ۱۹۵۹ به ۸٦ ۵۰۰ نفر رسید ودرحال حاضرتقریبا به ۹۵ هزارنفر بالغ میگردد . سازمانهائی که بیشترازهمه کارمند دارند عبارتند ازموسسات راه آهن (درسال ۱۹۵۹ ـ ۲٦٪) ، پستوتلگراف (۱۸٪) ووزارت دفاع (۱٤٪) .

کارمندان دولت درمجموع خود ازیك صنف متمایزبقشروسیع مورد استثمار سرمایه انحصاری تبدیل میشوند . وشدت استثمار آنها غالبا کمتر از سایرتوده زحمتکشان نیست . بدینسان هرمی ازسلسله مراتب ومناصب بسا قاعده بسیاروسیع پدید آمده که ازپائین بیالابسرعت محدود میشود .

اکثریت کارمندان حقوقی تقریبابرابرحقوق کارگران کارآزموده دریافت میدارند (۸۰٪ کارمندان فنلاند حقوقشان ازحقوق متوسط کارگران صنایع فلزکاری بیشتر نیست) . بسیاری ازکارمندان دولت بحفظ کارخود

اداميناننداارند (درسال ۱۹۳۹ ـ ۲۹٪ کارمندان فاقدکارتعمین شده بودند ولی درسال ۱۹۵۹ این نسبت به ۳۹٪ رسید) • دردوران قبل ازجنگ اکثریت کارمندان ازقشرهای بورژوائی جامعه بودند ولی اکنون بخش بسیار بزرگی ازآنها ازخانواده های کارگری برخاسته اند • شایان توجه است که بیش از ۲۰هزار تن ازکارمندان جزء عضو سازمانهای اتحادیه مرکزی اتحادیه‌های فنلاند هستند • درسال ۱۹۵۹ عده کارمندان عضواتحادیه ها ۱۰۰ ۷۰ نفربود • اکنون کارمندان برای دفاع ازحقوق خود بسلاح اعتصاب متوسل میشوند •

همانطورکه ذکر شدیم کارمندان عضو دستگاه " امنیت ونظم " بیش ازهرچیزتحت‌نفوذ محافل افراطی دست راست هستند واین‌محافل ضمنا درمیان‌معلمین آموزشگاههای مختلف نیز نفوذ بسیار دارند • در عین‌حال عده کارمندان عضو حزب سوسیال دموکرات نیز روبه‌افزایش میرود (بخصوص کارمندان جزء) • ولی کارمندان عضو حزب دموکراتیک خلق باکارمندان کمونیست بسیار نادرند (باستثنای گروههای عضواتحادیه مرکزی اتحادیه های فنلاند) • آن قشرکارمندان که حقوق گزاف میگیرند (تقریبا ۱٫۵٪ کل کارمندان دولت) هسته اساسی دستگاه دولتی راتشکیل میدهند ولی‌ورا اساسی دولتی بدست همین‌عده معدود حل وفصل میشود که باسرمایه انحصاری ارتباط نزدیک دارند •

خصیصه بسیاری ازکشورهای بورژوائی عبارتست ازتیرگی مناسبات میان ارگانهای مرکزی وارگانهای محلی حکومت • خصوصیت فنلاند دراین‌زمینه عبارتست ازکوشش دولت برای احاله عده هرچه بیشتری ازوظائف به انجمن‌های شهروتحمیل بارمادی سنگین ناشی ازانجام این وظائف بدوش آنها بدینسان واداشتن انجمن های شهربه استفاده ازوجوه مالیاتی خود برای هدفهائی که دولت‌معین‌میکند • ارگانهای مرکزی حکومت میکوشند کنترل فعالیت انجمن های شهررا دائما تشدید کنند وازاین راه امکانات شخصیت های منتخب محل راتحدود سازند وکارمندان‌خود را درانجمن‌های شهربکارگمارند • درنتیجه این امر دستگاه بوروکراتیک انجمن های شهرافزایش‌عظیم پیدا کرده بیه سه‌برابر سال ۱۹۳۸ رسیده است (درشهر ها وقصبات شهر مانند درسال ۱۹۶۰ عده کارمندان انتصابی انجمن های شهری به بیش‌از ۳۵ هزار وعده اعضای انتخابی به‌کمتر از ۱۲ هزارنفر میرسید) •

خصلت بوروکراتیک وسیستم سلسله‌مراتب دردستگاه دولتی باوضوح خاصی درسیستم باصطلاح مرکزیت که درکشورداری فنلاند وجود دارد منعکس‌است • البته این اواخرخواستاربرهم زدن مرکزیت وتوسعه حقوق واختیارات مقامات‌محلی باشدتی بیش ازپیش مطرح میگردد •

گرایش‌بسوی محدود ساختن تنش موسسات انتخابی که برای دوران امپریالیسم عمومیت دارد درفنلاند نیز ، بویژه درمناسبات میان پارلمان ودولت ، باخصوصیات خود بروزمیکند • بموجب قانون اساسی فنلاند قدرت‌قانونگذاری به سیم (مجلس‌ملی) ، که براساس انتخابات عمومی تشکیل میشود ، تعلق دارد (ازحق رای فقط افراد از ۲۱ سال ببالا برخوردارند ، ولی مبارزه برای پائین‌آوردن این‌حد نصاب ورساندن آن به ۱۸ سال بیش‌ازپیش‌دامن‌میگیرد) • درسالهای پس‌ازجنگ درمجلس‌ملی فنلاند فراکسیون مقتدری از حزب دموکراتیک خلق بوجود آمد که فعالیت ثمربخشی انجام‌میدهد • مجلس اکنون برخلاف دوران قبل از جنگ وزمان جنگ افزار مطیع انحصارات‌نیست وبهمین جهت‌مناسبات میان دولت ـ رئیس‌جمهوری ازیکسوومجلس ازسوی دیگر سخت روبه‌تیرگی میرود • هدف سرمایه داران انحصارگرعبارتست ازحد اعلای تمرکزقدرت حاکمه دردست دولت ونمودارآن‌تلاشی است که‌برای تغییرقانون اساسی بعمل میآید • ولی عجالتا هیچیک ازاین تلاشها به‌نتیجه نرسیده است • معهذا آن اقدامات عملی که محافل دست راستی بهرحال موفق بانجام آن شده اند بزرگترین خدشه‌را‌تشکیل میدهد • مثلا بسیاری ازخواستها وحتی تصمیمات مصوبه مجلس‌پشت گوش‌انداخته میشود وبعلاوه دراین اواخرنقش‌مجلس‌درتشکیل کابینه کاهش‌یافته است • مبارزه میان قدرت حاکمه وقدرت‌مجلس‌باموفقیت هرچند یکبار انجام‌میگیرد • حزب کمونیست دراین‌مبارزه پیگیرترین وحدیترین مدافع قدرت‌مجلس‌ملی است •

تعریف کلاسیك دولت وواقعیت کنونی

بطوریکه دیدیم کلاسیك های مارکسیسم بارها دولت را " ارگان تسلط طبقه معین " یا نیروئی مرکب از دسته های خاص " افراد مسلح که زندانها وغیره را در اختیار خود دارند " تعریف کرده اند (لنین ، کلیات آثار، جلد ۲۵ ، ص ۳۵۹ و ۳۶۱، چاپ روسی) . بآسانی دیده میشود که تعریف اول کلی تر است و تعریف دوم بمفهوم دولت حتی بهتر مشخص میدهد و ما نگاهی را در نظر داریم که بکمك آن تسلط طبقاتی تحقق می یابد . این تعریف دوم که جنبه محدودتری دارد با چگونگی دولتی که زحمتکشان در حدود ۷۰ ـ ۱۰۰ سال پیش با آن سروکار داشتند مطابقت دارد . در آنهنگام دولت بطور کلی در وجود " دسته های مسلح " مجسم بود .

واما امروز وضع بر چه منوال است ؟ دولت بورژوائی موجود بیشتر خود را بعنوان دستگاه مخصوص وماشین مخصوص اعمال قهر و جبر و حکومت طبقاتی ، که بکمك گروه اجتماعی خاصی از افراد انجام میگیرد ، در تمام کشورهای سرمایه داری همچنان حفظ کرده است واین دولت همچنان افزار عمده مبارزه طبقاتی در دست بورژوازی ، افزار عمده حفظ رژیم استثمارگر است . دولت بورژوائی همچنان وسیله اساسی تامین ارزش اضافی و عامل " فربه " ویژه استثمار زحمتکشان است ، همان زحمتکشانی که هزینه نگاهداری این افزار اعمال ستم بر خویش را میپردازند . ولی چگونگی تحقق تسلط طبقاتی بورژوازی ، اشکال ، طرق و شیوه های این تسلط ، مکانیسم و دستگاه اعمال قهر بسیار تغییر شکل داده است . امروز دیگر نقش دولت منحصر بنقش ارگان اعمال قهر طبقاتی مستقیم نیست (گرچه این نقش همانطور که متذکر شدیم همچنان عظیم است . آنچه که در سابق بطور مشروط میشد آنرا ناچیز گرفت یا اصلا وجود نداشت ، امروز بیشتر از پیش نقش اساسی بازی میکند . سخن قبل از هر چیز بر سر روابط تازه میان دولت و اقتصاد است .

مارکسیسم سمت این پروسه را پیش بینی کرده بود . انگلس ضمن توصیف دولت بورژوائی مربوط بقرن نوزدهم در کتاب " آنتی دورینگ " نوشته است که این دولت سازمان طبقه استثمارگر برای حفظ و حراست شرایط عمومی خارجی تولید است . در همانجا انگلس چنین ادامه میدهد : " دولت معاصر، اعم از داشتن هر شکل ، در ماهیت خود ماشین سرمایه داری ، دولت سرمایه داران ، سرمایه دار جمعی ایده آل است . هر اندازه که دولت نیروهای مولده بیشتری را بتملك خود درمیآورد تبدیل آن بسرمایه دار جمعی کاملتر میگردد . بهمان اندازه تعداد بیشتری از افراد را استثمار خواهد کرد ... دولت بعنوان نماینده رسمی جامعه سرمایه داری مجبور است رهبری تولید را بعهده خود بگیرد " .

دولت انحصارگران حالت سرطان در پائی هزارچنگی را بخود میگیرد که همه جا و حتی در دورافتاده ترین زوایای جامعه رسوخ میکند و میکوشد همه چیز را در چنگ های خود نگاهدارد . ولی این عمل روز بروز بر اثر دشوارتر میشود و طعمه خود را دیگر نه میتواند بکام خود بکشد و نه از هضم بگذراند . البته دولت بورژوائی خصلت طبقاتی خود را از دست نداده است ، ولی در عین حال بهیچوجه یکپارچه همنیست . نیروهای ضد مونوپولیستی نه تنها در خارج میدان عمل این دولت بلکه در داخل این میدان نیز قوت میگیرند .

توسعه عظیم دامنه وظائف دولت بورژوائی نباید گرایش بسوی محدودیت دائره حکمرانان آنرا از نظر ما پوشیده نگاهدارد . این دولت بیش از پیش بصورتی درمیآید که دیگر حتی کمیته حکمرانی تمام طبقه بورژوازی هم نیست ، بلکه در درجه اول بمجموعه کمیته حکمرانی گروهها وقشرهای معین آن یعنی کمیته حکمرانی انحصارگران است .

سرمایه داری انحصاری دولتی علاوه برایجاد مقدمات مادی وفنی سوسیالیسم در عین حال مستقل از اراده خود بایجاد نیروهای اجتماعی وسیاسی عظیمی در جبهه مخالف خود کمك میکند که تمام قشرهای ضد مونوپولیستی را در بر میگیرند . این سرمایه داری بهر عرصه ای که قدم میگذارد آنرا به جنب وجوش سیاسی

درمیآورد ، بهرمنطقه ای که گامینهد گوئی آن منطقه را ازنظراجتماعی علیه خود مین گذاری میکند ونیروی مقاومت روزافزونی علیه خود پدید میآورد • هریك ازاین مناطق بمیدان مبارزه طبقاتی بدل میگردد • بدین سان توسعه دامنه وظایف دولت بورژوائی بهیچوجه بمعنای محدود شدن وازمیان رفتن مبارزه طبقاتی نیست بلکهبرعکس موجب توسعه وتعمیق این مبارزه وتنوع بیشتر اشکال آنست •

۲ ــ ناگزیری درهم شکستن دستگاه دولت بورژوائی وضرورت استفاده ازآن

" باید ضد انقلاب را درهم شکست وازدستگاه فرهنگی بورژوائی استفاده کرد "
(لنین)

اگر تسلط بورژوازی بدون دولت غیرممکن است محواین تسلط نیز بدون محو دولت بورژوائی غیرممکن است • این دولت باید درهم شکسته شود ومنهدم گردد • ولی درهم شکستن یچمعناست ؟ ازدرهم شکستن خیلی هارا میترسانند وازآن غالبا میترسند • این مفهوم اغلب تحریف میشود ، درست درك نمیشود ومحتوی آن با این یا آن شکل مشخص آن خلط میگردد (همانطورکه محتوی انقلاب سوسیالیستی باشکلی ازاین انقلاب یعنی با قیام مسلحانه وجنگ داخلی خلط میگردد) • درهم شکستن قبل ازهر چیزمعنایش آنستکه دستگاه دولت بورژوائی من حیث المجموع نمیتواند بعنوان پاداش بدست پرولتاریاوزحمتکشان درآید • انرانمیتوان بطورساده بدستآورد وجابجایی هیچ تغییرتبدیلی برای استفاده خودبکار انداخت • این دستگاه درمجموع خود حاضرآماده بدست نمیآید ، زیراآمادگی آن فقط برای دفاع ازمنافع بورژوازی وآنهم بطورعمده بورژوازی انحصاری است • درهم شکستن یعنی محوانقلابی وتجدید سازمان موساتی که تسلط سرمایه بویژه سرمایه انحصاری راتامین میکردند • واما این عمل ممکن نیست مگرآنکه گروه اجتماعی خاصی ، که براساس آن موسسات قرارداردوازنظر عینی درحفظ این تسلط دینفعند وبه اعمال این تسلط وحفظ آن کمك میکنند ، ازاداره امور جامعه برکنار گردند • درهم شکستن دستگاه دولت بورژوائی امروزمعنایش در درجه اول برکنارساختن کماشتگان وانحصارات حکومت است • اینکارفقط ازطریق انقلابی میکمل شیروهای اجتماعی یا بعبارت دیگرازطریق تشکل وسیع پرولتاریاوتمام زحمتکشان وقشرهای خد مونوپولیست امکانپذیر خواهد بود •

کمونیست هابا توجه بمشابه طبقاتی وطبیعت طبقاتی دولت بورژوائی وباتوجه باینکه این دولت محصول وتجلی آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است درعین حال این امرا نیزممکن ومجازمیدانندکه زحمتکشان ازبرخی حلقات واهرمها وقطعات این دستگاه استفاده کنند وآنهارا تحت کنترل توده ها قراردهند • همانطور که انگلس گفته است : " ... درآن موسسات دولتی که بورژوازی بمنظ آن تسلط خود را اعمال میکند بطورکلی خیلی چیزها یافت میشوند که بالقه کارمیتواند ازآن برای مبارزه علیه خود این موسسات استفاده کند " • لنین نوشته است مارکسیست ها برخلاف آنارشیست ها " خواستارانندکه آمادگی پرولتاریا برای انقلاب از طریق استفاده ازدستگاه دولت معاصر انجام گیرد ... " (جلد ۲۵ ، ص ۴۵۵) •

اشکال ومدت استفاده ودرهم شکستن دستگاه دولت بورژوائی ، وسعت وخصلت ، وسائل وشیوه های این استفاده ودرهم شکستن میتوانند بکلی متنوع باشند • استفاده ازبخشهای مختلف دولت بورژوائی و درهم شکستن آنهابطرق مختلف انجامگیرد • آن حلقاتی کهبیشترازهمه وظیفه اعمال قهر اجتماعی راانجام میدهند بیشترازهمه درهم شکسته میشوند • ولی آن حلقاتی کهواقعا میتوانند درمجموع خود بکارجامعه بخورند (ولی درشرایط سرمایه داری بطورعمده بنفع بورژوازی مورد استفاده قرارمیگیرند) بطورنسبی کمتر منهدم میگردند بیشتر مورد استفاده قرارمیگیرند • تعویض لازم درترکیب دستگاه دراین مورد نسبتا آسانتراست •

هراند ازه که جنبه دموکراتیک دولت بورژوائی کمتر باشد ، بیشتر درهم شکسته میشود وهراند ازه جنبه دموکراتیک آن بیشتر باشد حلقات بیشتری ازآن رامیتوان مورد استفاده قرارداد . این بستگی درمورد بخشهای جداگانه دستگاه دولتی نیز صادق است . ولی کمتر یا بیشتر دموکراتیک بودن مجموعه دولت وحلقات جداگانه آن بطور عمد منوط است بمتناسب قوای اجتماعی .

بار دیگر تاکید میکنیم که : هم اشکال درهم شکستن وهم اشکال استفاده کردن تغییرمیکند . تناسب میان این دو نیز تغییرمیکند . اگرخواسته باشیم فقط تعاریف کلی را ملاک عمل قرار دهیم یافتن این اشکال مشخص واین تناسب مشخص دراین یاآن کشور ، دراین یاآن دوران غیرممکن خواهد بود . این اشکال واین تناسب را فقط براساس تحلیل مشخص اوضاع واحوال مشخص میتوان یافت . اینکه چه چیزی را وچگونه میتوان درهم شکست ودفع کرد ، ازچه چیزی وچگونه میتوان استفاده کرد موضوعی است که قبل ازهرچیزخود ساختمان متغیر دولت مشخصی مربوط میشود که زحمتکشان کشورمعین باآن سروکار پیدا میکنند ، این امر به سنن تاریخی وملی ، به تجربه واقعی وشعورسیاسی تودها مربوط میشود . درعین حال اگر تجربه بین المللی تمام جنبش کمونیستی وکارگری وجنبش دموکراتیک درنظرگرفته نشود حل صحیح این مسئله بسیار مهم تئوریک وسیاسی میسرنخواهد بود .

دولت ومسئله طرق مسالمت آمیزوغیرمسالمت آمیز انقلاب

بطوریکه دیدیم انیم لنین نتیجه گیری مربوط بضرورت درهم شکستن دستگاه دولت بورژوائی را نکته اساسی تئوری مارکسیسم درباره دولت میدانست . ازنظر مارکس این درهم شکستن درسالهای هفتاد سد نوزدهم شرط مقدماتی هرانقلاب واقعا توده ای درقاره اروپابود . ولی مارکس انگلیس را مستثنی میکرد ، زیرا انقلاب حتی انقلاب توده ای درآنجا بدون شرط مقدماتی انهدام " ماشین دولتی حاضر " ممکن بنظر میرسید وممکن هم بود " (جلد ۲۵ ص ۳۸۷) . همین استثنا " بودکه درآن زمان راه مسالمت آمیز انقلاب نامیده میشد (مارکس وانگلس هلند و ایالات متحده امریکاوزمانی آلمان راهم باین استثنا " ضمیمه میکردند) . بنا براین مارکس وانگلس میان مسئله طرق انقلاب ومسئله اشکال درهم شکستن واستفاده ازدولت بورژوائی ارتباط بسیارمحکم قائل بودند .

بعد هازندگی وتجربه عین تفکیک بیشتر ازپیش این مفاهیم را ازیکدیگرایجاب کرد . لنین درهمانهنگام که درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی روسیه را تاکید میکرد تکامل مسالمت آمیز انقلاب را نیزممکن میشمرد (از آوریل تا ژوئیه وچند روز ازپائیزسال ۱۹۱۷) . بنابراین لنین درهم شکستن دستگاه دولت راحتی درصورت تکامل مسالمت آمیز انقلاب (بطریق اولی درصورت تکامل غیرمسالمت آمیز) ضروری میدانست .

دردوران کنونی مفهوم قدرت حاکمه ومفهوم دولت قوی العاده وسیع شده وحالا بخصوص نمیشود انقلاب سوسیالیستی را (بویژه درکشورهای سرمایه داری رشد یافته) درتصرف همزمان وآنی قدرت خلاصه کرد . اکنون تعرغیروزافزون زحمتکشان ودقیقتکامل درآماده ساختن نیروهای سیاسی انقلاب (برای انقلاب وازطریق انقلاب) بیشترازپیش ضرورت پیدا کرده است . این سخنان انگلس که درسال ۱۸۸۳ درانتقاد ازبرخی از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان بیان شده امروزشاید بیشترازهرزمان بامقتضیات روزمطابقت دارد :

" اشتباه فاحش آلمانهاد راینستکه میپندارند گویا انقلاب رامیتوان دریک روز انجام داد وحال آنکه انقلاب پروسه چندین سالتکامل تودهها باردرست بودن شرایطی استکه بتسریع آنکمک میکند " (ک . مارکس ف . انگلس . نامه‌های منتخبه) .

مسئله صلح نیز بامسئله انقلاب ودولت نزدیکترین رابطه را دارد .

درواقع هم اگر مفاهیم همزیستی مسالمت آمیز وخلع سلاح عمومی وکامل بزبان طبقاتی ترجمه شود پیروزی اصول همزیستی مسالمت آمیز وتحقق خلع سلاح عمومی وکامل قبل ازاتکه سوسیالیسم درسراسرجهان پیروزشده باشد ، چه معنا خواهد بود ؟ معنای این امر عبارت خواهد بود ازایجاد مساعدترین شرایط خارجی برای

هراندازه که جنبه دموکراتیک دولت بورژوائی کمتر باشد ، بیشتر درهم شکسته میشود وهراندازه جنبه دموکراتیک آن بیشتر باشد حلقات بیشتری ازآن رامیتوان مورد استفاده قرارداد . این بستگی درمورد بخشهای جداگانه دستگاه دولتی نیز صادق است . ولی کمتر یا بیشتر دموکراتیک بودن مجموعه دولت وحلقات جداگانه آن بطور عمد منوط است بعتناسب قوای اجتماعی .

بارد یگر تاکید میکنیم که : هم اشکال درهم شکستن وهم اشکال استفاده کردن تغییرمیکند . تناسب میان این دو نیز تغییرمیکند . اگرخواسته باشیم فقط تعاریف کلی را ملاک عمل قرارد هیم یافتن این اشکال مشخص واین تناسب مشخص دراین یاآن کشور ، دراین یاآن دوران غیرممکن خواهدبود . این اشکال واین تناسب را فقط براساس تحلیل مشخص اوضاع واحوال مشخص میتوان یافت . اینکه چه چیزی را وچگونه میتوان درهم شکست ودفع کرد ، ازچه چیزی وچگونه میتوان استفاده کرد موضوعی است که قبل ازهرچیزبخود ساختمان متغیر دولت مشخصی مربوط میشود که زحمتکشان کشورمعین باآن سروکار پیدا میکنند ، این امر به سنن تاریخی وملی ، به تجربه واقعی وشعورسیاسی تود ه ها مربوط میشود . درعین حال اگر تجربه بین المللی تمام جنبش کمونیستی وکارگری وجنبش دموکراتیک درنظرگرفته نشود حل صحیح این مسئله بسیار مهم تئوریک وسیاسی میسرنخواهدبود .

دولت ومسئله طرق مسالمت آمیزوغیرمسالمت آمیز انقلاب

بطوریکه دیدیم لنین نتیجه گیری مربوط بضرورت درهم شکستن دستگاه دولت بورژوائی را نکته اساسی تئوری مارکسیسم درباره دولت میدانست . ازنظر مارکس این درهم شکستن درسالهای هفتاد سد نوزد هم شرط مقدماتی هرانقلاب واقعا توده ای درقاره اروپابود . ولی " مارکس انگلس را مستثنی میکرد ، زیرا انقلاب وحتی انقلاب توده ای درآنجا بدون شرط مقدماتی انهدام " ماشین دولتی حاضر " ممکن بنظر میرسید وممکن هم بود " (جلد ۲۵ ص ۳۸۷) . همین استثنا " بودکه درآن زمان رامسالمت آمیزانقلاب نامیده میشد (مارکس وانگلس هلند و ایالات متحده امریکاوزمانی آلمان راهم باین استثنا " ضمیمه میکردند) . بنا براین مارکس وانگلس میان مسئله طرق انقلاب ومسئله اشکال درهم شکستن واستفاده ازدولت بورژوائی ارتباط بسیارمحکم قائل بودند .

بعد هازندگی وتجربه چنین تفکیک بیشتر ازپیش این مفاهیم را ازیکدیگرایجاب کرد . لنین درهمانهنگام که درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی روسیه را تاکید میکرد تکامل مسالمت آمیز انقلاب را نیزممکن میشمرد (از آوریل تا ژوئیه وچند روز ازپائیزسال ۱۹۱۷) . بنابراین لنین درهم شکستن دستگاه دولت راحتی درصورت تکامل مسالمت آمیز انقلاب (بطریق اولی درصورت تکامل غیرمسالمت آمیز) ضروری میدانست .

درد وران کنونی مفهوم قدرت حاکمه ومفهوم دولت فوق العاده وسیع شده وحالا بخصوص نمیشود انقلاب سوسیالیستی را (بویژه درکشورهای سرمایه داری رشد یافته) درتصرف همزمان وآنی قدرت خلاصه کرد . اکنون تعر غوروزافزون زحمتکشان بدتکامل درآماده ساختن نیروهای سیاسی انقلاب (برای انقلاب وازطریق انقلاب) بیشترازپیش ضرورت پیدا کرده است . این سخنان انگلس که درسال ۱۸۸۳ درانتقاد ازبرخی از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان بیان شده امروزشاید بیشترازهرزمان بامقتضیات روزمطابقت دارد :

" اشتباه فاحش آلمانها دراینستکه میپندارند گویا انقلاب رامیتوان دریک روز انجام داد وحال آنکه انقلاب پروسه چندین ساله تکامل تود ها باد رد ست بود ن شرایطی است که بتسریع آن کمک میکند " (ک . مارکس ف . انگلس . نامه های منتخبه) .

مسئله صلح نیز بامسئله انقلاب ودولت نزدیکترین رابطه را دارد .

درواقع هم اگر مفاهیم همزیستی مسالمت آمیز وخلع سلاح عمومی وکامل بزبان طبقاتی ترجمه شود پیروزی اصول همزیستی مسالمت آمیز وتحقق خلع سلاح عمومی وکامل قبل ازآنکه سوسیالیسم درسراسرجهان پیروزشده باشد ، بچه معنا خواهدبود ؟ معنای این امر عبارت خواهدبود ازایجاد مساعدترین شرایط خارجی برای

گسترش وتسریع پروسه انقلابی جهانی در کلیه جهات آن به بیان مشخص تر عبارت خواهد بود از محدود شدن وسپس محو شدن نیروی نظامی امپریالیسم ، سلاح های آن ، ارتش ها وستاد های آن یعنی محو همان چیزی که امروز ربسیاری ازکشورها مهمترین بخش دستگاه دولتی راتشکیل میدهد (دراینجا فقط سخن برسر وظائف (فونکسیون های) این دستگاه درزمینه سیاست خارجی است) • تاکنون محو نیروی نظامی سرمایه (آنهم بدون محو نظام سرمایه داری من حیث المجموع) غیرممکن بنظرمیرسید (ضمنا نیروی نظامی سرمایه امروزنیز نیروی اساسی تسلط آنست وتمام اهمیت وتمام دشواری مبارزه درراه خلع سلاح نیز درهمین نکته است) • خلع سلاح عمومی وکامل درحکم محو دستگاه نظامی ودولتی انحصارات بدون توسل بجنگ یعنی ازطریق مسالمت آمیزاست • همین نتیجه گیری است که محتوی حکم مربوط به امکان همزیستی مسالمت‌آمیزرا دردوران ماتشکیل میدهد •

امکان استفاده ازاشکال مسالمت‌آمیز برای درهم شکستن دستگاه نظامی ودولتی بورژوازی معنایش دست کشیدن دواطلبانه بورژوازی ازافزار عمده تسلط خود ویافقدان امکان جنگ نیست • معنای این سخن دست کشیدن اجباری ، دستکشیدن تحت فشاراست • تحقق این امکان مستلزم حد اعلای ابرازفعالیت ازطرف نیروهای صلحدوست ومبارزه سرسخت ومحتملا طولانی آنانست •

ولی این نکته راهم فراموش نکنیم که طی ۳ ــ ٤ سال اخیر درکشورهای مختلف امریکای لاتین ، آسیا وافریقا کودتاهای نظامی ارتجاعی بسیاری رویداده است ودربرخی ازکشورهای سرمایه داری رشد یافته برای توطئه‌های نظامی زمینه چینی شده ومیشود • مجموعه این عوامل بطوریکه احزاب کمونیست کشورهای مربوطه خاطرنشان میکنند این احزاب وتمام نیروهای دموکراتیک را بامسئولیت خاصی مواجه میسازد ودرشرایط معینی عکس‌العمل مسلحانه تود ها را علیه ارتجاع ستیزمحو ایجاب مینماید •

اقدامات تعرضی وکنترل توده ها ائتلاف ها واتحاد های سیاسی وسیع

درحال حاضر درسیاری ازکشورهای سرمایه داری وبرحال در فنلاند بعلت تغییرات اساسی که در عرصه بین المللی وارد میشود ونیز بعلت رشد نیروهای ملی دموکراتیک امکانات مساعد بیسابقه ای برای تعرض بیش ازپیش زحمتکشان بمواضع انحصارات وبالنتیجه برای مبارزه بخاطر دموکراتیزه کردن دستگاه دولتی فراهم آمده است •

آنچه درحال حاضر اهمیت عمده دارد عبارتست ازعوامل ذهنی ، توده ها ، کادر رهبران توده ها ، اتخاذ سیاست صحیح کمونیست‌ها وتمام سازمانهای دموکراتیک •

قانون اساسی فنلاند اکنون ۵۰ سال است تغییر نکرده است ، ولی طی همین مدت درساختمان واقعی دولت تغییرات قابل ملاحظه ای روی داده است •

کشورمایا آنکه تشکیلات دولتی اش ازنظر صوری ثابت مانده ، دیکتاتوری بورژوازی را ازخشن‌ترین وآشکارترین شکل آن گرفته تامستورترین شکل آن بچشم دیده است • قوانین کشورتغییرنکرده ولی باهمین قوانین هم رژیم هوادارفاشیسم آمد عرفته استوهم دولت کنونی وجود دارد • بدینطریق دیده میشودکه دائره دموکراسی بورژوائی چگونه‌میتواند بزرگ وکوچک شود • علل این تغییرات تغییر تناسب قوای اجتماعی است • مردم تعالم پیروزیها وکامیابیهای حاصله درزمینه تکامل دموکراتیک را قبل ازهرچیز مرهون فعالیت واحد های پیشروخود ووحدت طبقه کارگر هستند • تمام شکستها ناشی ازضعف فعالیت توده ها وفقدان وحدت لازم است •

کمونیست هاباید کارتوضیحی وسازمانی عظیمی درمیان توده ها بویژه درمیان توده های طبقه کارگر انجام دهند تابتوانند دربرابرتعرض نیروهای راست ایستادگی کنند ، تصورات خرافی راازبین ببرند ، هزینه‌های نظامی بودجه راکاهش واقلام مربوط به خدمات اجتماعی راافزایش دهند ، میزان مالیاتهای ماخوذه اززحمتکشان راکاهش ومیزان مالیاتهای ماخوذه ازانحصارات را افزایش دهند ، پشتیبانی " پائین " یعنی جنبش تمام

خلق را ازمساعی ترقیخواهانه نمایندگان خلق در پارلمان تامین کنند ، نظارتواقعی پارلمان وسازمانهای زحمتکشان را برد ستگاه اقتصادی دولت وبرانحصارات ، برآموزش عمومی ، تامین اجتماعی ، بهداشت ، خانه سازی ، رادیو وتلویزیون وغیره برقرارسازند و مختصر آنکه برای نظارت مردم بر بخشهای مختلف دستگاه دولت بورژوائی ازانجمن های شهر گرفته تا خود دولت اشکال مختلفی جستجووکشف کنند . آنجاکه مساعی " بالا " بااقدامات مجدانه تودهها " ازپائین " مورد پشتیبانی قرارمیگیرد اثری ازفرمیسم نمیتواند وجود داشتهباشد ودرآنجاسیاستواقعی انقلابی تحقق میپذیرد . مبارزهرسرصدر وقهای آرا ، انتخاباتی ونیز فعالیت دموکرات های توده ای درحلقات مختلف دستگاه دولتی اگر بدون پشتیبانی توده ها باشد ، بطورناگزیرعقیم خواهد ماند .

مشی جدید استراتژیک کمونیستها اتحاد سیاسی وسیع حزب کمونیست را باسایر نیروهای دموکراتیک ودردرجه اول باتودههای پیرو سوسیال دموکراتهابنحوقاطع تسهیل میکند . اتحادکمونیستها باسوسیال دموکراتها یکی ازشرایطمسلم تکامل مسالمتآمیزانقلاب سوسیالیستی وبرقراری نظارتتودهها برحلقات جداگانه دستگاه دولتی وسپسرتحول بنیادی این دستگاه بسود زحمتکشان است . هنگامیکه ازما میپرسند (سوسیال دموکراتها ، لیبرال های بورژواوغیره) چه تضمینی وجود داردکهبا انقلاب سوسیالیستی دموکراسی پیروزشود وشیوههای قهریه برتودهها اعمال نگردد ما درجواب میگوئیم : تامینحد اعلای دموکراتیزاسیون ممکنه برپنیاد سرمایه داری همان آغاز ایجاد چنین تضمین هائیست . این تضمینات درمبارزه روزمره ما برای تامین منافع زحمتکشان ، درآمادگی ما برای اتحاد باتمام نیروهای دموکراتیک ودرمبارزه ما علیه انواع نظریات چپ روانه سکتاریستی نهفته است . ولی بااین موضوع ما باید نکته دیگری را هم بیفزائیم . ما بتمام کسانیکه مسئله ایجاد تضمینات رامطرح میکنند میگوئیم : ایجاد تضمینات بخود شماهم وابسته هست .

تصادفی نیست که حل مسئله بسیارمهم سیستم چند حزبی درشرایط انقلاب وساختمانسوسیالیسم از طرف احزاب کمونیست عده هرچهبیشتری ازکشورها بشیوه نوینی انجام میگیرد . هرقدراتحاد ضد مونوپولیستی ودموکراتیک عمومی مردم ، که ضمنا بصورت اتحاد سیاسی احزاب وسازمانهای مختلف دموکراتیک متجلی میشود ، وسیعتروپایدارتر باشد ، بهمان اندازه برای حفظ سیستم چند حزبی حتی بهنگام پرداختن به انجام وظائف خاص سوسیالیستی نیزامکان وضرورت بیشتری پدید میآید . رشد این اندیشه مهم را بیشتر میتوان در صفحات مطبوعات کمونیستی ایتالیا ، فرانسه ، انگلستان وکشورهای دیگرمشاهده کرد . این اندیشه دربرنامه حزب ما نیزکه درسال ۱۹۵۷ بتصویب رسید متصریح گردیده است . دراین برنامه گفتهمیشود که حزب میکوشد وحدت عمل مثبت باتمام احزابی راکه اززحمتکشان پشتیبانی میکنند ، هم درشرایط سرمایه داری و هم درروان انتقال به سوسیالیسم ونیز درجریان ساختمان سوسیالیسم ، تامین نماید " .

آنچه کهنیروی جاذبهکمونیسم را روزبروزفزونتر میسازدتنها هدفهای آن نیست بلکهوسائل ، طرق وشیوه های تحقق این هدفها نیزهست واینوسائل وطرق وشیوهها دردوران ما بیشترازهرزمان دیگر میتوانند برای تودههای مردم پذیرفتنی باشند .

۳ ــ درباره نظریات چپ روانه سکتاریستی ونظریات اپورتونیستی راست

طرحهاوراهحلهای جدید مسئله انقلاب ودولت هم درجریان تبادل نظرآزاد وخلاق میان افراد همفکر پدید میآیند وهم درگیرودار مبارزهآشتی ناپذیر ایدئولوژیک وسیاسی باانواعگوناگونیکه مارکسیسم را بابتذال میکشانند ویا بمخالفت آشکار باآن برمیخیزند .

عبارت پردازی انقلابی بجای پیروی از سیاست انقلابی مشخص

هنگامیکه فی المثل نظریات کنونی رهبران حزب کمونیست چین را درمورد مسائل انقلاب ودولت (ونیز درمورد بسیاری ازمسائل دیگر) بدقت بررسی میکنیم آنچه کمابیش ازهرچیزبه چشم میخورد بی اعتنائی عجیب بفاکتها وبه بررسی علمی تغییرات واقعی زندگی اجتماعی است . گوئی همه‌چیز ازپیش معلوم ومکشوف است وآنچه باقی میماند فقط بیاد آوردن گفته‌ها واقوال کلاسیک های واقعی وادعائی مارکسیسم است وآنهم بیشتر اقوال کلاسیک های ادعائی تاکلاسیک های واقعی .

امروزمطبوعات چینی پیوسته گوناگون گفته های زیرین مائوتسه تونگ را ، که مربوط به ربع قرن پیش است ، تبلیغ میکنند : " تفنگ آفریننده حکومت است " ... تمام آنچه که در یانیان موجود است بنیروی تفنگ آفریده شده است . بکمک تفنگ همه‌چیز بدست میآید ... دگرگون ساختن سازمان جهان فقط بکمک تفنگ میسراست " (مائوتسه‌تونگ . آثارمنتخبه . جلد دوم . ص ۳۸۸) . براین اساس درمجموعه مقالات " زنده باد لنینیسم " سال (۱۹۶۰) ودرمقاله مورخ ۳۱ مارس ۱۹۶۴ روزنامه " ژنمین ژیائو " انقلاب بمفهوم جنگ انقلابی تعریف میشود . تردید نیست که حزب کمونیست چین درسالهای ۳۰ ـ ۴۰ قرن حاضر راه حل های صحیحی پیدا میکرد . این حزب مردم را برای انقلاب مسلحانه بپا داشت وبه پیروزی نائل آمد . هیچکس دراینموضوع تردید ندارد که این تجربه انقلاب چین سابقا اهمیت بین المللی فراوان داشته وهم اکنون نیز دارد وباید درجنبش جهانی کمونیستی مورد استفاده قرارگیرد بویژه اگر درنظرگرفته شود که امروزنیز اشکال مسلحانه مبارزه دریکسلسله ازکشورها ودرشرایط معین نه فقط محذوف نیست بلکه ناگزیروضروریست . این مطالب همه بجای خود صحیح است . ولی ما امروزبروشنی می بینیم که فرمول های قدیمی سالهای ۳۰ـ ۴۰ بیشتر از حد کلی فاقد نرمش هستند . (این فرمولها تمنا درمطبوعات کمونیستی آنزمان رواج وسیعی داشتند) . ولی آیا این ملاحظات میتواند پایه ای برای برخورد غیرنقاد به تجربه گذشته وازآنهم بدتر پایه ای برای انتقال بی چون وچرا بفاکتید وشرط فرمولهای سابق ، باتمام محاسن ومعایب آنها ، بدوران کنونی قرارگیرد ؟ لب کلام در اینجا است .

پیروی ازنظریه دگماتیک تجویز انقلاب مسلحانه درهرشرایط وهرزمان ومکان ـ درهمین حال عامل تعیین کننده‌ایست برای برخورد به دولت بورژوائی . پیروان ایننظریه‌میگویند : بررسی گرایشهای جدید درتکامل دولت بورژوائی چه لزومی دارد ، بهر تقدیر دستگاه این دولت را باید درهم شکست . ازاسناد منتشره ازطرف رهبری حزب کمونیست چین‌نمیتوان معلوم کرد که‌نویسندگان آن درباره توسعه دامنه وظایف دولت بورژوائی معاصرودرارتباط، جدیدی که بااینمناسبت دربرابرزحمتکشان وکارگران وکمونیستها قرارداردچه فکرمیکنند و اشکال دیکتاتوری ناگزیرپرولتاریا چه‌نوعی بخود میگیرد . دراین اسناد هرچه بگردید پاسخی برای این سئوال نخواهید یافت که : چه‌چیزی را باید درهم شکست ، چگونه وچه‌زمانی باید درهم شکست ، ازچه چیزی باید استفاده کرد ، چگونه وچه‌زمانی باید استفاده کرد ؟

تمنا شایان دقت استکه رهبران چینی بمیسارد ازاحزاب کمونیست نظریاتی را نسبت میدهند که‌آنها هرگز نداشته اند . وقتی کمونیستها میگویند که اکنون دریکسلسله ازکشورها درنتیجه مبارزه توده‌ها امکان استفاده ازبرخی اهرمها وحلقه‌های دستگاه دولت بورژوائی بسود مردم ـ افزایش یافته است بآنان نسبت میدهند که‌گویا آنها معتقدند که بورژوازی وانحصارات مواضع خود را داوطلبانه تسلیم خواهند کرد . وقتی کمونیستها موضوع استفاده ازقانون اساسی دموکراتیک را درفلان یا بهمان کشور بورژوائی که چنین قانونی وجود دارد (مثلا درایتالیا) بمیان میاورند آنها را متهم میکنند که گویا قصد دارند انتقال بسوسیالیسم را درچارچوب دموکراسی بورژوائی انجام دهند بهمینجهت " مدافع سرمایه داری " هستند . اسناد یکه رهبری حزب کمونیست چین علیه احزاب کمونیست ایتالیا ، فرانسه ویکسلسله ازکشورهای دیگر انتشارداده است سرشار ازاینقبیل

اتهامات است .

بدینسان ازاصل مارکسیستی مربوط به طبیعت طبقاتی دولت بورژوائی نتیجه پوچی گرفته میشود . کاشف بعمل میآید که مثلا اگر ماشین دولتی ایالات متحده امریکا افزار تسلط سرمایه انحصاریست ، پس دولت ایالات متحده امریکا (ونیز دولتهای کشورهای سرمایه داری دیگر) همیشه و در همه جا فقط وفقط سیاستی بحد اعلا ارتجاعی تعقیب میکنند که مارکسیستها همیشه و در همه جا ازپیش باید بالتمام دست رد بسینه آن بگذارند (درباره این نظریات در مقاله رتمین ژیلاو علیه حزب کمونیست ایالات متحده امریکا بتفصیل سخن رفته است) . چنین توصیه هائی بدرد ایالات متحده امریکا وطریق اولی بدرد فنلاند نمیخورند . اگر آنرا بزبان فنلاندی برگردانیم آنوقتها باید ازدستاورد عمده مردم خود یعنی ازسیاست همزیستی مسالمت آمیز که دولت فنلاند تحت فشار نیروهای صلح ، دموکراسی وسوسیالیسم تعقیب میکند دست برداریم .

در اینجا نمیتوان از یاد آوری سیاست کمونیستهای روس ، ازیاد آورد سیاست لنین خودداری کرد . وقتی انقلاب اکتبر بوقوع پیوست کمونیستهای روس نخستین کسانی بودند که علیه تحریف این حقیقت مسلم که برخی ازجوانب تجربه این انقلاب را میتوان وباید با تغییرات لازم در کشورهای دیگر نیز تکرار کرد ـ بمخالفت برخاستند لنین مخالف آن بود که کمینترن قطعنامه‌ای " بیشتر ازحد روسی " صادر کند . او بیش از هرکس دلشاد بود از اینکه رفقای خارجی قصد دارند انقلاب خود را بهتر از انقلاب روسیه انجام دهند و میگفت آنها موظفند اینکار را انجام دهند . ولی خواست رهبران حزب کمونیست چین چیست ؟ چرا آنها اصرار دارند که جنبش جهانی کمونیستی نظریه ویژه آنها را در تمام مسائل اساسی دوران ما بپذیرد ؟ چرا آنها دلشاد نمیشوند وقتی میبینند کعمل دیگر قصد دارند مسائل آزادی ملی واجتماعی را بشیوه ای بهتر وکم دردتر حل کنند ؟

عبارت پردازی لیبرالی بجای افشای تضادهای آشتی ناپذیر جامعه بورژوائی

نظریه اپورتونیستی راست برخلاف نظریه چپ روانه سکتاریستی تقریبا تمام توجه را روی همان گرایشهای تازه در تکامل دستگاه دولت بورژوائی متمرکز میسازد . ولی این گرایشها بقدری بکجانبه ارزیابی میشود که در نتیجه آن اصولا خصلت بورژوائی دولت وضرورت انقلاب سوسیالیستی نیز ناپدید میشود . این شیوه تفکر رویزیونیست ها نیز هست .

در برنامه حزب سوسیال دموکرات کشور ما درباره " دولت نیکبختی عمومی " ، که گویا در فنلاند مستقر شده است ، داد سخن داده میشود . [illegible] ای راست دوران کنونی فقط برای دولت بورژوائی قرن نوزدهم واوایل قرن بیستم خصلت طبقاتی قائل هستند (بخاست یاد آور شویم که اسلاف آنها خصلت طبقاتی آن دولتی راهم که مارکس ولنین درباره آن سخن گفته اند منکر بودند) . آنها تمام اقتدار اعتقاد خود را بکار شده وتمام دفاع خود را بجان حاضر متوجه میکنند . کاشف بعمل میآید که قدرت حاکمه میان " گروههای انسانی " مختلف " منتقل میگردد " . کابینه وزیران اکنون کمی بیشتر از نماینده کابینه داوری است . دموکراسی از اغراض طبقاتی " تصفیه شده است " . مبارزه طبقاتی بصلح طبقاتی انجامیده است .

این سخنان همه بسیار زیبا است . فقط یک نکته نامفهوم باقی میماند و آن اینکه اگر دولت میان گروههای اجتماعی مختلف نقش داوری میکند واگر بین " اراده مشترک مردم " است پس چرا فی المثل در فنلاند که مردم در انتخابات پارلمان قریب پنجه‌پارم آرا خود را به دموکراتهای توده ای میدهند این دموکراتها در دولت و در مجموعه دستگاه دولتی بهمان نسبت نمایندگان ندارند ؟ و یا علت چیست که مثلا مجلس فنلاند روسای اداره رادیو تلویزیون را مطابق باتناسب عمومی قوای موجود در مجلس معین میکند ولی روسائی که از میان دموکراتهای توده ای منصوب میشوند نمیتوانند بخواستهای انتخاب کنندگان خود جامه عمل بپوشانند .

برنامه را تلویزیون خواستهای دموکراتهای توده ای وانتخاب کنندگان آنهارا درنظرنمیگیرد ، زیرا دستگاه مربوطه عملا ازگماشتگان انحصارات تبعیت میکند . چرا پلیس اعتصاب کنندگان را متفرق میسازد وهمواره شرکت‌کنندگان در دردمونستراسیونها آثار میگشاید ، همانطورکه نمونه‌اش در رشهر کمی (Kemi) مشاهده شد ، ودرعوض دست بترکیب کسانی که کارگران را باعتصاب ودمونستراسیون واداربکنند ، یعنی بکارفرمایان نمیزند ؟ چرا این " دادور " درمورد درآمد هاچنین زیاد فاحشی را احازه میدهد که ۲ ٪ جمعیت کشور ۹۰٪ ثروتملی را تصاحب کند ولی اکثریت قریب بتمام ملت یعنی زحمتکشان بفرد ای خود مطمئن نباشند ؟

ازاین سئوالات بسیارزیاد میتوان مطرح کرد واین سئوالات فقط درذهن کسانی ممکنست ساده لوحانه بیایدکه ازآن میترسند ویا بمنافع آنها برخورد نمیکند . ولی توده ها براساس همین سئوالات " ساده لوحانه " همه روزهستوانند اعتقاد حاصل کنندکه دولت موجود من‌حیث المجموع دولت آنها نیست وبعنوان نیروی اجتماعی بیگانه وگاه آشکارا خصمانه درنقطه مقابل آنها ایستاده است . ولی توده ها درعین‌حال باین‌مطلب هم اعتقاد حاصل میکنند که همین امروزیا درآینده نزدیک لزومی باشدکاررا به‌آینده دورودرازی موکول کنند میتوانند درتغییر ساختمان دولت بورژوائی ودرپروسه دموکراتیزاسیون دستگاه دولتی اعمال تاثیرکنند ، برخی ازحلقات آنرامورد استفاده قرارد هند واینهارا تحت نظارت خود درآورند ، همه اینکارهارامیتوانند انجام دهند ، ولی فقط بشرط مبارزه تعرض‌آمیز .

این سخن صحیح استکه درجامعه بورژوائی ازبرکت دولت" نظم " نسبی برقراراست ودولت تصادم آشکار طبقات را تاحدودی " تعدیل میکند " ولی بچه قیمتی ؟ بقیمت اینکه برخی وسائل قاطع مبارزه علیه‌استثمارگران ازدستزحمتکشان گرفته شده است . واگر دولت بورژوائی ارگان " آشتی " طبقات باشد فقط ازیک نقطه نظراست وآن اینکه بورژوازی باتوسل بقهرشرایطی را برای " صلح " بزحمتکشان تحمیل میکندکه بسود خود اوست .

آئین پرستان چپ رو دولت بورژوا را فقط دستگاه اعمال قهرمستقیم میدانند ونقش دولت را بعنوان " مدیر تولید " (وبرخی ازوظائف دیگر آنرا) بکلی نفی میکنند . آئین پرستان راست برعکس‌یک‌نقش دستگاه اعمال قهرمستقیم بدون‌هیچ محوری کم بهامیدهند وگاه‌مطلقا آنرانفی میکنند ومدیریت بورژوازی را درزمینه تولید علامت تاطع " خصلت مافوق طبقاتی " دولت میخوانند . ولی اصل مطالب اینستکه دولت بورژوائی بامداخله درامرواقتصاد بااد ارهآن اعمال قهر طبقه سرمایه دارا برزحمتکشان ادامه میدهد یعنی این اعمال قهررا به مقیاس‌عظیم‌وسعت میدهد وتشدید میکند وعده استثمارشوندگان را فزونرمیسازد . سوسیال دموکراتهای راست بجای آنکه این اشکال جدید اعمال قهرطبقاتی انحه ارگران را افشاکنند هم خود بدام فریب میافتند وهم دیگران را بااشاعه این افسانه‌که دولت بورژوائی دیگر درزمینه اعمال قهر وظیفه ای انجام نمیدهد ـ فریب میدهند .

سوسیال دموکراتهای راست درباره دولت معاصر مطالب بسیارزیادی نوشته اند والحق باید گفت که چه بسا اندیشه وعده ای ازمیلیون بورژوا مدارک مهمی گردآورده اند که‌میتوان آنرا درذهن‌نگرفت . ولی درمیان تمام این صدها وهزارها صفحه ایکه آنها درباره دولت " نیکبختی عمومی " نگاشته اند هرچه بگردید نکته عمده یعنی مشی توده ای ، تمایل به‌بسیارگرد نتوده ها ، بحرکت درآوردن آنها ، بپاداشتن وبسیج آنها برای مبارزه برای‌حقوق خواستهایشان رانخواهید یافت . آنها به پروسه خودبخودی و " ارگانیک " تکامل امیدبسته اند . بانتظارلطف ومرحمت ازبالا ـ اینست آنچه که‌آنهامیخواهند . فعالیت اجتماعی وسیاسی توده ها (یعنی دموکراسی واقعی) ـ اینست آنچه که ازآن میترسند .

☆

هریک ازمسائل مطروحه دراینمقال درخورد بررسی عمیقتری است . منتها براینکه مسائل بسیار دیگری

هم مطرح استکه بامبحث مورد بررسی مارابطه مستقیم دارد • کافیست باد آورشویم که انقلاب سوسیالیستی آینده در بسیاری ازکشورها علاوه برد ولت بورژوائی معمول این یا آن کشور باد ستگاه جد ید دیگری هم سروکار پید اخواهدکردکه مافوق ملت قرارد ارد ولی بازهم د ستگاه د ولتی است •

برای تمام سئوالات پاسخهای کافی وشافی وجود ند ارد ، ولی مطالب عد ه اینستکه کمونیست هـــا باشیامت روزافزونی این سئوالات رامطرح میکنند زیراحربان عمومی مبارزه طبقاتی مطابق باتغییر شرایـــط مربوط شرایط د ائما درحال تغییر ــ این سئوالات رامطرح میسازد •

پروسه زند هسازی جنبش کمونیستی وتئوری مارکسیستی اد امه د ارد •

☆ ☆ ☆

اومانیسم کمونیستی واعمال جبر انقلابی

س . کووالیوف

" اگرهم درهدفهای کمونیستی چیزی ازاومانیسم مانده باشد شیوه هائی که کمونیستها بکارمیبرند بویژه دفاع انهاازاعمال خبر ـ ضد اومانیستی ومطلقاغیرانسانی تبدیل است " ـ این تقریبا ایجتریـــــن ادعائی است که انتی کمونیسم مطرح میسازد واین از عاحیه یك حکم خرافی بخود گرفته است . بدون ازمین بردن این خرافه انجام موفقیت امیزوظائفی که دربرابر خلق ها قرارد ارد ، اعم ازوظائف دموکراتیك ووظائف سوسیالیستی ، میسر نخواهد بود .

ازطرف دیگر خاصر سکتاریست چپ روی رجنبش کمونیستی دراین پند ارند که گویا اومانیسم یك ایـــن " بورژوائی " است واینجهت ازنظراصولی باکمونیسم نمیتواند همساز باشد . مثلا روزنامه چینـــــی " ژنمین ژیباو " درمقاله 6 سپتامبرسال ۱۹۶۳ به برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی میتازد ومینویسد : " این برنامه اومانیسم را جایگزین تئوری مارکسیستی ـ لنینیستی مبارزه طبقاتی وشعارهای بنیادی " آزادی " ، " برابری " و " برادری " راجایگزین آرمانهای کمونیسم میسازد " .

این دعاوی بررسی مسئله ایراکه درعنوان این مقاله طرح شده است ضروری میسازد .

۱ ـ خصلت اومانیستی هدفهای کمونیستی ووسائل نیل باین هدفها

یکی ازنخستین تعاریف کمونیسم ، که بمارکس تعلق دارد ، چنین است : " کمونیسم اومانیسم واقعی (رئل) است " . این تعریف درسنوات چهلم قرن نوزدهم بیان شده است . بعدها مارکس اصل وحدت کمونیسم واومانیسم را بابیان مشخصتری تعریف کرده ودرکتاب " کاپیتال " نوشته است : درجامعه کمونیستی " ... تکامل نیروی انسانی ، همان تکاملی که هدف غائی است ، آغازمیگردد ... " (" کاپیتال " جلد سوم ، ص ۸۳۳ ـ چاپ روسی) . مارکس خاطرنشان کرده است که واگذاری شرایط لازم دراختیارفرد بمنظورتکامل همه‌جانبه اورا " ... میتوان بعنوان تولید سرمایه اصلی تلقی کرد . این سرمایه اصلی خود انسان است " (ك . مارکس و ف . انگلس درباره هنر . جلد اول ، ص ۲۶۳ . مسکو، سال ۱۹۵۷) .

اهمیت عظیم برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی درآنستکه این برنامه هدف واقعا اومانیستی کمونیسم یعنی " همه‌چیز برای انسان وهمه‌چیز بخاطر انسان " را تصریح کرده وبدینطریق بمفهوم اومانیسم محتوی تازه ای بخشیده است . دربرنامه گفته میشود که آرمانهای کمونیسم عبارتست ازصلح ، کار ، آزادی ، برابری ، برادری ونیکبختی تمام مردم . ضمنا برخلاف تفسیرهای اپورتونیستی که ازاین شعارها میشود درنظرهر کمونیست باسواد شعارآزادی عبارتست ازآزادی از استثماروهرگونه ستم اجتماعی ، شعاربرابری عبارتست ازمحو طبقات ، برادری عبارتست از کلکتیویسم سوسیالیستی وانترناسیونالیسم پرولتری برخلاف خود خواهی

بورژوائی وروحیه بیزاری ازانسان وتیکبختی همپارتست از امکان هرفرد برای ارضاء کامل وآزادانه نیازهای مادی ومعنوی وتجلی همه‌جانبه تمام استعدادهای خویش . لنین‌نوشته است " آزادی برابری واقعی راآن نظامی تامین خواهدکرد که کمونیستها مستقرمیسازند ودرآن‌هیچکس امکان‌نخواهد داشت ازقبل دیگری ثروتمند شود ... " (کلیات آثار ، جلد ۲۸ ، ص ۴۳۹) .

شعارهای اومانیستی نه فقط ازنظرمحتوی بلکه ازنظر منشاء خود نیز شعارهای " بورژوائی " نیستند وخصلت دموکراتیک دارند ، زیرا این شعارهارا همیشه توده‌های خلق درجریان جنبش‌آزادیبخش‌پیش کشیده اند ولی بورژوازی ازآنهابرای مبارزه‌بافئودالیسم استفاده کرد وسپس‌وقتی پای عمل بمیان آمده آنها را بدست فراموشی سپرده است . فقط سوسیالیسم وکمونیسم هستندکه سرانجام باین‌آمال توده‌های خلق جامه عمل میپوشانند . اومانیسم کمونیستی ازمنافع‌طبقاتی پرولتاریامنشاء میگیرد ولی درعین‌حال مبین هدف های انسانی عام است‌که تحقق آن بحدکمال درکمونیسم انجام‌میگیرد . نفی ماهیت اومانیستی ، ماهیت انسانی عام کمونیسم،معنایش‌نفی مبانی تعالیم‌مارکسیستی ـ لنینیستی است‌که بموجب آن طبقه کارگربا آزاد کردن خود تمام طبقات دیگر وعامه‌مردم را نیز ازقید هرگونه ستمی آزاد میکند .

کاملا روشن است‌که هدفهای اومانیستی کمونیسم رانمیتوان بدون وسائلی چون‌مبارزه طبقاتی زحمتکشان ودیکتاتوری پرولتاریاعملی ساخت . تمام اسناد اساسی مارکسیسم ـ لنینیسم این نکته راتصریح کرده اند واین امر برای تمام کمونیستها حقیقت مسلمی است‌که قبول آن انهارا ازپوپولیستها متمایزمیسازد . درپرنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی ، مبین‌مطالب گفته شده است . رهبران چینی که برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی را به تعویض مبارزه طبقاتی با اومانیسم متهم‌میسازند بدینسان هدفها ووسائل را بطرزغیرمجازی خلط میکنند ودرنقطه مقابل هم قرارمیدهند ودریک مسئله روشن ابهام بوجود میآورند ودرعین حال‌هدفهای اومانیستی کمونیسم وهم ضرورت استفاده ازاومانیستی ترین وسائل نیل باین هدفهارانفی میکنند .

واما اتحادچه‌اید آلهای اومانیستی کمونیسم بدوراگنده میشود دربرابرآن‌چه‌چیزی عرضه‌میگردد ؟

بطوریکه دیدیم معمولا دربرابراین ایده آلهابانظریات زیرین مقابله میشود : ۱) حفظ استثمار، حفظ ستم اجتماعی ومحرومیت زحمتکشان ، که طرفداران سرمایه داری در راه‌آن تلاش‌میورزند و ۲) فرمانروائی " مردمی که درتبعیدستی باهم برابرند " . طرفداران کمونیسم خرده بورژوائی مساوات طلب همواره در این راه کوشیده اند وانگیزه این‌تلاش هم بطوریکه مارکس‌تصریح میکند رشک خرده بورژوایه افراد غنی تراز خویش است . مارکس نوشته است : " کمونیسم بمفهوم عامیانه‌آن‌چیزی نیست جزمرحله کمال این رشک واین نحوه مساوات طلبی که خود ازتصوری درباره یک حداقل خیالی منشاء میگیرد " (ک . مارکس و ف . انگلس منتخب آثاردوره های اولیه . چاپ روسی . ص ۵۸۶) .

عناصرسکتاریست درجنبش کمونیستی هدفهای اومانیستی پیگیرکمونیسم را ، کمامارکس ، انگلس ولنین فرمولبندی کرده اند ، نفی میکنند و این‌هدفهارا درماهیت‌امر باشعار فرمانروائی " مردمی که درتبعید ستی باهم برابرند " تعویض‌مینمایند . کمونیسم بدون اومانیسم معنایش‌تسلط رژیم سربازخانه ایست . مارکسیسم ـ لنینیسم که بیان‌علمی منافع‌طبقه کارگراست این موضوع‌را بطور اکید مردود میداند .

خصلت اومانیستی هدفهای کمونیستی درعین‌حال وسائل نیل باین هدفهارا نیزبنحوی که برای همه اوضاع‌واحوال تاریخی اومانیستی ترین‌خصلت را دارد ـ معین میسازد . میان هدف ووسیله نیل بهدف وحدت ناگسستنی وجود دارد . وسیله درچارچوب معین ودرابره محدودترمیتواند بهدف تبدیل گردد و این یاآن‌هدف ، درصورت برخورد وسیعتربه پدیده مکنست بعنوان وسیله ای برای نیل بهدف کلی ترتلقی شود . هرهدف اجتماعی راستوان نتیجه ای نامید که ازیکسلسله اقدامات ایضا اجتماعی بنام وسائل نیل بهدف تشکیل میگردد . ولی نتیجه را نمیتوان از پروسه نیل بآن تفکیک کرد . هگل مینویسد : " نتیجه

در واقعیت خود یک کل مجزا نیست بلکه به پروسه پیدایش خود پیوسته است " . روشن است که نتیجه کلی مثبت از مجموع سلسله اقدامات بدست میآید که از نظر عینی منفی نباشد بلکه فقط مثبت باشد .

اصول صحیح اگر با شیوه های غیرمجاز از آنها دفاع شود به ضد خود بدل میگردند : دروغ نمیتواند بعنوان وسیله اشاعه حقیقت در میان مردم مورد استفاده قرار گیرد . برای استقرار اصول اومانیستی در جامعه نباید به قساوت توسل جست . بی معنی است اگر گمان شود که نیکبختی را میتوان به بهای تیره بختی عامه مردم تعمیم داد .

کمونیست ها همیشه با اصل " هدف ــ توجیه کننده وسیله است " یعنی با این نظریه که گویا برای نیل به هدف مطلوب بکاربردن هرشیوه وازجمله شیوه‌های ضد بشری مجاز است مخالف بوده ومخالف هستند . مارکس نوشته است : " ... هدفی که نیل بآن وسائل ناحق را ایجاب کند هدف حقانی نیست ... " (ک . مارکس و ف . انگلس . کلیات آثار، جلد اول ، ص ٦٥) .

وسائل زروئیتی مبارزه برغم اثربخشی ظاهری آن نمیتواند بامر نیل به هدفهای کمونیستها کمک کند . بکاربردن این وسائل نه فقط موجب دورشدن از هدف میگردد بلکه اصولا هدف را تخطئه میکند . نیروی کمونیسم در جلب توده ها است که کمونیستها بآنها برنامه میدهند وآنانرا برای مبارزه متشکل میسازند . واما شیوه‌هائی نظیر دروغ " نجات بخش " ، عوامفریبی ، تهمت زنی ، توطئه ، اعمال قهرعلیه توده ها وغیره معمولا توسط کسانی در مبارزه بکار برده میشود که به نومیدی دچار شده اند به نیروی مردم ایمان ندارند . بکاربردن این شیوه‌ها حرمت اخلاقی ومعنوی مبارزه توده ها را از بین میبرد ، انقلابیون را بی اعتبار میکند ، توده ها را از آنان دور میسازد بدشمنان امکان میدهد علیه مبارزان راه خلق به اجحاف وترور توسل جویند .

طبقه کارگر وحزب کمونیست آن برخلاف طبقات استثمارگر مبارزه میکنند نه برای آنکه یک شکل ستمگری را جایگزین شکل دیگر نمایند بلکه برای آنکه بهرگونه ستمگری در حق مردم پایان دهند . بعبارت دیگر آنها برای تحقق عادلانه ترین هدف در جهان ــ مبارزه میکنند بهمین جهت هم هیچ چیزند ارند که از مردم پنهان کنند . سیاست آنها میتواند وباید تمام وکمال برپنیاد حق وحقیقت استوار باشد . لنین نوشته است : " ... پرولتاریا به حقیقت نیازمند است وهیچ چیز برای امر پرولتاریا زیانبخشتر از دروغ عامیگرانهٔ بظاهر آراسته وپیراسته نیست " (کلیات آثار، جلد ۲۹ ، ص ٤٦٣) .

کمونیستها برای مبارزه وسائلی را بکار میبرند که تعداد هواداران آگاه کمونیسم را کاهش نمیدهد بلکه بیش از پیش افزایش میدهد وتوسعه پایه توده ای جنبش دموکراتیک وسوسیالیستی کمک میکند . این ملاک تعویض ناپذیریست که مقیاس لازم را برای تطابق وسائل مبارزه با هدفهای آن بدست داده است .

۲ ــ درباره ضرورت وحدود اعمال جبر انقلابی

مطالب پیشگفته باین معنی نیست که کمونیستها اعمال جبر واعمال قهررا از زرادخانه وسائل فعالیت خویش حذف میکنند . خیال خامی است اگر تصور شود که از جامعه مبتنی براعمال قهر یعنی از جامعه سرمایه داری میتوان بدون توسل به نیروی اجتماعی برون جست . رومن رولان اومانیست بزرگ بدرستی نوشته است : " بفرض که حتی شما هم بخواهید مفهوم مبارزه طبقاتی را نفی کنید طبقه حاکم این فکررا بزور بشما تحمیل خواهد کرد " (کلیات آثار ، جلد ۱۱ ، ص ٤٩٠) . اعمال قهراختراع مارکسیست ها نیست ومبارزه طبقاتی را هم آنها ابداع نکرده اند . همه اینها نتیجه عینی تقسیم بندی جامعه به طبقات دارای منافع متضاد است .

تکوهش اعمال قهر ازطرف طبقات استثمارگر وایدئولوگهای آنها جنبه یکی سالوسانه دارد زیرا اینان قهررا فقط در مواردی تکوهش میکنند که زحمتکشان علیه ستمگران اعمال میکنند وحال آنکه خود شان خشن ترین

شکلهای آنرا علیه توده های خلق بکار میبرند وتوجیه میکنند وآنهم هرروزوهرساعت . این بدانمعناست که استثمارگران فقط اعمال قهر انقلابی را مردود میدانند ولی ازاعمال قهرارتجاعی بانمام وسائل دفاع میکنند وآنرا توجیه مینمایند .

ازآنجاکه طبقات استثمارگرنه ازقدرت ونه ازمالکیت خود داوطلبانه دست میکشند ومیکوشند ستمگری و اعمال قهرتوده مردم را الی الابد ادامه دهند لذا مردم برای رهائی خویش راهی جزاعمال قهر انقلابی ندارند . مبارزه طبقاتی وانقلاب سوسیالیستی تجلی ونمود آزادی واقعی زحمتکشان وتحقق حق مسلم آنان برای تصرف آن چیزیست که بدست خود آنها ایجاد شده ومیشود ولی بتاراج یکمشت استثمارگر میرود . درکشورهای سرمایه داری معاصرماکه ثروتهای اساسی به انحصارات تعلق دارد انقلاب سوسیالیستی بطورمستقیم فقط ازچند هزارخانواد میا حتی ازچند صد خانواده سلب مالکیت خواهد کرد ولی درعوض تمام مردم را ازقید اولیگارشی (۱) آزاد خواهد نمود . بدینسان می بینیم که انقلاب سوسیالیستی یک عمل واقعا اومانیستی است .

هُلباخ نوشته است : " ... اگر فرد ازآزادی سوء استفاده کند وآنرا بزیان افراد جامعه خودبکار برد حق آزادی ازاوسلب است " (منتخب آثار ، جلد ۲ ، ص ۳۸ ، چاپ روسی) . " محیاد آزادی دشمنان آزادی " ـ این شعارسارزان انقلاب بورژوائی پایان قرن هیجدهم فرانسه رسم وقاعده هرانقلاب است .

انقلاب سوسیالیستی به اعمال قهرمنحصرنمیشود زیرا وظیفه عمده آن آزادکردن توده های مردم از قید هرنوع ستم وساختمان جامعه بدون طبقات وفارغ ازجنگ است . ولی صرفنظرازآنکه این انقلاب بشکل مسالمت‌آمیز انجام گیرد یابشکل غیرمسالمت‌آمیز حتماعامل اعمال جبر اجتماعی علیه اقلیت استثمارگررا که حکومت برمردم را غصب کرده است در بر دارد .

قبول این عده ترین اصل وفعالیت ناشی ازآن وجهتمایزاساسی میان اومانیسم واقعی یعنی کمونیستی واومانیسم کاذب کسانیست که شعارهای زیبا اعلام میکنند ولی درتمام مواردی که زحمتکشان بمبارزه درراه عملی ساختن این شعارها برمیخیزند آنهارا نکوهش میکنند . کسیکه اعمال جبر انقلابی رابعنوان وسیله‌ای درای ناگزیری وضرورت عینی برای مبارزه درراه کمونیسم قبول ندارد بااآن مخالفت میکند عملا باخود هدف کمونیسم مخالف است .

اینها الفبای مارکسیسم ـ لنینیسم است وهرکمونیست که خلاف این اصل اساسی عمل کند دیگرکمونیست نخواهد بود وبراه رویزیونیسم وفرمیسم کشیده خواهد شد . دعوی سکتاریست ها ودگماتیک ها که احزاب کمونیست را بداشتن قصدتحاشی ازمبارزه واقعی علیه سرمایه داری متهم میکنند ، کذب محض است . هیچ حزب کمونیست رادرعالم نمیتوان یافت که بخواهد ازمبارزه انقلابی درراه استقرار حکومت طبقه کارگرتحاشی ورزد . عناصر سکتاریست درحقیقت امر خلط بحث میکنند زیرا دراینجا بکلی مطلب دیگری درمیان است . مبارزه طبقاتی واعمال جبر انقلابی ناگزیر است ، ولی باید دیدکه اینمبارزه را چگونه وباچه شیوه‌هائی باید انجام داد ودرشرایط مختلف چه اشکالی ازجبروا باید اعمال کرد . لب کلام اینجااست .

مارکسیست ـ لنینیستها برخلاف آنارشیستها وسکتاریستها برآنند که اعمال قهرانقلابی باید نه برتوطئه بلکه براقدام وعمل توده مردم متکی باشد . خود هدفی که کمونیستها درپیرابرخود قرارمیدهند یعنی براندا ختن سرمایه داری وبنیادگذاری جامعه کمونیستی باامکانی افراد منفرد وحتی اقلیت جامعه قابل حصول نیست . نیل باین هدف فقط ازعهده اکثریت مردم ودرتحلیل آخرازعهده مجموعه مردم این یاآن کشورساخته است .

---

(۱) ـ اولیگارشی - Oligarchie ـ تسلط سیاسی واقتصادی گروه کوچک ثروتمندان (مترجم) .

باینجهت عده ترین اصل استراتژیك کمونیستها اینستکه هیچگاه قبل ازآنکه خود شان برپایه تجربه سیاسی خویش ضرورت انقلاب را درك نکرده اند دعوتی برای انجام اقدامات قاطع درجهت دگرگون ساختن اساسی رژیم موجود بعمل نیاید .

عناصر دگماتیك درجنبش کمونیستی فقط یکنوع اعمال جبررا مطلق میکنند ودرنظرآنها اشکال قهری مبارزه فقط اشکال مسلحانه استواعمال جبر انقلابی هم فقط مبارزه مسلحانه است . ولی اعمال جبرانقلابی تنها یك شکل ندارد بلکه دارای اشکال عدیده است . همان اعتصاب ساده وحتی تهدید به این اعتصاب نیزعنصری ازاعمال جبررا علیه کارفرمائی که به خواستهای زحمتکشان وچه بسا به قانون موجود بورژوائی بی اعتناست دربرد ارد .

بکاربرد ن اشکال مختلف اعمال جبر انقلابی منوط به اوضاع واحوال مشخص ومقدم برهرچیزمنوط بمتناسب قوای طرفین مبارزه است . لنین نوشته است : " چگونگی شکل اعمال جبررا درجه تکامل طبقه انقلابی وسپس اوضاع واحوال خاص نظیر مثلارشیه جنك طولانی وارتجاعی وآنگاه اشکال مقاومت بورژوازی وخرده بورژوازی معین میکند " (کلیات آثار ، جلد ۲۷ ، ص ۲۳۸) . بنابراین حدود وشعوراعمال جبر انقلابی ازنظرتاریخی نسبی وسیال است وتعیین آن خود سرانه نمیتواند انجام گیرد بلکه آنرا باید بروفق ضرورت ومصلحت انقلابی معین کرد .

مارکس ولنین خاطرنشان ساخته اندکه کمونیستها پیروزی مسالمت آمیزانقلاب را مرجح میشمارند زیرامبارزه مسلحانه وجنك داخلی قبل ازهمه موجب تلفات وصدمائی برای تود ههای خلق میشود ونیروهای مولده رانابود میسازد . وظائف عمده انقلاب سوسیالیستی یعنی محوتسلط سیاسی بورژوازی ، تصرف قدرت ازطرف طبقه کارگروتعویض مالکیت خصوصی بامالکیت اجتماعی سوسیالیستی را درشرایط معین میتوان بدون بکاربرد ن اسلحه نیزبانجام رساند . درگذشته چنین وضعی حکم استثنا" نادر داشت . ولی دردوران کنونی ازآنجاکه حاملین اشکال افراطی اعمال قهریعنی طبقات ارتجاعی من حیث المجموع بمیزان زیادی ضعیف شده ونیروهای انقلابی قزونی یافته بامؤفقیتی بیشتر ازپیش قادر بتحمیل اشکال مبارزه خود بدشمن هستند برای رشد مسالمت آمیز انقلاب امکانات روزافزونی پدید میگردد که دراسناد برنامه ای کمونیسم بآنها اشاره شده است . ولی این امر اشکال غیرمسالمت آمیز یعنی اشکال مسلحانه اعمال جبررا محذوف نمیسازد واین درمواردیست که ارتجاع درقبال اراده مردم انقلابی ودرقبال مجاهدات آنان برای براندا ختن تسلط استثمارگران واستقرارحکومت زحمتکشان بمقاومت مسلحانه برمیخیزد . درچنین صورتی حزب انقلابی باتوجه به ضرورت احاطه برکلیه اشکال مبارزه وآمادگی برای تعویض بموقع وسریع این اشکال موظف است مبارزه مسلحانه رابعنوان یك هنرویك فن تلقی کند ، موجبات اینمبارزه رافراهم سازد وآنرا بدرستی رهبری کند . خودداری ازانجام اینکارهمانطورکه لنین خاطرنشان ساخته " ... معنایش خیانت بمارکسیسم وخیانت بانقلاب است " (کلیات آثار ، جلد ۲۶ ص ۵) .

دریکسلسله ازکشورها اشکال مسلحانه مبارزه همچنان محتملترین شکلها هستند . ولی زحمتکشان واحزاب کمونیست آنها درهرکشور باتمام قوامیکوشند مخالفین خود را امکان توسل به سلاح علیه مردم محروم سازند وبه نیروی تشکل وقدرت بیکارخود آنانرا درقبال توده های خلق بتسلیم وادارند وبدینسان موجبات لازم رابرای انتقال بسیارملایم ومسالمت آمیزقدرت بدست ، ایفاکارگرفراهم آورند .

کمونیستها نه فقط هیچگونه دلبستگی خاص به اعمال قهرند ارند بلکه برعکس رسالت تاریخی خود را درآن میدانندکه باعمال قهریك گروه اجتماعی برگروههای دیگر الی الابد پایان دهند . لنین گفته است :

" ... تکامل درمسیرد انجامیگیردکه بمحوتسلط قهرآمیزیك بخش جامعه بربخش دیگرمنتهی میگردد "

و " ... دراید آل مایل اعمال قهربرانسانها محلی ازاعراب نیست " (کلیات آثار ، جلد ۲۳ ، ص ۵۷) .

۳ ـ پراتیک سوسیالیستی همان اومانیسم در جریان عمل است

غالباً چنین ادعائی شنیده میشود که تئوری مارکسیستی مستحسن است و خصلت اومانیستی دارد ولی در مورد پراتیک مارکسیستی گویا وضع برعکس است و گویا میان تئوری و پراتیک کمونیستها دره غیرقابل عبوری قرار دارد • بررسی این مسئله میپردازیم •

اولا ، همانطور که نشان دادیم ، میان تئوری اومانیستی کمونیسم و مبارزه طبقاتی توده زحمتکش علیه استثمارگران تضادی وجود ندارد • اگر در جریان این مبارزه زیاده رویهائی شده این امر جنبه خودبخودی داشته است •

ثانیاً فی الواقع هم گاهی میان تئوری و پراتیک کمونیسم تعارض پیدا میشود ، همانطوریکه در دوران کیش شخصیت استالین مشاهده گردید و در جریان آن شیوه قهر اغلب علیه خود زحمتکشان نیز اعمال میشد • ولی این تعارض فقط عدول کسانی را از کمونیسم نشان میدهد که این تعارض در کارشان پیدا شده است ، زیرا وحدت تئوری و پراتیک اصل عالیه فعالیت احزاب کمونیست است • ضمناً هیچکس قاطعتر و پیگیرتر از خود کمونیستها علیه تعارض میان تئوری و پراتیک مبارزه نمیکند •

تاریخ جنبش انقلابی دوران کنونی گواه تکذیب ناپذیریست بر آنکه حادترین شکل مبارزه را جنبشهای ارتجاعی کرده بکار نمیبرد زیرا این نیروها برای حفظ تسلط خود از هیچ عملی روگردان نیستند •

ولی کمونیستها در همانحال که قاطعترین وسائل را در مبارزه علیه زورگویان بروز میدهند بسا افراط کاریهای غیرلازم در این مبارزه مخالفند • در اواسط نوامبر سال ۱۹۱۷ لنین گفت : " بماخرده میگیرند که چرا بتروریستها و ما تروری را که انقلابیون فرانسه بکار میبردند و افراد بی سلاح را به گیوتین تسلیم میکردند ، بکار نمیبریم و امید واریم بکار نبریم " (کلیات آثار ، جلد ۲۶ ، ص ۲۶۱) • شایان توجه است که دادگاههای انقلابی تا پایان ژوئن سال ۱۹۱۸ یک رای محکومیت باعدام هم صادر نکردند • حتی در آشفته ترین عناصر ضد انقلابی نیز پس از اینکه متعهد شدند علیه حکومت شوروی مبارزه نکنند آزاد شدند • در نیمه دوم سال ۱۹۱۸ دولت شوروی ترور سرخ را فقط برای دفاع از خود در قبال عناصر ضد انقلابی ، که در سراسر کشور توطئه های ضد شوروی ترتیب میدادند ، اعلام کرد • ولی حتی در این شرایط هم لنین ، که خود قاطعترین انقلابی بود ، آشتی ناپذیرترین مخالف هرگونه افراط در اعمال قهر بود و چنین افراطی را نشانه تلقات توجیه ناپذیر میدانست • لنین نوشته است : " ... اقدام بترور ، در اتحاد یک عدالت قرین است ، گناهش متوجه مانیست بلکه متوجه بورژوازیست که ترور را بما تحمیل کرده است • واما همینکه مانع اساسی تروریسم را از این ببریم پیشقدم خواهیم شد که آنرا بحد اقلترین حد اقل برسانیم ... " (کلیات آثار ، جلد ۳۰ ، ص ۱۵۹) •

لنین نکته صریحی را از مجله بورژوائی امریکائی " نیوزریپابلیک " نقل میکند که در ابطال افترای بورژوازی به کمونیستهای شوروی ، بیان شده است • محله نوشته است که در فنلاند یعنی کشوریکه آنهنگام سه میلیون جمعیت داشت تروریستها سفید هنگام سرکوب انقلاب در ظرف چند روز ۱۶۷۰۰ نفر را بقتل رساندند و ۷۰ هزار نفر را هم در اردوگاهها بازداشت کردند • ولی در روسیه که آنزمان ۱۵۰ میلیون نفر جمعیت داشت در سراسر سال اول انقلاب (تا اول نوامبر ۱۹۱۸) ۳۸۰۰ نفر اعدام شدند و ضمناً در میان آنها عده زیادی از کارکنان خود شوروی بودند که باگرفتن رشوه خیانت میکردند و حکومت شوروی باقطعیت تمام علیه آنها مبارزه میکرد • مجله امریکائی " نیوزریپابلیک " نوشت : " دولت فنلاند بمراتب بیتر از دولت روسیه تروریست بود " (رجوع شود بکلیات آثار لنین ، جلد ۳۰ ، ص ۱۱) •

اید ئولوگ های بورژوازی برسبیل اتهام میگویند که کمونیستها پس از رسیدن بحکومت مخالفین خود

(یعنی بورژوازی) را حتی ازآن آزادیهائی هم که بورژوازی در دوران حکومت خود ، حد اقل درچارچوب دموکراسی بورژوائی ، به کمونیستها میدهد ، محروم میسازند . کمونیستهائی که زمام حکومت را بدست دارند واقعا هم موجودیت احزابی راکه علیه سوسیالیسم بشدت مبارزمیکنند ، مجازنمیدانند . ولی مگر بورژوازی به پیروی ازانگیزه های اومانیستی استکه برخی ازآزادیهارامجازمیکند ؟ بورژوازی قبل ازهرچیز ازانجهت باین امر تن درمیدهد که زحمتکشان درجریان مبارزه سخت این آزادیهارا بدست میآورند . بدفاع ازآنمیایستند ، بورژوازی ازانجهت باین امر تن درمیدهد که بدون طبقه کارگرنمیتواند بهستی خود ادامه دهد ولذا مجبوراست ایدئولوژی طبقه کارگرواحزاب سیاسی آنرا ، لااقل تاحد ومعین تحمل کند . ولی همینکه تسلط بورژوازی دراین یاآن کشور سرمایه داری درمعرض تهدید واقعی قرارمیگیرد ، بورژوازی این آزادیهارا ملغی میکند وسازمانهای مترقی زحمتکشان را به بیرحمانه ترین نحود رهم میکوبد . طبقه کارگر هم پس ازپیروزی باید مقاومت دشمنان خود را باقطعیت درهم شکند ، زیراتاکنون انقلابهای سوسیالیستی درشرایطی انجام گرفته استکه حکومت زحمتکشان همیشه درمعرض تهدید ضد انقلاب بورژوائی یعنی بازهم درمعرض تهدید همان کسانی بوده که نمیخواهند ازاراده قاطبه مردم تبعیت کنند ومیکوشند باتوسل به زور این اراده رادرهم بکوبند . اگرچنین خطری درمیان نباشد طبقه کارگرنیز ، همانطورکه لنین بارها خاطرنشان کرده است درمقام محدودکردن آزادیهای دموکراتیک یعنی آزادی مطبوعات ، آزادی بیان ، اجتماعات واحزاب برنخواهد آمد . ولی اصل مطلب درآنستکه بورژوازی ، باآنکه خود اقلیت ناچیزی ازجمعیت راتشکیل میدهد ، علیه اکثریت جامعه باعمال قهر متوسل میگردد وحال آنکه طبقه کارگر وزحمتکشان که اکثریت جمعیت راتشکیل میدهند ، شیوه جبررا بخاطرآزادی وبرای حل قاطبه مردم علیه اقلیت استثمارگراعمال میکنند . باینجهت چنین اعمال جبری را ازنقطه نظرعمومی انسانی نمیتوان غیرعادلانه نامید .

دولت سوسیالیستی درعین جلوگیری ازمبارزه استثمارگران علیه سوسیالیسم بآنها امکان میدهد معلومات واستعداد خود را درساختمان جامعه نوین بکار برند . لنین درسال ۱۹۱۷ ضمن پاسخ به نحله های سخنگویان طبقات توانگرنوشته است : " ... ماشمارا " لختنمیکنیم " بلکه درصورت قبول کاری که کاملا ازعهده شما ساخته وکاملا عادیست ، لباس خوب وغذای خوب بشما خواهیم داد " (کلیات آثار ، جلد ۲۴ ص ۳۲۹) . این سخن میرساندکه اعدام اجتماعی بورژوازی بمنزله یک طبقه ویک گروه استثمارگر ، بهیچوجه بمعنای اعدام جسمانی افراد آن نیست .

واما درمورد اعمال قهرآمیزتوده زحمتکش باید گفت که کمونیستها چنین اعمال قهری رامطلقا مردود میدانند . مثلی استکه حتی برای بردن به بهشت هیچکاراند اختن چماق ماذون نیست . لنین میگوید : " قهراعتبارش درمورد یست که علیه کسانیکه میخواهند تسلط خود رااحیاکنند اعمال میشود . ولی اهمیت اعمال قهرهمین جا محدود میشود وازآن پس اعمال تاثیرونشان دادن نمونه وسرمشق ، اعتبارکسب میکند . باید درعمل میارائه نمونه وسرمشق اهمیت کمونیسم را نشان داد " (کلیات آثار ، جلد ۳۱ ، ص ۴۲۶) . این مطلبیه فقط درمورد سیاست داخلی کمونیستهابلکه درمورد سیاست خارجی آنها نیزصادق است . بهمین جهت کمونیستها " عدوانقلاب " واصولا هیچگونه سعادتی راکه بااعمال قهر برمردم بآنها ارزانی شود مجازنمیدانند .

درمیان بسیاری ازافراد درغرب پس ازاطلاع ازکجرویهای ناشی ازکیش شخصیت استالین ، درمورد ماهیت اومانیستی سوسیالیسم تردید پیدا شده . بجاست ازاین افراد سئوال شودکه چرا برای توصیف ماهیت سوسیالیسم بموارد انحراف ازسوسیالیسم استناد میکنند ؟ مادامکه کیش شخصیت استالین پدید نیامده بود این کجرویها هم انجام نمیگرفت . حتی درسختترین سالهای جنگ داخلی حزب کمونیست بطور پیگیر مقررات انقلابی برای امورقضائی وضع میکرد وازآن دفاع مینمود . درسالهای دشوار ترمیم اقتصاد ملی کهکشور هنوزضعیف بود وامپریالیست هابه تاخت وتازخود ادامه میدادند حزب ــ دموکراسی شوروی راتوسعه میداد وپایه قوانین سوسیالیستی رامستحکم

میساخت . حوادث دوران کیش شخصیت در جهت نقض ناهنجار دموکراسی شوروی ونقض قوانین سوسیالیستی روی داد . پس از سال ۱۹۵۳ حزب کمونیست اتحاد شوروی علیه رسوم ومقررات خاص کیش شخصیت ودر راه تکامل وتوسعه دموکراسی واستقرار مبانی واقعا اومانیستی در جامعه سوسیالیستی بمبارزه بسیار قاطع دست زد .

مگر این واقعیت که حزب کمونیست اتحاد شوروی در افشا ، زیانمندی کیش شخصیت پیشقدم شد ومبارزه آشتی ناپذیر علیه آن دست زد تکذیب ناپذیرترین گواه آن نیست که سوسیالیسم وکیش شخصیت در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند ؟ ومگر مبارزه بانتوری وپراتیک کیش شخصیت که از کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی شدت خاص بخود گرفت وباد موکراتیزاسیون پیگیر نظام سیاسی وتشدید فعالیت توده ها ورشد آگاهی انسان همراه است بهترین تضمین برای جلوگیری از احیای رسوم ومقررات محکوم شده وبهترین تضمین برای تحقق آرمانهای اومانیستی کمونیسم علمی نیست ؟

ایدئولوگ های بورژوازی افراط های دوران کیش شخصیت را ناشی از طبیعت سوسیالیسم جلوه میدهند ودر عین حال مدعیند که انواع درنده خوئی ها ، اعمال قهرها ، ترور ، نژادپرستی وجنگ که در دوران سرمایه داری رواج دارد فقط انحرافهائی ازقاعده عمومی هستند . ولی در واقعیت امر این درنده خوئی ها از طبیعت استثمارگر وضد اومانیستی سرمایه داری ناشی میگردد وماهیت آنرا تشکیل میدهد وحال آنکه افراط های دوران کیش شخصیت با طبیعت اومانیستی نظام سوسیالیستی از بیخ ودن متضاد است .

مشخصه طبیعت سوسیالیسم قبل از هرچیز این است که سوسیالیسم در اختیار مردم قرار میدهد . چه کسی میتواند منکر آن شود که سوسیالیسم انسان را از استثمار ، از بحران ، از بیکاری واز ترس فردا نجات بخشیده به عامه مردم امکان داده استعدادهای خود نیازمندیهای مادی ومعنوی خویش را بارآورده سازند (ولواینکه این نیازمندیها عجالتا هنوز همیشه بطور کامل هم برآورده نشود) ؟ اکنون ۳۵ سال است در اتحاد شوروی بیکاری وجود ندارد ، در کشورهای سوسیالیستی دیگر هم از بیکاری خبری نیست یا وجود مکانیزاسیون واوتوماتیزاسیون سریع تولید اشتغال کامل تامین است .

آیا میتوان منکر شد که در پرتو سوسیالیسم روسیه تزاری عقب مانده از هرجهت بیک کشور پیشرفته لگردید بر این پایه نیازمندیهای مادی ومعنوی جمیع مردم وفرد فرد اعضاء جامعه بنحوی هرچه کاملتر ارضا میگردد ؟

کجا ودر کدام کشور سرمایه داری میتوان یک سیستم واقعا اومانیستی تامین اجتماعی نظیر آنچه که در کشورهای سوسیالیستی موجود است یافت ؟ کیستند اندکه در کشورهای سوسیالیستی برای تمام افراد مراجعه به پزشک ومعالجه مجانی است ؟

حتی دشمنان سوسیالیسم نیز معترفند که سیستم آموزش عمومی در کشورهای سوسیالیستی اومانیستی ترین ومترقی ترین سیستم آموزشی است . در کشورهای سوسیالیستی تحصیل واز آنجمله تحصیلات عالی رایگان است بتمام افراد بدون توجه بدارائی و رنگ پوست وجنس برای تحصیل امکان کامل داده میشود . بموجب آمار یونسکو در اتحاد شوروی بیش از مجموعه کشورهای جهان کتاب تحصیلی انتشار میابد . در جمهوری سوسیالیستی چکوسلواکی برای هر پانصد هزار نفر هزار کتابخانه وجود دارد وحال آنکه در انگلستان این رقم به ۶۳۶ ، در اتریش به ۲۲۸ ودر آلمان غربی جمعا به ۱۴۰ میرسد . کیستند اندکه جمهوری دموکراتیک توده ای کره ، جمهوری دموکراتیک ویتنام ویا کوبا یا چه شیوه های انقلابی بیسوادی را از میان مردم برانداختند ؟

ومگر اومانیسم واقعی سوسیالیسم در حل مسئله ملی متحلی نیست ؟ در اتحاد شوروی بیش از صد ملت وقوم مختلف وجود دارد وهمه آنها در تمام شئون حیات کاملا یا یکدیگر متساوی الحقوقند . بهمین جهت است که مثلا ازبکستان شوروی ، آذربایجان وجمهوریهای دیگر که اهالی آنها در دوران قبل از انقلاب بکلی بیسواد بودند اکنون از لحاظ تعداد نسبی دانشجو بسیاری از کشورها د سرمایه داری رشد یافته را پشت سر گذاشته اند

وفی المثل فرهنگستان علوم جمهوری ارمنستان شوروی با جمعیت ۲ میلیون نفری خود ۳۳ انستیتوی تحقیقات علمی دارد .

ونیز کیست ند اند که سوسیالیسم مسئله حقوق زنان را با احراز موفقیت حل کرده بزنان در کلیه شئون حیات حقوق برابر با مردان تفویض کرده است ؟ نصف دانشجویان در دانشکده های شوروی زن هستند وحال آنکه در کشورهای سرمایه داری عده آنها معمولا از یک چهارم دانشجویان کمتر است . در اتحاد شوروی ۷۵ درصد پزشکان زن هستند ولی در امریکا عده پزشکان زن فقط ۷ درصد مجموع پزشکان است .

اتحاد شوروی از لحاظ سرعت ودامنه خانه سازی جای اول را در جهان دارد . طی دهسال ۱۰۸ میلیون نفر یعنی نیمی از جمعیت کشور آپارتمان های نوگرفتند ویا شرایط مسکن خود را بهبود دادند . حتی مجله بورژوائی " اشترن " در آلمان غربی ضمن اشاره به احتیاج شدید مردم آلمان غربی بمسکن میپرسد : آیا در زمینه خانه سازی نیز که روسها با اسپوتنیک پرواز میکنند ما باید با سرعت تر حرکت کنیم ؟

سوسیالیسم علاوه بر آنکه در زمینه سیاسی زحمتکشان را از حقوق بسیار وسیع برخوردار میسازد از آنجاکه بنیاد اقتصادی آن مالکیت اجتماعی بروسائل تولید است توده های مردم را به شرکت فعال در اداره امور اقتصاد وفرهنگ جلب مینماید . در کشورهای سوسیالیستی خلاقیت معنوی ، علم وفرهنگ در اوج پیشرفت است . طی سالهای اخیر هنرمندان شوروی هنر عالی خود را در بسیاری از کشورهای جهان نمایش داده اند . مگر اینها گواه بر شکفتگی واقعی شخصیت انسانی در شرایط سوسیالیسم نیست ؟

هر رژیم استثمارگر هر زمان و بموازات تعمیق تضادهای خود بیشتر از پیش ضد اومانیستی میشود ولی سوسیالیسم برعکس : هرچه در راه حرکت بسوی کمونیسم جلوتر میرود جبر در آن کمتر بکار برده میشود وطبیعت اومانیستی خود را کاملتر متجلی میسازد . تحول دولت دیکتاتوری پرولتاریا به دولت تمام مردم در اتحاد شوروی شاخص قطع اعمال شیوه سرکوب علیه هرنوع گروه اجتماعی است ، زیرا چنین گروههائی دیگر وجود ندارند . جبر فقط علیه پاره ای عناصر ضد اجتماعی بخاطر دفاع از منافع اومانیستی نظام اجتماعی وتامین حقوق فرد بکار میرود . مثلا شایان توجه است که در اتحاد شوروی این اواخر دستگاه میلیس ۴۰٪ تقلیل یافته ونیز عده زیادی از زندانها تعطیل شده است . مبارزه جادی علیه بی قانونی ها انجام میگیرد ودر مقیاسی هرچه وسیعتر شیوه های اعمال تاثیر اجتماعی در مورد اعمال ضد اجتماعی افراد بکار میرود . آگاه نگاهداشتن افکار عمومی ودموکراتیزاسیون حیات داخلی حزب کشور ، شرکت دامنه دار توده های مردم در کنترل کار دستگاه دولتی واقتصادی ، تکامل اشکال متنوع سازمانهای اجتماعی خود مختار ــ همه وهمه دال بر آنستکه جامعه سوسیالیستی در جستجو ودر پی کشف اسلوب های نوینی برای فعالیت واشکال مناسبات میان افراد است که هرچه بیشتر موافق با طبیعت آن باشد وهرچه بیشتر دارای جنبه اومانیستی باشد ونیز دال بر آنستکه بدون دموکراسی ــ سوسیالیسم نیست وبدون سوسیالیسم دموکراسی اصیل نخواهد بود .

اینها گواه بر آنست که کمونیسم واومانیسم پیگیر هم از نظر تئوری وهم از نظر پراتیک ، هم از نظر هدفهای مبارزه وهم از نظر وسائل نیل باین هدفها از یکدیگر غیرقابل تفکیک هستند .

٤ ــ علیه تحریف اصول اومانیستی کمونیسم

ملاک اینکه کمونیستهای اصیل تاچه اندازه در دفاع از اصول اومانیستی خود پیگیری نشان میدهند وتا چه اندازه گرد آنها با گفتارشان مطابقت دارد اینستکه آنها مخالفین این اصول را ، هرکس باشند وهر گونه الفاظ انقلابی برای استتار خود بکار برند ، محکوم میکنند . گوه این امر بویژه مبارزه مارکسیست ــ لنینیست ها علیه تئوریهای خرده بورژوائی " کمونیسم مساوات طلب " است . تلاش آید ئولوگ های خرده بورژوازی برای

رسیدن بهدفهای ضد طبیعی وضد اومانیستی وتامین فرمانروائی " مردمی که در تمهید ستی باهم برابرند " همیشه بکاربردن وسائل ضد بشری نیل باین هدفهارا نیزبهمراه داشته است . اعمال کمونیستهای اصیل برپایه قوانین عینی تکامل تاریخ مبتنی است وجان آنکه " کمونیسم مساوات طلب " بقوانین عینی وقعی نمیگذارد وطرفداران آن فعالیتخود را برپایه ولونتاریسم مبتنی میسازند . مبارزه کمونیستهای اصیل ، مبارزه مارکسیست هاهمیشه علیهنیروهای کهنه شده تاریخ متوجه بوده واعمال قهرآنهاهدفی جزتسریع محوطبقات محکوم تاریخ نداشته است ، ولی مبارزه " کمونیسم مساوات طلب " معمولا علیه خود قوانین عینی تاریخ وچه بسا علیهنیروهای زنده ومترقی تاریخ متوجه است . مبارزهٔ فاقد پایههای عینی ازیکسو بعبارت پردازی پرسروصدا وبه هوچی بازی وعوامفریبی سیاسی وازسوی دیگر به اعمال قهرخشن علیه خود مهابدل میشود .

درجریان نیمه دوم قرن نوزدهم بسیاری ازگروههای آنارشیست درکشورهای اروپامیکوشیدند اصل بورژوائی اندیویدوآلیستی " همهچیز مجازاست " را به جنبش کارگری انتقال دهند واین اصل را هم درروابط باد شمنان وهم درمیان خود انقلابیون بعامل دائمی بدل سازند . یکی ازاین ماجراجویان آنارشیست نجایف بودکه درواخر سنوات شصتم واوایل سنوات هفتادم سده گذشته درروسیه ودرکشورهای اروپای غربی اعلامیکردکه فرد انقلابی باید موازین عمومی اخلاق واخلاق را بدور اندازد وفقط بیک علم وفاد ارباشد : به علم اصحاء وانهدام وفقط بخاطراین هدف درجهان زندگی کند . اومیگفت فرد انقلابی برای نیل بهدفهای خود میتواند وباید هر وسیله ایرابکاربرد : دروغ ، تهمت زنی ، شانتاژ وحتی قتل کسانی که بانظر اومخالفند .

مارکس وانگلس اعلام میکردند کهقبول چنین نظریه ای درحکم انتقال اصول اخلاقی بورژوائی درجنبش کارگری و " رساندن لاقیدی اخلاقی بورژوائی " باعلا درجه آنست . لنین سنتمبارزه علیهاین لاقیدی اخلاقی وعلیه ماجراجوئی خرده بورژوائی راادامه داد . پیدایش ورشد واستحکام حزب بلشویک نه تنها درمبارزه علیه اپورتونیسم راستدستعکس نکرد ، بلکه همچنین درمبارزه علیه کلیه مظاهر انقلابیگری کاذب خرده بورژوائی یعنی علیهنارودنیک ها ، سوسیال رولوسیونرها (اس ـ ارها) ومنشویکها هاکه شیوههای ماجراجویانه مبارزه واعمال قهر برمردم را تبلیغ میکردند ، نیز انجام گرفت .

برخی ازکرایشهائی که دردوران کبیر شخصیت استالین اشاعه یافته بود ازبسیاری جهات بابی پرنسیپی ولاقیدی اخلاقی خرده بورژوائی الفت دارد .

جنبش کمونیستی باتقبیح شیوههای خاص کبیر شخصیت ازپلید یهائی که پرچم حلیل آنرا میالائید پاک شد ونیرووقد رومنزلت تازه ای کسب کرد . بهمین جهت بسی مایهتعجب است وقتی میبینیم اکنون همکسانی یافت میشوندکه اجزاء کمونیست را بخاطراقد اماتی که علیه عواقب کبیر شخصیت انجام میدهند سرزنش میکنند . این افراد برآنندکه افشای تبهکاریهای دوران کبیر شخصیت مصیبتی بیش ازخود آن تبکاریهااست .

عوامل وعادت کبیر شخصیت را میستایند . مثلا به بینید ادعای زیرین مجله چینی " خونتسی " درمقاله مندرجه تحت عنوان" باید تربیت ایدئولوژیک را بهپروی ازاندیشه های مائوتسهتونگ انجام داد " چه اندازه عجیب ومتضاد بامارکسیسم است . درمقاله گفته میشود : " کوچکترین انحراف ازاندیشههای مائوتسهتونگ یعنی خلاف سیرکتیف برای اقدام بکاری طبق نظرخود ، میتواند کارراباشکامی وعقیماند نمنحرسازد " . رهنمود خود داری ازاقدام بهرکاری " طبق نظرخود " ناسخ هرگونه اندیشه خلاق وهرگونه ابتکاری است و افراد را بماشینهای خودکار فاقد شعورید ل میکند کهکارشان فقط اطاعت کورکورانه ازاراده " بالائی ها " است .

عوامل لازمهٔ ایرجلوه دادن مبارزه طبقاتی بااومانیسم واقعی بخصوص اینست که اسلوبهای متضاد بامارکسیسم لنینیسم درسیاست متوجه جلوه داده شود واسلوبهای سرکوب برخلاف قوانین عام تکامل سوسیالیسم که موجبات استقرار عالیترین درجه اومانیستی تررا درجامعه فراهم میسازد تثبیت وحتی تشدید شود .

شیوه ایکه درمورد مخالفین تحویزمیشود چنین است : " تف بصورت ، مشت بردهان ودرصورت لزوم گلوله بمغز" . این سیاست را یکی ازرهبران حزب کارالبانی درکنگره چهارم آن حزب اعلام کرده است .

میدانیم که استالین شد تعمل علیه‌کسانی راکه دشمن خلق مینامید باین استنادکه فاشیست هادرحق انقلابیون شد تعمل بکارمیبرند توجیه‌میکرد . ولی صرفنظر ازاینکه استالین شد تعمل را نه‌تنها علیه دشمنان سوسیالیسم بلکه علیه‌کمونیستهای شریف وعلیه‌زحمتکشان نیز بکار میبرد ، اصولا این‌نظریه استالین بااصول مارکسیستی ـ لنینیستی مبارزه ایقاتی ازبیخ وبن مغایرت دارد . این‌نظریه شیوه‌های مبارزه را بسطح شیوه‌هائی که بورژوازی ارتجاعی بکار میبرد تنزل میدهد واصول سیاستمداران بورژوا وبعبارت دیگری پرنسیپی آنهارا به داخل جنبش‌کارگری رسوخ میدهد .

کمونیستهامخالف سرسخت توجیه تصفیات بی اساسی هستندکه طبق " اصل " " وقتی هیزم میشکنند تراشه ها باطراف می پرند " (۱) انجام میگیرد . مردم " تراشه‌هیزم " نیستند واین اصل مارکسیستی که رشد وتکامل شخصیت انسانی هدف غائی است تنها بهایند ه دورمربوط نمیشود وکمونیستهااین اصل راهمیشه وهمه جا ملاک عمل قرارمیدهند . درنظرآنها انسان زحمتکش ارزنده ترین ثروت است .

۵ ـ همزیستی مسالمت‌آمیز ـ سیاست کاملا اومانیستی وانقلابی است

خصلت اومانیستی پیگیرودرعین‌حال خصلت انقلابی اصیل سیاست کمونیستهادربرخورد آنها بمسئله جنگ وصلح باوضوح خاصی متجلی است . تودههای خلق طی قرون متمادی آرزوی استقرارنظامی را داشتندکه جامعه بشری را ازشرجنگ برهاند . سوسیالیسم چنین‌نظامی استومید این‌مطلبه‌هم تئوری کمونیستی است وهم پراتیک کشورهای سوسیالیستی .

چگسی باقطعیت علیه جنگ جهانی اول ودرراه برقراری صلح میان ملل مبارزه کرد ؟ بلشویک هاونخستین دولت سوسیالیستی جهان . چگسی باتمام قوا علیه بروزدومین جنگ جهانی مبارزه‌کرد وسپس‌نقش‌قاطع درتارو مارکردن متجاوزان فاشیست ودراستقرار صلح ایفانمود ؟ دولت سوسیالیستی شوروی . چگسی طی سالهای دودهه اخیرنیروی قاطعی بودکه‌مارها ازتصادم جهانی‌که اغلب ناگزیرنظرمیرسید جلوگیری کرده است ؟ کشورهای سوسیالیستی ودردرجه اول نیرومندترین آنها یعنی اتحاد شوروی . کافیست بحران سال ۱۹۶۲ کارائیب بیادآورده شود . چه‌کسی سیاست همزیستی مسالمت‌آمیزکشورهای پیروزیهای اجتماعی مختلف رابرای شرایط کنونی بگانه سیاست عقلائی اعلام‌کرد واکنون باپیگیری دوراندیشی ساختن آن‌میکوشد ؟ کشورهای سوسیالیستی . ازاین مقدمترچه دلیلی میتوان آورد که تفکیک ناپذیربودن سوسیالیسم وصلح رانشان دهد .

پشتیبانی قاطع‌کشورهای سوسیالیستی ازمبارزه‌آزادیبخش ملی وکمک اقتصادی واقعا بیشائبه ایکه این کشورها بکشورهای آزاد شده ازقید وابستگی استعمار مبذول میدارند ، جز اومانیسم واقعی چه‌نام دیگری میتواند داشته باشد ؟

قاطعیتی هم‌که جنبش جهانی کمونیستی دردفاع‌ازسیاست اومانیستی همزیستی مسالمت‌آمیز بکار میبرد وعلیه عناصر سکتاریست چپ روومملا خو استارتروتسکیستها هستند مبارزه‌میکند ـ گواه برهمین مدعااست .

درتاریخ جهانی ، کمتبهکاریها ی بسیارخود دیده است ، هیچ‌طی رانمیتوان سراغ‌کردکه ازنظر جنبه ضدبشری خود ولوازد ربابرافروختن ناثره جنگ جهانی درشرایط کنونی قابل قیاس‌باشد . انامه هیچ

---

(۱) ـ ضرب المثل روسی ـ تقریبامعادل بامضرب المثل ایرانی " بازی‌انگشت دارد ـ سرشکستنک دارد " (مترجم) .

دلیلی براثبات این نظرکه قهرمانی ها هرانـــد ازه فزون باشد " حیران خواهد شد " زیرا پرویرانه های امپریالیسم " تمدنی هزاربارپلند پایه تر" بنیادگذاری خواهد شد ـ نمیتواند ماهیت ضد اومانیستی سیاست ماجراجویانه را پرده پوشی کند • یك چنین برخوردی بمسائل جنك وصلح مقنعترین گواه صحت این حقیقت است که چگونه وسیله ناحق (جنك هسته ای) میتواند خود هدف (کمونیسم) را ، کهمیخواهند بکمك جنك بدا زنائل شوند ، تخطئه کند وحتی باطل کند • این مثال بارزد یگریست کههجازنبود ن حد اکردن نتیجه از پروسه نیل بآن رانشان میدهد ، زیرا نتیجه جنك هسته ای پیروزی کمونیسم نیست بلکه امحاء عامه مردم است •

جامعه بورژوائی کهمیخواهند آنرا بکمك جنك هسته ای نابودکنند تنها به سرمایه داری مورد تفرت توده های خلق منحصرنیست بلکه خود تودههای خلق وترقیخواهی راهم که طی قرنهابه نیروی کارآنان افزوده شده و باید بعنوان بنیاد مادی سوسیالیسم مورد استفاده قرارگیرد ـ شامل میشود •

رهبران چینی باین سئوال کهسرنوشت ملل نسبتاکم عده درصورت بروزجنك هسته ای چه خواهد شد" پاسخ زیررا داده اند : " ••• کشورهای کوچك عضوارد وگاه سوسیالیستی منافع خود را ناچاریاید تابع منافع عمومی تمام اردوگاه کنند " • چهانعی داردکه این کشورها ازصفحه زمین برافتند : " ملل دیگری باقی خواهند ماند وامپریالیسم نابود خواهد شد ••• " رهبران چینی دلشان میخواهد ملل یکسلسله ازکشورها وبویژه کشورهای کوچك را درقمار ماجراجویانه خود باجنك وانقلاب بموجه المصالحه تبدیل کنند وآنهارا بمثابود ی محتوم محکوم سازند • مارکسیستهابرآنند کهکمونیسم باید بصورت امرعینی تعامل بدون استثنا ، پیروزشود وهرملت باید در ثمرات این پیروزی سهیم باشد • انقلاب سوسیالیستی نیازی بآن ندارد که راهنر را باسلاح هسته ای هموارسازند • ملل میخواهند آزادی را دردوران حیات بدست آورند نه پس ازمرگ •

عناصر آنارشیست وانواع عناصر سکتاریست چپ روایشارنفس عارفانه را بزرگترین مواهب میدانند وهرکس راکه با نظریات ضد اومانیستی آنان موافق نباشد " ترسو " میخوانند • اساس این موضع فتوای " مرگ زیبا " است• ولی مدافعان این ایشارنفس ازخود ملل نپرسیده اندکه آیا آنها خواستار مرگ ولو " زیبای " آن هستند یانه ؟ نه ، ملل تمام کشورها خواستار زندگی زیبا هستند نه مرگ " قهرمانانه " زیبا •

کمونیستهامخالف حدی ایشارنفس معنی وغیرقابل توجیههستند • رنج وشهادت ، ریاضت ترك دنیا هیچگاه هدف آنها نبوده ونمیتواند باشد • کمونیستها اومانیسم راهم بمفهوم انساند وستی تلقی میکنند وهم بمفهوم عشق بزندگی • کمونیستهابرای تامین زندگی زیبا برای عامه زحمتکشان آماده اند تا آخرین نفس پیکار کنند وغالبادراین راه ازجان شیرین میگذرند • ولی اینکاررا نه بخاطرمرگ بلکه بخاطرزندگی وپیکبختی ملـــل وفقط درصورتی که راه دیگری برای پیروزی نباشد ، انجام میدهند • پولیوس فوچیك نوشته است : " من بخاطر شادمانی زیستم بخاطرآن میمیرم " •

درعین حال کمونیستهامیان وضعی که درآن مرگ بخاطرسعادت نهردم ضرورت پیدا میکند ووضعی که درآن حیات وسعادت ملل تام وتمام وحتی تمام جامعه بشری مطرح باشد ـ تمایز اصولی قائلند • فقط دیوانگان میتوانند مرگ محتومه ای ازملل را درپك جنك هسته ای بخاطرمحوسرمایه داری محاربشمارند • کمونیستهابرپایه امکانات عینی میکوشند باحد اقل ممکن تلفات پیروزی برسرمایه داری را تامین کنند •

بد بهیست که اگر امپریالیست بارخود جرئت دهند ومنافع حیاتی کشورهای سوسیالیستی تحاوزکنند وعلیه آنهابه جنك دست بزنند باشدیدترین عکس العمل ملل روبروخواهند شد • کمونیستهاطرفدارتئوری تسلیم ابلهانه " صلح بهر قیمت " نیستند • ولی چون جنك جهانی قهرمانیهای بیشماریرای تمام جامعه بشری درپی خواهد داشت لذا کمونیستها وتودههای مردم سراسرجهان باتمام قوا میکوشند امپریالیسم را افسارزنند وازبروزجنك هسته ای جلوگیری کنند •

درسیاست همزیستی مسالمت آمیزاومانیسم وروح انقلابی پرولتاریستی باهم درآمیخته اند • این سیاست

ازطریق جلب عطوفت امپریالیستها تحقق نمیابد بلکه فقط بامبارزه قاطع کشورهای سوسیالیستی وملل آزاد شده ازز یربوغ استعمار ونیز تود مهای مردم کشورهای سرمایه داری علیه جنگ افروزان امپریالیست استکه میتوان باین سیاست خاتمه عمل پوشانید • محتوی سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز عبارتست ازافسارزدن برنیروهای متجاوز امپریالیسم ومجبورساختن آنها بقبول صلح : جزخود متجاوزان وکاسه لیسان آنها چکسی میتواند بااین اعمال جبرمخالف باشد ؟

همزیستی مسالمت‌آمیز شکل خاص ازمبارزه طبقاتی است که بکمونیسم امکان میدهد درنبرد تاریخی با سرمایه داری ازطریق مسالمت به پیروزی برسد ونیز بهترین شرایط بین المللی را برای توسعه مبارزه آزادیبخش پرولتاریا وملل ستمدیده وبرای پیروزی این مبارزه فراهم میسازد • باینجهت همزیستی مسالمت‌آمیز درد وران ما سیاستی استکاملا انقلابی ودرعین حال کاملا اومانیستی •

* * *

عام بودن تضاد و مشخص بودن حقیقت

(جواب فلسفی و سیاسی مسئله)

آ. سوبولف

اندیشه فلسفی هر دوران تاریخی در عین حال منعکس کننده سطح تکامل مناسبات اجتماعی و درجه درک افراد از ماهیت این مناسبات نیز هست .

جامعه دوران کنونی در حالت دگرگونی انقلابی سریع است . پروسه های تاریخی بیش از پیش متحرک ، کثیرالسطوح میشود و به شقوق متنوع منقسم میگردد . در عین حال نقش عامل ذهنی در تغییرات اجتماعی بطور اساسی بالا میرود . و این امر تنها بجهان سوسیالیستی که در آن آراده متمرکز با هدف افراد (برپایه تسلط بر قوانین عینی) نقش روزافزونی در حل مسائل عینی قوام یافته بازی میکند ، مربوط نیست بلکه جهان سرمایه داری را نیز که در آن ترفیع واقعی نقش تاریخی طبقه کارگر تاثیر قوانین اجتماعی و اقتصادی را بنحو اساسی تغییر شکل میدهد و امکانات روزافزونی برای تاثیر آگاهانه نیروهای انقلابی بر جریان تاریخ فراهم میسازد ـ شامل میگردد .

اثر بخشی عامل ذهنی در وهله اول منوط است بدرجه عمق و جامع بودن معلوماتیکه پیشاهنگ انقلابی در اوضاع و احوال تاریخی مشخص در زمینه قوانین تکامل جامعه بآن مجهز است . اگر بخواهیم شیوه تشبیه بکار بریم آنوقت باید بگوئیم که مبارزه انقلابی که با سرنوشت میلیونها نفر تماس دارد یقیناً همان دقتی را ایجاب میکند که برای پرتاب سفینه های کیهانی لازم است . و همانطورکه شرایط لازم برای هر پرتاب کیهانی مقدما بزبان ریاضی برگردانده میشود کامیابی نوآوریهای اجتماعی نیز هرانداز ه که بیشتر برپایه دیالکتیک ماتریالیستی استوار باشد ـ مطمئن تر میگردد . دیالکتیک ماتریالیستی بنیاد متدولوژیک توضیح علمی پروسه های اجتماعی و تعیین صحیح مشی سیاسی در پرفرنجترین شرایط و در سرپیچهای تند حوادث است و نقش راهنما را برای تعریف هدفهای استراتژیک و انتخاب تاکتیک و اشکال و اسالیب مبارزه بازی میکند .

دگماتیسم در موقع خود به دیالکتیک مارکسیستی زیان جدی وارد ساخت . بروح آن ، بمتدلوژیه تکامل و از جمله به خود دیالکتیک دستدازد و از کرد و مانع تکامل خلاق آن شد . در نتیجه این امر نخست میان درک دگماتیک قوانین دیالکتیک و سپس اسالیب بکار بستن این قوانین از یکسو و نیازمندیهای عملی مبارزه

سیاسی ازسوی دیگرعدم تطابق پدید آمد .

متاسفانه درحال حاضرنیز بهنگام تحلیل پروسه‌های اجتماعی چه پراکتیکار فقط بستاینرتحریدی دیالکتیک منحصرمیشود ، ولی هنوزهم درتحقیق مسائل اساسی سیاسی اسلوب دیالکتیک راعلاقتسا حدودی‌خوارمیانگارند . هستند کسانی کهمایلند بدون قوانین " زیرک " دیالکتیک کارهارا ازپیش ببرند . اینطور زندگی کردن ساده‌تر وآسانتر است .

مکافات اینقبیل روحیات بازشدن میدان برای تهاجم آمپریسم وپراگماتیسم بمعظم اجتماع بود . چنین روحیاتی خطرتنزل سطح تحلیل تئوریک واقعیت وبالنتیجه تنزل سطح کارآزمودگی رهبری سیاسی رادربرداشت . واماتجربهمبارزه طبقاتی درگذشته وحال مارکسیستهارا جداموظف میدارد علیه دیالکتیک ماتریالیستی را پیوسته افزایش دهند ، پیوند آنرا باسیاست محکمتر کنند ، غلبه قطعی بردگماتیسم راتامین نمایند ، حوادث وپروسه های مشخص تاریخی را بکمک دیالکتیک بنحوعمیقتروواضحتر تحلیل کنند بهگونه آنهارسوخ نمایند . تکامل دیالکتیک باکیفر شخصیت همسازنیست ، زیرادکیفر شخصیت این نظریه مُثمراست که گویا هرکس برراس قدرت سیاسی قرارداردصاحب عقل فلسفی کل نیزهست .

دیالکتیک همواره درمبارزه باد شمنان آشکارخودبا انواع گمانیکه دیالکتیک را بابتذال میکشانند تکامل یافته است . درحال حاضراما تکامل دیالکتیک مارکسیستی غلبه برنظریات تجریدی وقالبی مائوتسه‌تونگ را ، که مسرانه تبلیغ میشود بهمارکسیستهای تمام کشورهاتحمیل میگردد ــ ایجاب میکند .

باید گفت که بسیاری ازنظریات مائوتسه تونگ درباره دیالکتیک شوروی متذکر شده ویژه همان نظریات دگمانیک است که بهنگام کیش شخصیت استالین رواج بسیار وسیع داشت . درآن حال بابسیاری از تئوریسین های مارکسیست (وازجمله مافلاسفه شوروی) آثارمائوتسه‌تونگ را نیزحسب القاعده بشیوه غیرنقادانه درک میکردند بویژه که زندگی هنوزعواقب ناشی ازنظریات اودرباره دیالکتیک را بحد کافی آشکار نساخته بود .

درسال ۱۹۳۸ مائوتسه‌تونگ درپلنوم ششم کمیته‌مرکزی حزب کمونیست چین گفت : " کمونیستهای چینی انترناسیونالیستهای مارکسیست هستند ، ولی مارکسیسم برای تحقق عملی باید بمسائل ملی درآید . دربرابرما این مسئله قرارداردکه ... مارکسیسم را بجامعه چینی درآوریم وبراتب باتمام مظاهرمارکسیسم درتمام مظاهرخود خصلت چینی داشته باشد ... " (مائوتسه‌تونگ ، مقاله " درمرحله جدید ") . پس ازپیروزی انقلاب چین اینوظیفه تاحدی انجام یافتهحسوب میشد بدینحال درسال ۱۹۴۶ لیوشائوچی درمصاحبه با آنالوئیزاستروننگ مدعی میشدکه " دستاورد عظیم مائوتسه تونگ اینستکه بمارکسیسم ــ لنینیسم بجای شکل اروپائی شکل آسیائی داده است ... مائوتسه تونگ شکل چینی یا آسیائی مارکسیسم راایجاد کرده است " . درنظر اول ممکنست چنینتصورشودکه سخن برسر انطباق مارکسیسم برشرایط ملی چین است .

ولی سپس معلوم میشود که رهبران حزب کمونیست چین دعوی ایجاد مرحله تمینی را در تکامل فلسفه دارند . آیا این دعوی پایه ایهم دارد ؟ بنا برمانه .

آثار مائوتسه تونگ در رشته فلسفه حاوی احکام بسیاریست که ازنیادگذاران مارکسیسم ـ لنینیسم اقتباس شده است . آن قسمتهائی که اندیشه های مارکسیستی ـ لنینیستی را تشریح میکند و بامستقیما برایناندیشه ها انگاردارد نه فقط صحیح است بلکه خواننده آنهارا باعلاقمندی میخواند . ولی همینکه بآن قسمتهائی میرسیم که بعنوان " سهمیه مائوتسه تونگ در گنجینه مارکسیسم " عرضه میشود ناگزیر اعتراضات وایرادات جدی بآن وارد می بینیم . نخست آنکه آثار او در رشته فلسفه یکپارچه نیست و از بسیاری جهات التقاطی (اکلکتیک) است . دیالکتیک او بعبارت دیگر بیان اصطلاح خود مائوتسه تونگ میتوان آنرا " دیالکتیک چینی شده " نامید بدل دیالکتیک ، ایتذال دیالکتیک و دیالکتیک کاذب است .

ناگفته نماند که مائوتسه تونگ بنا باعتراف خود بر مارکسیسم را کم آموخته است . او در سال ۱۹۵۷ گفت :

" در گذشته من انواع نظریات غیرمارکسیستی داشتم و مارکسیسم را بعد ها درک کردم . من مارکسیسم را از روی کتابها کمی آموختم و گامهای اولیه را در زمینه تحدید تریبت ایدئولوژیک خود برداشتم ، ولی تحدید تریبت من مع الوصف بدرجه زیاد در جریان مبارزه دایقاتی طولانی انجام گرفت " (" درباره مسئله حل صحیح تضاد های درون خلق ") . علاوه براین مائوتسه تونگ بسیاری از احکام مارکسیسم را از روی قالب دگماتیکی استالین فرا گرفته است .

در " دیالکتیک چینی شده " میراث فلسفه چین باستان جای برجسته ای دارد و خود مائوتسه تونگ هم باین مطلب معترف است . ستایشگران او هم بالصراحه تاکید میکنند که مائوتسه تونگ مارکسیسم را بویژه از آنجهت غنی ساخته است که " مشتملات فلسفه چینی را بارث برده است " (خوئو ـ وای ـ لو : " تاریخ مختصر فلسفه چین " ، پکن سال ۱۹۵۹ ، ص ۳ پیشگفتار) . واضح است که هیچ مارکسیستی مخالف آن نیست که از میراث تئوریک چین باستان نیز استفاده شود (چرا از گذراندن از صافی انتقاد) . ولی این میراث بدون آنکه از صافی مارکسیسم گذشته باشد بعنوان یکی از اجزاء " مشکله و یکی از منابع " دیالکتیک چینی شده " بآن منضم گردیده است . چنگکهای متحجر این میراث که از اعماق قرون بیرون آمده بر پیکر دیالکتیک علمی پیچیده و آنرا باسیر قهقرائی از مارکسیسم بسوی نظریات تجریدی عهد باستان ، بسوی اساطیر و افسانه های جن و پری میکشاند .

در نتیجه این امر تحریفات زیرین که ظاهرا با هم تناقض دارند بدر واقع میان آنها بستگی متقابل برقرار است صفات ذاتی " دیالکتیک چینی شده " را تشکیل میدهند :

اولا افراط در تجرید و انتزاع مقولات دیالکتیکی و رساندن قابلیت انعطاف و ترمز مفاهیم ، که از خواص دیالکتیک است ، به سفسطه جوئی . این مفاهیم تجریدی سپس مستقیما و بلاواسطه برای توضیح پدیده ها

بحوادث مشخص بکار برد میشود وازتمام حلقات واسط طفره زده میشود به مجموعه شرایط مشخص تاریخی وقعی گذاشته نمیشود ؛

ثانیا شیوه برخورد اوتیلیتاریستی ـ پراگماتیستی وانسترومانتالیستی (۱) به دیالکتیک ، که بیش از پیش به یکنوع کلید همه قفل بدل میشود ومهمترین شیوه توضیح ومعیارت دقیقتر بهترین شیوه توجیه هر اقدام سیاسی خلقی میگردد . دیالکتیک به خادم کمربسته ای برای تامین هرگونه منافع سیاسی بدل میشود ومدبنسان خدمت عینی وعلمی خود را از دست میدهد وجنبه ذهنی (سوبژکتیف) بخود میگیرد .

مع الوصف رهبران حزب کمونیست چین به پیروی ازکیش شخصیت تفسیرات اشتباه‌آمیز مائوتسه تونگ را درباره دیالکتیک بخصوص تاریخ اورا درباره تضاد هابوسائل گوناگون بعنوان اسلوب عام شناخت حقیقت تبلیغ میکنند وآنرا برای هرگونه شرایط وهرکشوری صادق میدانند . بدینسان مسئله " دیالکتیک چینی شده " ازیک مسئله ملی بمسئله بین المللی بدل شده است .

دیالکتیک ومفسطه درخصلت تضادها

بموجب دیالکتیک مارکسیستی تاثیرمتقابل جوانب متضاد و " مبارزه " بین متضادین محتوی تمام پروسه ها رامعین میکند بدرآخرین تحلیل منشاء حرکت و محرک درونی تکامل مجموعه جهان عینی وطبیعت ازاجزاء متشکله آنست .

ولی تنها اتخاذ کردن به تصریح عام بودن وابدیت تضادها بهیچوجه برای شناخت واقعیت عینی کافی نیست . هرشناختی برای آنکه علمی باشد ، همانطورکه لنین خاطرنشان کرده است مستلزم برخورد عینی بهنگام بررسی حوادث (بررسی ماهیت پروسه ها نه اینکه امثله جداگانه) ، تعیین مجموعه روابط متنوع موجود میان یک حادثه وحادثه دیگر ، بررسی چگونگی تکامل حوادث بعنوان حرکت فی نفسه آنها ، کشف جوانب وگرایشهای متضاد ، گسترش این جوانب وغیره را ، تعیین شناخت ماهیت ازطریق حرکت ازپدیده بسوی ماهیت وازپدیده کم عمقتر به پدیده عمیقتر وغیره ایجاب میکند .

---

(۱) ـ اوتیلیتاریسم (Utilitarisme) : تئوری ایده آلیستی درزمینه فلسفه واصول اخلاق که بموجب آن تامین نفع فردی پایه اعمال وکردار انسانی است ؛

پراگماتیسم ـ جریان ایده آلیستی که مدعیست فقط آنچیزی حقیقت دارد که مفید فایده ای باشد وبمنافعات " مفید بودن " فقط منافع بورژوازی است ؛

انسترومانتالیسم (Instrumentalisme) جریان ایده آلیستی که معتقد است وانديشه ها وقانین علمی را فقط ابزار ساده ای برای " رشد وفتح " جهان وحل مسائل پراتیک روزمره میداند . (مترجم)

شناخت جهان یعنی مستلزم اطلاع ازقوانین حرکت جهان من حیث المجموع وقوانین حرکت اجزاء متشکله جهان است • تفکرکه‌عامل شناخت است باید همه اینهارا درحال ارتباط معین بایکدیگربررسی کند • لنین‌گفته است : " رود خانه وقطرات آن • وضع هر قطره ونسبت آن به قطرات دیگر، بستگی آن بقطرات دیگر ، سمت حرکت آن ، سرعت وخط حرکت ــ مستقیم ، منحنی ، مستد یرو غیره ، بسمت بالا بسمت پائین • حاصل جمع حرکت " • سپس ضمن بسط این اندیشه مینویسد : " حقیقت فقط در حالت جمع این قطرات ودرحال ارتباط آنهابایکدیگرتحقق میپذیرد " (لنین • " دفاتر فلسفی ") •

این خواستهاوتوقعات شناخت دیالکتیکی باپروسه اجتماعی دوران‌کنونی ارتباط مستقیم دارد • تفکیک پروسه‌ها ازیکدیگر، منشعب شدن جریانهاوجویبارهای جدید ازسیل عمومی مید پایان‌ناپذیر بودن حیات اجتماعی وبالنتیجه پایان ناپذیربودن قوانین تکامل آنست • همین‌واقعیت است که تحلیل تفکیکی مشخص پروسه‌ها وپدیده ها وحوادث ، درک عمیقتر تضاد های عینی ، کشف ارتباط میان‌آنها ، تعیین جای آنها درسیل عمومی تاریخ ، تفکیک خود تضاد هاوتعیین نوع آنهارا ایجاب میکند ، البته باتوجه باین امرکه هرگونه تعیین نوع جنبه قراردادی ، نسبی ومتغیر دارد •

درمجموعه روابط ومناسبات حیات اجتماعی مقدم برهرچیزتضاد هائی که‌ازنظرعینی ضروری وازنظر تاریخی ناگزیرند ومبتنی برقوانین عینی هستند وماهیت پدیده ها وپروسه هارامنعکس‌میسازند ، ازسایر تضاد هامتمایزند : مثلا تضاد میان نیروهای مولده ومناسبات تولیدی ، تضاد میان‌زیربنا وروبنا ، تضاد میان پرولتاریاوبورژوازی ، تضاد میان اقتصاد وسیاست ، میان‌تولید وتوزیع ، میان فرد وجامعه وغیره • تانیری که جوانب متضاد پدیده بحکم قوانین عینی بطورمتقابل در یکدیگراعمال میکنند (بعبارت دیگر وحدت این جوانب ، تمایز میان‌آنها ، " مبارزه " میان آنهاوحل تضاد) ماهیت پروسه های اجتماعی ودرتحلیل آخرمنشاء پیشرفت اجتماعی راتشکیل میدهد • دیالکتیک درمیان این تضاد ها برای هرپروسه ای تضاد اساسی وعمده را، که نیروی محرکه عمده‌آن پروسه است ، متمایزمیسازد •

ولی درمیان تضاد هائی که به تضاد های ماهوی مربوط میشوند تضاد هائی هستندکه گرچه درتکامل جامعه نقش‌بزرگ بازی میکنند ولی خصلت عام ندارند وگوئی نسبت‌به تضاد های اساسی که ازنظرسیر تاریخی ضروری هستند جنبه فرعی وتبعی دارند • این تضاد ها غالبا یا ازاد واوارگذ شته بارث رسیده اند یا حاصل تقاطع چند گرایش متکی برقوانین عینی تاریخ هستند وهکذا • حل کامل تضاد های مزبوربخودی خود انجام نمیگیرد • حل آنها فقط پس‌ازحل تضاد های اساسی نوع اول ، که درپشت سرآنها قرار دارند، امکان پذیراست • ازآنجمله اند فی المثل تضاد میان‌شهروده ، تضاد میان کاربدنی وفکری ، تضاد میان منافع ملی ومنافع عمومی بشری ، تضاد میان نسلهاونیز تضاد میان قشرهائی ازطبقه‌کارگر، میان قشرهائی ازروشنفکران، میان قشرهائی ازدهقانان درشرایط سرمایه داری • این تضاد هادرشرایط سوسیالیسم

نیزمیتوانند باقی بمانند ، ولی باکیفیت تازه • همان ذکرنـــام این تضاد ها نشان میدهد که درمیان آنها تضاد های پراهمیت تر وکم اهمیت تر وجود دارد ولذ اختی این نوع ازتضاد ها هم در داخل خود تفکیک پذیرند • این امرمیرساند که فقط تحلیل همه جانبه ومشخص میتواند اهمیت اجتماعی وتاریخی هرتضاد رامکشوف دارد ونحوه برخورد پراتیک انقلابی رانسبت بآن معین کند •

درزندگی اجتماعی گروه بزرگی ازتضاد ها اهمیستند که ازقوانین عینی ناشی نمیشوند یاماهیت پروسه تکامل تاریخ ارتباط ندارند • این تضاد ها دارای ریشه های تاریخی هستند ولی عمدتاقیم پیدا میکنند آنهاحسب القاعده فشارموقت عامل ذهنی برقوانین عینی ونقض قوانین جامعه دراثربی اعتنائی بآنها یااطلاع بد ازآنهاویا دراثرخطاها واشتباهات رهبری است •

بارزترین نمونه ایندسته ازتضاد هامثلا تضاد میان کیش شخصیت وماهیت دموکراتیک نظام سوسیالیستی وغیره است • ازآنجمله است عدم تطابق شیوه های ذهنی رهبری اقتصادی دردوران کیش شخصیست باخواستهای عینی اقتصاد ونیزنقض اصل علاقمندی مادی • درچنین نیزهمین مطالب درمورد تضـــاد سیاست " جهش بزرگ " وتشکیل کمونها ی خلق باخواستهای عینی تولید سوسیالیستی صادق است • این نوع تضاد ها خصلت حاد دارند وحتی ممکنست به تضاد های نوع اول مثلا به تضاد میان اقتصـــاد وسیاست وغیره بدل گردند ، ولی مولود ناگزیر طرزتولید سوسیالیستی نیستند یاماهیت این طرزتولید ارتباطی ندارند ، بلکه برعکس با این طرزتولید تصادم پیدا میکنند وحلوی تکامل نیروهای مولده ومناسبات اجتماعی را میگیرند • همان تحلیل مشابه پیدایش این تضاد ها وجنبه بسیار دردناک آنها مسئله پیش گیری این تضاد ها ویرصورت پیدایش آنرا مسئله غلبه بموقع برآنها ودفع آنها راطرح میسازد •

درتحلیل تضاد ها باید تفاوت میان مفهوم فلسفی ومفهوم عادی وحتی عامیانه آنها را ، که براساس آن هرتمایز ، هرعدم تطابق وعدم توافق وحتی هرمناقشه ومباحثه ای تضاد تلقی میشود ، درنظرگرفت • بعبارت دیگرباید بمفهوم تضاد ها برخورد علمی داشت ، نه اینکه به بازی سفسطه آمیز با آنها بمقابله صوری پدیده های ناهمگون پرداخت •

درآثارمائوتسه تونگ تمام تضاد ها خلط شده اند یاآنکه دعوت بسیاربعمل آمده است که تضاد ها درحال حرکت یاتوجه بویژگی آنهابررسی شوند ، این ویژگی ازبین رفته است • مائوتسه تونگ بارهـــا گفته لنین را دربارمشخص بودن حقیقت نقل میکند مشافا براینکه دگماتیک هارا نیزمورد انتقاد قرارمیدهد ومیگوید آنها تزعام بودن تضاد هارا به فرمول بیجانی کمونیا بدردحل تمام تضاد های مشخص میخورد ، بدل کرده اند • ولی خود مائوتسه تونگ باین توصیه لنین عمل نکرد واین مطالب بخصوص درباره هفکران اوصادق است کمدرد فاع ازتزهای مائوتسه تونگ داد سخن میدهند وناگفته نماندکه دربسیاری ازموارد این تزهارا بیشترازپیش بابذ ال میکشانند • تئوریسین های چینی توجه عمده خود را به امتان محـــکم قالبی وتجریدی ازاین نوع مصروف میدارند : " بدون زندگی مرگ نیست ، بدون مرگ زندگی نیست •

بدون بالا پائین نیست ، بدون پائین بالا نیست • بدون بدبختی نیکبختی نیست ، بدون نیکبختی بدبختی نیست • بدون آسان مشکل نیست ، بدون مشکل آسان نیست " • (مائوتسه تونگ • مقاله " درباره تضاد ") •

همفکران مائوتسه‌تونگ باین امثال وحکم دلبستگی پیدا کرده اند ودرتکثیرآنها میکوشند : بدون کار حاجت استراحت نیست ، بدون استراحت کارمیسرنیست • بدون شرخیرنیست ، بدون زشت زیبانیست ، بالعکس ، بدون نور ظلمت نیست ، همانطورکه ازپی روزشب میآید ازپی شکست پیروزی میآید وغیره (رجوع شود به کتاب آی ـ سی تسی : " مجموعه سخنرانیهای مربوط بماتریالیسم دیالکتیک ") • شاید اینقبیل مقابله‌ها ۲۵۰۰ سال پیشترکه طارخ آنها درراه شناخت جهان گامی بجلومیود ، لزوم داشت • ولی پس از هگل ، مارکس ، انگلس ولنین چنین مقابله‌هائی ابتدائی بنظرمیرسند ، برای پژوهش واقعیت هیچگونه اهمیت پراتیک ندارند • لنین نوشته است : " ... هرحقیقت مجرد چنانچه بدون هیچگونه تحلیل بکاربرده شود به لفاظی بدل میگردد " (کلیات آثار ، جلد ۲۷ ، ص ۷۳) •

لنین درموقع خود پلخانف را ازآنجهت که دیالکتیک را درمجموعه ای ازامثله خلاصه‌کرد مورد انتقاد قرارمیداد • ولی این امثله ولااقل اکثریت آنها قانونی بودند وبجای آنکه مائوتسه‌تونگ حسب القاعده درتالیفات فلسفی خود دیالکتیک را درمجموعه ای ازامثله تصادفی خلاصه‌میکند • مثلا وقتی میخواهد اهمیت بررسی عمیق ویژگی تضاد را خاطرنشان کند چیزی بهتر ازمراجعه به عهد باستان نمییابد ومینویسد : " سون تسزیان قهرمان داستان " شوی خوچوآن " سه بار به چوتسزیاچوآن هجوم برد ولی بعلت عدم اطلاع ازوضع محل وناد رستی اسلوب عمل دچارشکست‌خورد • اماوقتی اسلوب عمل راتغییر داد وبااقدام به اکتشاف وضع محل ازپیچ وخم کوه راهها مطلع شد ، اتحاد میان قبیلات لیتسزیاچوآن ، خوتسزیاچوآن وچوتسزیاچوآن را برهم زد وبارد وگاه دشمن شیخون زد ـ آنگاه هجوم سوم او بموفقیت انجامید • در کتاب " شوی خوچوآن " نمونه‌هائی ازچگونگی بکاربستن دیالکتیک ماتریالیستی میتوان یافت که هجوم سگانه به چوتسزیاچوآن یکی ازبهترین آنهاست " (" درباره تضاد ") • مامیتوانیم برای محاسن ادبی این کتاب چین باستان ارزش عالی قائل شویم ولی موافقت بااین دعوی که " هجوم سه گانه به چوتسزیاچوآن یکی ازبهترین آنهاست " تحلیل ویژه عام بود ن تضادهای دیالکتیکی است ، بهیچوجه امکان‌پذیر نیست •

باری احکام دیالکتیک درتفسیری که مائوتسه‌تونگ ازآنها میکند جنبه عام وجهانشمول دارند ، ولی برای مستدل ساختن این احکام به امثله جزئی وتصادفی بمصداق آمپریک وجود پدیده های نادر اکتفا میشود •

همفکران مائوتسه‌تونگ این شیوه معیوب را تمام وکمال فراگرفته وحتی آنرا تشدید کرده اند • مثلا ای ـ سی تسی درسخنرانیهای خود تمام تضادها را اعم ازضروری وغیرماهوی ، اعم ازقانونی وتصادفی ـ

باهم قاطی میکند وفی المثل ازچنین تضاد هائی نام میبرد : میان صنایع مناطق واقع در سر کشور و مناطق ساحلی ، میان صنایع کشاورزی ، بازرگانی وحمل ونقل ، میان ساختمانهای اقتصادی ودفاعی ، میان پیشرفت اقتصاد وفرهنگ وغیره . تمام این ها بدون هیچ اشاره ای به ویژگی آنها بررسی میشود . البته تضاد هائی ازاین نوع در چین وجود دارد ، ولی به چه حجوزی برای آنها اهمیت تضاد های دیالکتیکی عام قائل میشوند . " شاهکار" این دیالکتیک کاذب دعوی آی ـ سی تعی درباره وجود تضاد میان پای راست وچپ انسان استکه هنگام راه رفتن بیکدیگر بستگی متقابل دارند وباید یکی پس از دیگری بحلجیرد اشته شود .

بی پایگی این مقابله های تحریدی بخصوص وقتی روشن میشود که در مورد مناسبات واقعی اجتماعی بکار میرود . مائوتسه تونگ ضمن ادامه مقابله های تحریدی وقالبی درزمینه مناسبات اجتماعی مینویسد : " بدون مالک زارع نیست ، بدون زارع مالک نیست . بدون بورژوازی پرولتاریا نیست ، بدون پرولتاریا بورژوازی نیست . بدون ستم ملی امپریالیستی مستعمره ونیمه مستعمره نیست . بدون مستعمرات ونیمه مستعمرات ستم ملی امپریالیستی نیست " (" درباره تضاد ها ") . آیا این احکام معلومات مارا درباره جامعه طبقاتی فزونی میبخشند ؟ نه . آیا فعالیت سیاسی کمک میکنند ؟ نه ، زیرا این احکام که جنبه عام دارند چون باتحلیل جامع فاکت ها همراه نیستند به فرمولهای مجرد بی مضمون بدل میشوند .

بازی بامقابله های دیالکتیکی راميتوان الی غیرالنهایه ادامه داد وحتی اگرما ازاین قطب های متضاد زنجیری مرکب ازهزارود هها هزارحلقه هم بسازیم بازدرراه شناخت حیاتگامی بجلونخواهیم رفت ودرهمان سطح پدیده هاباقی خواهیم ماند . انگلس دراین باره گفته صائبی دارد : " ... تضاد هائی چون تضاد میان حقیقت وگمراهی ، میان خیروشر ، میان علل وتمایز ، میان ضرورت وتصادف ـ که برای متافیزیک قدیم (کهعلیرغم قدیمی بودن هنوزرواج بسیاردارد) تضاد های رفع ناپذیرند امروزدیگرنمیتوانند احترام فوق العاده ای درما برانگیزند " (" لودویگ فویرباخ وپایان فلسفه کلاسیک آلمان ") .

ولی " دیالکتیک چینی شده " درست بهمین کار اشتغال دارد : درآن ابتدا ازطریق تجریدهای بی پایان قالب بکل انتزاعی بی جانی ازحقیقت ساختهمیشود وسپس این حقیقت را بعنوان یک حکم قائم بالذات وفاقد رمخالق بعرصه واقعیت بازمیگردانند . تضاد های واقعی خود سرانه درمشت این قالب فشرده میشوند ونسخ آنها که شرایط مشخص تکرارناپذیری داشته اند دراین مشت آهنین فرومی پاشد وزندگی واقعی تحت فشارقرارمیگیرد . نتیجه این امرخود بخود روشن است . وقتی هرارتباط متقابل ، هرتناقض متقابل میان پدیده ها تضاد های مبتنی برقوانین عمی دیالکتیک اعلام گردد ، طبعاتضاد های جزئی وتصادفی به صف تضاد های قانونی ترفیع داده میشوند وتضاد های عام وقانونی به صف تضاد های تصادفی تنزل می یابند وآنگاه ازدیالکتیک بمثابه یک نظم جزسراب چیزی باقی نمیماند . بدینسان برای ولونتاریسم میدان وسیعی برای ساختن انواع تضاد ها جهت پیشبرد اهداف سیاسی ومطابق باهرسلیقه وتمایلی میدان وسیعی

بازمیشود • شیوه ذهنی (سوبژکتیویسم) پیروزمیگردد •

درمارکسیسم خلاق نیشمید اندکه درقابلیت انعطاف مفاهیم چه نیروی بی پایانی نهفته است • قابلیت انعطاف چنانچه بدرستی درک شود موجبات لازم را برای مشاهده پدیده ها درحال حرکت ، برای درک و دریافت گرایشهائی که بزحمت تشخیص داده میشوند وآینده دارند ، برای یافتن مرزمیان مراحل تکامل پروسه ها وپیدا کردن سایه روشن های موجود درآن سیرآن وغیره وغیره ــ فراهمیسازد • قابلیت انعطاف مفاهیم چنانچه برپایه عینی استوار گردد مارا به دیالکتیک میرساند ولی قابلیت انعطاف مفاهیم چنانچه بر پایه ذهنی قرارگیرد کاررا به سفسطه میکشاند • رهبران حزب کمونیست چین قابلیت انعطاف مفاهیم را برهمین سفسطه کشانده اند •

افکارفلسفی مائوتسه تونگ وهمفکرانش ویژگی غریبی دارند • نخست احکام عام تئوری مارکسیستی بشیوه‌ای که بخودی خود صحیح ولی بسیارقالبی است فرموله بندی میشود وپدینسان دراین مرحله که نخستین مرحله است حد اعلای تجرید احکام تئوریک انجام میگیرد • ولی دراین مرحله اصطلاحات مارکسیستی واستدلالات مارکسیستی تمام وکمال محفوظ میماند واین تست درخوانندهٔ خام این تاثیررامیبخشدکه وفاداری بمارکسیسم حفظ شده است •

سپس تئوریسین های چینی میکوشند به بهانه انطباق خلاق مارکسیسم برواقعیت مشخص به مارکسیسم شکل ملی بدهند • ولی کارشکل ملی ودراینمورد شکل " چینی " دادن بمارکسیسم بآنجا ختم میشودکه خود تئوری درتجزیه ملی مستحیل میگردد وپدینسان بجای آنکه مارکسیسم براساس واقعیت مشخص بطورخلاق تکامل داده شود محتوی مارکسیستی بوسیله شکل ملی سرکوب میگردد وبدان به ترک تئوری مارکسیستی میانجامد ، زیرا مارکسیسم ، چکیده تجربه تمام جنبش جهانی کمونیستی است •

درمرحله سوم مارکسیسمی که بدینطریق عمل آورده شده ودرآن شکل ملی برمحتوی فشارمیآوردبه مقام تئوری عام ترفیع می یابد وآموزش جهانشمولی اعلامیگردد که برای تمام کشورها وملل اعتبار دارد وپیروی ازآن برای تمام جنبش جهانی کمونیستی واجب است • تجدیدنظر (رویزیون) ناسیونالیستی بدینجا پایان می پذیرد وتمام کسانیکه خلاف آن میاندیشند ازمارکسیسم انقلابی طرد میگردند •

دیالکتیک وسفسطه درباره تضاد های غیرآنتاگونیستی

دیالکتیک پایه‌ای هرکشف درانسانی که درعلم انجامگیرد پیوازات هرتحول بنیادی درزندگی جامعه باید تغییر شکل دهد وتکمیل شود • جهش های عظیم درجامعه که باتخریب بنای مناسبات اجتماعی وتمامی رژیم جامعه همراهست وگذارجامعه بشری بسوسیالیسم ازآنجمله است ، ناگزیر تغییرات دامنه داری را درعلم بطوراعم ودردیالکتیک ازآنجمله ، موجب میگردد •

عامل محرکه پیشرفت جامعه بشری طی هزاران سال تضاد های آنتاگونیستی بوده است • مارکس مینویسد :

بازمیشود • شیوه ذهنی (سوبژکتیویسم) پیروزمیگردد •

درمارکسیسم خلاق نباید اندکه در قابلیت انعطاف مفاهیم چه نیروی بی پایانی نهفته است • قابلیت انعطاف چنانچه بدرستی درک شود موجبات لازم را برای مشاهده پدیده ها درحال حرکت ، برای درک و دریافت گرایشهائی که بزحمت تشخیص داده میشوند وآینده دارند ، برای یافتن مرزمیان مراحل تکامل پروسه ها وپیدا کردن سایه روشن های موجود درطول مسیرآن وغیره وغیره ــ فراهم میسازد • قابلیت انعطاف مفاهیم چنانچه برپایه‌مینی استوار گردد مارا به دیالکتیک میرساند ولی قابلیت انعطاف مفاهیم چنانچه بر پایه ذهنی قرارگیرد کاررا به سفسطه میکشاند • رهبران حزب کمونیست چین قابلیت انعطاف مفاهیم را بهمین سفسطه کشانده اند •

افکارفلسفی مائوتسه‌تونگ وهمفکرانش ویژگی غریبی دارند • نخست احکام عام تئوری مارکسیستی بشیوه‌ای که بخود وخود صحیح ولی بسیارقالبی است فرموله‌بندی میشود سپس انسان دراین‌مرحله کنونی‌ترین مرحله است حد اعلای تجرید احکام تئوریک انجام میگیرد • ولی دراین‌مرحله اصطلاحات مارکسیستی واستدلالات مارکسیستی تماموکمال محفوظ میماند واین قسمت درخواننده خام این‌تاثیررا میبخشدکه وفاداری بمارکسیسم حفظ شده است •

سپس‌تئوریسین های چینی میکوشند به بهانه انطباق خلاق مارکسیسم برواقعیت مشخص به مارکسیسم شکل ملی بدهند • ولی کارشکل ملی ودراینمورد شکل " چینی " دادن بمارکسیسم بآنجا ختم میشودکه خودتئوری درتجزیه ملی مستحیل میگردد وسپس انسان بجای آنکه مارکسیسم براساس واقعیت مشخص بطورخلاق تکامل داده شود محتوی مارکسیستی بوسیله شکل ملی سرکوب میگردد وکار به ترک تئوری مارکسیستی میانجامد ، زیرا مارکسیسم ، چکیده تجربه تمام جنبش جهانی کمونیستی است •

درمرحله سوم مارکسیسمی که بدینطریق حل آورده شده ودرآن شکل ملی برمحتوی فشارمیآرود به مقام تئوری عام ترفیع می یابد وآموزش جهانشمولی اعلامیگردد که برای تمام کشورها وطل اعتبار دارد وپیروی ازآن برای تمام جنبش جهانی کمونیستی واجب است • تجدید نظر (رویزیون) ناسیونالیستی بدینجا پایان می پذیرد وتمام کسانیکه خلاف آن میاندیشند ازمارکسیسم انقلابی طرد میگردند •

دیالکتیک وسفسطه درباره تضاد های غیرآنتاگونیستی

دیالکتیک پایه‌ای هرکشف درانسانی که درعلم انجام میگیرد ومولود هرتحول بنیادی درزندگی جامعه باید تغییر شکل دهد وتکمیل شود • جهش های عظیم درجامعه که باتخریب بنای مناسبات اجتماعی وتمامی رژیم‌جامعه همراهست وگذارجامعه بشری بسوسیالیسم ازآنجمله است ، ناگزیر تغییرات دامنه داری را درعلم بطورعام ودردیالکتیک ازآنجمله ، موجب میگردد •

عامل محرکه پیشرفت جامعه بشری طی هزاران سال تضاد های آنتاگونیستی بوده است • مارکس مینویسد :

" بنیاد تولید ازهمان آغازتمدن برتضاد های آنتاگونیستی مناصب ، صنوف ، طبقات وسرانجام برتضاد آنتاگونیستی میان کارمتراکم وکار بلاواسطه استواربوده است . بدون آنتاگونیسم پیشرفت نیست . این قانونی است که تمدن تاکنون تابع آن بوده است . نیروهای مولده تاامروز ازبرکت رژیم آنتاگونیسم طبقات تکامل یافته اند "
(ك . مارکس وف . انگلس . جلد ٤ ، ص ٩٦) .

دیالکتیک مدونه بنیادگذاران مارکسیسم درقسمت اعظم خود برآن فلاسفها وفرآورده های فکری انکاء دارد که این تضاد های آنتاگونیستی برپایه آنها تحلیل شده است . ولی مارکس درعین حال موضوع دیالکتیک مناسبات اجتماعی نوین یعنی مناسبات غیرآنتاگونیستی رانیزمطرح ساخته وزمانی که تحولات اجتماعی دیگر بصورت انقلابهای سیاسی نخواهند بود ، پیش بینی کرده است .

سوسیالیسم نمونه های تازه ای درتأیید صحت وحصلت عام وزنده بودن قانون وحدت ومبارزه ضدین بدست میدهد ولی درشرایط سوسیالیسم چگونگی پروسه تکامل وتاثیراین قانون تغییر میکند واین قانون خصائص تازه ای کسب مینماید . مهمترین خصیصه دیالکتیک جامعه سوسیالیستی آنستکه پروسه تکامل بتضاد های غیرآنتاگونیستی منصف میگردد . لنین نوشته است : " آنتاگونیسم وتضاد بهیچوجه همانند نیستند . اولی درشرایط سوسیالیسم محو میشود ولی دومی باقی میماند ..." (" منتخب آثارلنین" ، جلد ١١ ، سال ١٩٣١ ، ص ٣٥٧) . البته بازماند ههای تضاد های آنتاگونیستی (مثلا میان سوسیالیسم وبقایای مالکیت خصوصی) برجا میماند ولی این بازماند ه ها پیوسته درسمت نابودی سیرمیکنند . تکامل از طریق تضاد های غیرآنتاگونیستی نمود ارمرحله کیفی تازه ای درسیرپیشرفت اجتماعی است ودرعین حال خود پروسه درونی گسترش قانون وحدت ومبارزه ضدین را نیز بسی تغییر شکل داده است .

حال به بینیم تکامل جامعه سوسیالیستی چه خصائص تازه ای درچگونگی تاثیر این قانون بوجود آورده است .

درسوسیالیسم مقدم برهمه وحدت ضدین خصائص تازه کسب میکند . درتضاد های آنتاگونیستی وحدت نمودار ازوجود ارتباط متقابل میان جوانب متضاد پدیده است وجود این ارتباط شرط گسترش جوانب متضاد راتشکیل میدهد ، ولی درتضاد های غیرآنتاگونیستی وحدت متضادها تنها یکی ازگرایشهای اصلی درعین حفظ تمایزگرایشهای فرعی است . فی الواقع هم وحدت ضدین چون پرولتاریا وبورژوازی به چه مفهوم است؟ فقط باین مفهوم که وجود این دومتقابل یکدیگر ضروری است ووجودیت قطب بدون قطب دیگر محال است وماهیت مناسبات میان آنها بصورت مبارزه آنتاگونیستی متحلی میشود . وبنوعی المثل وحدت میان شاغلین کاربدنی وفکری درشرایط سوسیالیسم خصلت بکلی تازه ای کسب میکند ، زیرا درسوسیالیسم منافع اصلی طرفین یاهم تطابق دارد ومواردتمایز دارای جنبه فرعی است .

وامابعد ـ درتضاد های غیرآنتاگونیستی خصلت مبارزه میان جوانب متضاد تغییر ماهوی پیدا میکند .

(بطورکلی باید خاطرنشان کرد که در بررسی قانون وحدت ومبارزه ضدین توجه بیک نکته واحد اهمیت بسیار است وآن اینکه مفهوم فلسفی مبارزه با مفهوم عادت وتاحدود معینی حتی با مفهوم سیاسی آن تفاوت اساسی دارد) .

در شرایط سوسیالیسم مبارزه در درون تضاد هائی که از نظر تاریخی ضرورت وقانونی هستند دیگر محو یکی از جوانب را ایجاب نمیکند بلکه برعکس تکمیل متقابل هریک از دو جانب را اقتضاء دارد . مثلا" مبارزه " میان نیروهای مولده ومناسبات تولیدی عبارتست از پروسه پیدایش مداوم تضاد ها ، غلبه بر آنها وپیدایش تضاد های تازه برمبنای تازه واین عامل کار را به تکامل نیروهای مولده وتکمیل مناسبات تولیدی جامعه سوسیالیستی منجر میسازد .

تضاد آنتاگونیستی عبارتست از تصادم آشتی ناپذیر منافع اجتماعی طبقاتی مخالف خاص جامعه استثمارگر مثلا تصادم میان پرولتاریا وبورژوازی . این تضاد سرانجام بمحو طبقه بورژوازی ختم میشود . ولی در شرایط سوسیالیسم تضاد میان کارگران ودهقانان وتضاد میان شاغلین کار بدنی وفکری را فقط باید شرط میتوان " مبارزه " نامید . این " مبارزه " درزندگی عملی حاکی ازکمک متقابلی است که آنها برای گسترش امکانات بالقوه هرگروه اجتماعی بیکدیگر مبذول میدارند تا ازاین راکیفیت اجتماعی وطبقاتی موجود یعنی تضاد موجود را معدوم سازند واشتراک اجتماعی عاری ازطبقه پدید آورند . درجریان گسترش این امکانات هرآنچه مایه وحدت میان طبقه کارگر ، دهقانان وروشنفکران است گام بگام رو بزوال میرود وبرعکس عوامل وجوانبی که جنبه مشترک ونقش متحدکننده دارند نشو ونما می یابند .

بنابراین در تضاد های غیرآنتاگونیستی حاوی نقش وحدت دستخوش تغییر اساسی میشود ووحدت بعنوان مترقیترین شکل حل تضاد های پخته غیرآنتاگونیستی عرضه میگردد وحل این تضاد ها موجب تخریب وحدت نمیشود ، بلکه آنرا برمبنای جدید تحکیم میبخشد . ازاینرو در شرایط سوسیالیسم مبارزه در راه تحکیم وحدت جوانب تضاد غیرآنتاگونیستی وظیفه سیاسی عمده را تشکیل میدهد . بهمین جهت در جهان سوسیالیستی برای تحکیم وحدت حزب ومردم ، وحدت (دوستی) ملل ، وحدت کشورهای سوسیالیستی وغیره مبارزه انجام میگیرد .

مردم شوروی در مبارزه برای تامین وحدت اجتماعی راهی دراز پیموده اند . طومار طبقه بورژوازی درهم پیچیده شد وطبقات وقشرهای اجتماعی دیگر همه طبیعت سوسیالیستی دارند وجریان تاریخی نزدیک شدن بیکدیگر را ادامه میدهند . براین پایه در اتحاد شوروی دولت تمام مردم پدید آمد وحزب کمونیست اتحاد شوروی بحزب تمام خلق بدل شد .

رهبران حزب کمونیست چین پیروزی تاریخی وحدت را نمی پسندند . آنها این امر را رویزیونیسم در کار پراتیک تلقی میکنند ومی آن میتازند . جوئیان معاون شعبه تبلیغات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین گفته

است : " رویزیونیستهای معاصر تئوری درآمیختگی وآشتی تضاد هارا وضع کرده اند تابه تزهای غلط خود درباره باصطلاح " دولت تمام مردم " و" حزب تمام مردم " پایه فلسفی بدهند ... " (تکیه روی کلمات ازمن است . آ . سیمونف) . رهبران چینی بطوریکه دیده میشود ازاینکه دراتحاد شوروی طبقه کارگر، دهقانان وروشنفکران بیش ازپیش بیکدیگر نزدیک میشوند ناراضی هستند . خوب ، مگر بهتر بود اگر وحوه تمایزمیان آنها تشدید میشد وتضادهای میان آنها حد تعمیق یافت ؟ چنین توقعی را دیالکتیک کاذب میتواند داشته باشد نه دیالکتیک مارکسیستی .

این دیالکتیک کاذب تمایزاساسی میان تضادهای آنتاگونیستی وغیرآنتاگونیستی رانادیده میانگارد . بسیارد ازخصائص تضادهای آنتاگونیستی عملا بتضادهای غیرآنتاگونیستی الصاق شده است .

نظریه مائو تسه دون بعبارزه ضدین ونسبی بودن وحدت میان آنها درزراد خانه فلسفه مارکسیستی جای استوار داردولی به بینید مائوتسه‌تونگ این نظریه را چگونه‌بعبارات سفسطه‌آمیزی که‌هیچ پیوندی باحیات زنده ندارد تبدیل کرده است : " وحدت ، همپیوستگی ، اتحاد ، هماهنگی ، تعادل ، توازن ، رکود ، سکون ، ثبات ، تناسب ، تراکم ، جاذبه وغیره که ما درزندگی روزمره خود مشاهده میکنیم همه‌مظاهری ازاشیاء درحال تغییرات کمی هستند وحال آنکه تجزیه واحد وبرهم خوردن حالت همپیوستگی ، اتحاد ، هماهنگی تعادل ، توازن ، رکود ، سکون ، ثبات ، تناسب ، تراکم وجاذبه ودرآمدن آنهابحالت متضاد مظاهری از اشیاء درحال تغییرات کیفی هستند ... " (" درباره تضاد ") . نخست باید گفت که‌مارکسیسم هیچگاه وحدت ، همپیوستگی ، اتحاد ، هماهنگی وتعادل را بارکود ، سکون وتوازن همردیف ندانسته‌است . ونیزنمیتوان بااین امرکه دراستدلالات مائوتسه‌تونگ هیچ جاازنقش وحدت درتغییرات کیفی ودرحالت پیشروی جامعه صحبت نمیشود ــ موافقت کرد ، زیرا با چنین منطقی برای وحدت عملا چیزی جز نقش محافظه کارانه باقی نمیماند . بدینسان وحدت درنظررهبران چینی فقط رکود است وبارزه ضدین ــ پیشرفت . اینجاست منشاء نتیجه گیریهاواعمال سیاسی بسیارد امنه دار .

وقتی مطابق قوانین دیالکتیک مبتذل شده وحدت عبارت باشد ازرکود ومنشاء حرکت فقط بارزه ضدین باشد آنگاه عامل تعیین‌کننده درزندگی حزب نیز بارزه‌میان کمونیستها میشود وبنابراین تخریب وحدت جنبش کمونیستی تنها گزیرواست وحصول موفقیت فقط ازطریق انشعاب وبارزه‌مداوم میان گروههای کمونیستها امکان پذیر خواهدبود . بدینسان عملیات انشعابگرانه رهبران چینی نیزکه اکنون به تخریب وحدت احزاب کمونیست مشغول کاملا قابل توجیه‌میشود . رهبران چینی این تخریب را طبق اینفرمول انجام میدهند : " اتحاد ــ بارزه وحتی انشعاب ــ اتحاد جدید برپایه جدید ــ چنین است دیالکتیک تکامل جنبش جهانی کمونیستی " (مقاله هفتم روزنامه " ژنمین ژیائو " ومجله " خونتسی ") .

حقیقت مطلب اینست که نقشه تکیه برفعالیت انشعابگرانه ازمدتها پیش طرح شده واحتجاجات دیالکتیکی

ذاتب هدفی جزتوجیه ایدئولوژیك این فعالیتند ارد . جوئیان گفته است : " در سراسرجهان کنونی جریان دوگانه شدرواحد مشاهده میشود . درمورد تعالیم هم وضع برهمین منوال است . وقتی تعالیم انقلابی وعلمی وجود دارد درجریان تکامل درونی این تعالیم ناگزیر ضد آن یعنی تعالیم ضد انقلابی و ضد علمی پدید میگردد " (تکیه روی کلمات ازمن است . آ . سیولف) . آنچه راکه جوئیان درباره پیدایش ناگزیرجریان ضد انقلابی درنظرارد دکترین تبدیل تضادهای آنتاگونیستی اجتماعی به تضاد های غیرآنتاگونیستی بالعکس برماروشن میسازد . مائوتسه تونگ مینویسد : " برخی ازتضادهاکه دربادی امرغیرآنتاگونیستی هستند برطبق تکامل مشخص پدیدهها به تضاد های آنتاگونیستی بدل میشوند برخی ازتضادهاکه درآغازآنتاگونیستی هستند به غیرآنتاگونیستی بدل میشوند " (" درباره تضاد ")

واما امکان این تبدیل چگونه به ثبوت میرسد ؟ فقط برپایه درستی یا نادرستی سیاست : " تضاد های میان طبقه کارگر وبورژوازی ملی ... بخودی خود آنتاگونیستی هستند . ولی درشرایط مشخص کشورما اگر تضادهای آنتاگونیستی میان این دوطبقه چنانکه باید وشاید تنظیم شوند ممکنست بهتضادهای غیرآنتاگونیستی بدل شوند وحل آنها میتواند ازطریق مسالمت انجام گیرد . اگر ما این تضادهارا نادرست تنظیم کنیم وسیاست اتحاد وانتقاد وتربیت را درمورد بورژوازی ملی اعمال نکنیم ویا اگر بورژوازی ملی این سیاستمارا نپذیرد آنگاه تضادهای میان طبقه کارگر وبورژوازی ملی ممکنست بهتضادهای میان ما ودشمنان ما بدل گردد " (مائوتسه تونگ . " درباره مسئله حل صحیح تضادهای درون خلق ") .

برخورد ذهنی دراینجاعیان است . پیراین خصلت تضادهاییست که چگونگی اسلوب حل آنهارامعین میکند بلکه برعکس اسلوب حل واسلوب اقدامات سیاسی است که خصلت تضادهارا تغییر میدهد . حل مسالمت آمیز یا غیرمسالمت آمیز تضادها تعیین کننده شکل حل است . طول مدت جنبشهای حل این تضادرا شرایط مشخص هر کشورتعیین میکند . تجربه نشان میدهد که مردم حتی پس ازگرفتن حکومت نیزمیتوانند بابورژوازی ملی راه طولانی طی کنند وشکلی را برای شرکت بورژوازی ملی درساختمان جامعه معین پیدا کنند که برایشان قابل قبول باشد .

باید متذکر شدکه مائوتسه تونگ تزتبدیل تضادهای غیرآنتاگونیستی به آنتاگونیستی را برای مناسبات درون حزبی نیزمعتبر میداند ومثلا دعوی میکند که اگر درجریان مبارزه درون حزبی بخشی ازحزب ازنظریات خود دفاع کند وبابخش دیگر حزب موافق نباشد آنوقت تضادهای غیرآنتاگونیستی به تضادهای آنتاگونیستی بدل میشوند . اومینویسد : " ... اگر افرادیکه مرتکب اشتباه شده اند روی اشتباه خود بایستند وآنرا تیز کنند آنوقت این تضادها ممکنست به آنتاگونیستی بدل شوند " (" درباره تضاد ") . درچنین مواردی این تضادها مانند تضاد با " دشمنان " خلق حل میشود یعنی بعقیده رهبران چینی دراین موارد هراسلوب وهروسیله ای حتی وسائل آشکارا قهری مجازاست .

رهبری حزب کمونیست چین بروفق نظریه خود در داخل احزاب کمونیست بفعالیت انشعابگرانه پرداخت وچون بعقیده رهبران چینی اختلاف نظر در داخل احزاب اگر بشکست یك جانب نیانجامد بتضادهای آنتاگونیستی بدل میگردد لذا کاملا مفهوم است که رهبران چینی برای تخریب وحدت از بکاربردن هیچ وسیله ای اکراه ندارند . در یکسلسله ازکشورها درمیان تائید پرسروصدای رهبران حزب کمونیست چین گروهبندیهای فراکسیونیست تشکیل میشود واین گروهبندیها " احزاب مارکسیست ـ لنینیست " اعلام میشوند ولی رهبران حزب کمونیست چین احزاب کمونیست واقعی را " رویزیونیست " مینامند . اینکه عده اعضاء " احزاب جدید " گاه به ۵ یا ۱۰ نفر میرسد مهم نیست ، درعوض آنها پول هنگفت در اختیار دارند و فعالیت تخریبی انشعابگرانه مشغولند . حالا رهبران حزب کمونیست چین اصرار دارند که این گروهها بعنوان حزب شناخته شوند . مثلا در برنامه خود بمکمیته مرکزی حزب کمونیست چین دعوی دارند که " ... در استرالیا حزبی بنمایندگی ا . هیل وحزبی بنمایندگی ل . شارکی وجود دارد . اولی حزب مارکسیست ـ لنینیست ودومی رویزیونیست است . در برزیل نیز همین وضع مشاهده میشود " .

اگر حکم دیالکتیك مبتذل شده عملاك قرارگیرد وقبول شود که وحدت تقریبا محافظه کارانه بازی میکند آنوقت وظیفه هر سیاستمداریست که در تخریب این وحدت جهد ورزد بهرووسیله ای که بتواند تضاد ایجاد کند . رهبران چینی در مورد سیستم سوسیالیستی بهمین طریقه عمل میکنند . آنها علیرغم نظریه مارکسیستی ضرورت تعاون در انجام وظائف ساختمان سوسیالیسم پیروی ازنظریه اقتصاد قائم بالذات ، سیاست فقط تکیه برنیروهای خویش را در پیش گرفتند که موجب تضعیف وحدت کشورهای سوسیالیستی میشود ازاینجا کاملا معلوم میشود که چرا رهبران چینی میکوشند درفعالیت سازمانهای دموکراتیك بین المللی ـ (سندیکائی ، زنان ، جوانان وغیره) انشعاب بوجود آورند .

برزمینه اینظریات علت تحریکات سیاسی وشیوه‌های مباحثه واتهامات افترا آمیز رهبران حزب کمونیست چین علیه اکثریت جنبش کمونیستی روشن میشود . در اینجا منطق بسیار ابتدائی بکار میرود : جنبش کنونی جهانی کمونیستی یا باید ازنظریات رهبران چینی تبعیت کند ویا اینکه مبارزه در درون جنبش کمونیستی جنبه آنتاگونیستی بخود خواهد گرفت . طبیعی استکه باچنین منطقی ازنقطه نظر رهبران چینی هراسلوب وهرعملی علیه مشی عمومی جنبش جهانی کمونیستی ممکن ومجاز است . بدیهیست که این دیگر دیالکتیك نیست بلکه صاف وساده شانتاژ سیاسی است .

مسئله تضادها وپراتیك اجتماعی

بطوریکه دیدیم درحال حاضر کمونیستها با مفاهیم مختلفی ازدیالکتیك روبرو هستند : مفهوم علمی مارکسیستی لنینیستی ازیکسو ومفهوم ذهنی مجرد یا مفهوم مانوئی ازسوی دیگر . ولی این تمایز جنبه تئوریك انتزاعی ندارد .

وجود دو خط مشی در فلسفه منعکس‌کننده دو نظریه سیاسی در جنبش جهانی کمونیستی ، دو نظریه مختلف درباره مسائل مبتلابه جامعه بشری نظیر مسائل صلح ، جنگ ، انقلاب ، ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم است . یکی از این دو نظریه مارکسیستی و دیگری دگماتیک ، تئوریتسیستی و ناسیونالیستی است .

پاشنه آشیل (۱) " دیالکتیک چینی شده " عدم پیوند آن با زندگی ، خوف آن از زندگی و ترس از تضادهای واقعی مبتلا به جامعه بشری است . قالبهای تجریدی تضادها نیز تماماً کمال با تصورات تجریدی درباره چگونگی تکامل پروسه انقلابی جهانی تطبیق میکند .

حال به بررسی مختصر مسئله تضاد عمده دوران ما بپردازیم . احزاب کمونیست و کارگری پس از بررسی عمیق بالاتفاق باین نتیجه رسیدند که در میان تضادهای عینی موجود در عرصه جهانی تضاد عمده عبارتست از تضاد میان سوسیالیسم جهانی و سرمایه داری جهانی . عاملی که این تعریف را موجب شده اینستکه مبارزه میان این دو تعیین‌کننده سمت اساسی تکامل جامعه انسانی و منعکس‌کننده تناسب قوای طبقاتی در عرصه جهانی و در درون هر کشور است . تمام تضادهای عینی دیگر که در عرصه جهانی وجود دارند دستخوش تاثیر قاطع این تضاد هستند . مقدرات جامعه بشری را همانا مبارزه سیستم سوسیالیستی و سرمایه داری معین میکند .

ولی رهبران چینی تلاش عجیبی بکار برده اند برای اینکه نشان دهند که در شرایط کنونی تضاد عمده عبارتست از تضاد میان کشورهای ستمدیده سابق و فعلی از یکسو و امپریالیسم از سوی دیگر . حال این سئوال پیش میآید که وقتی در کمیته مرکزی حزب کمونیست چین این فرمول را مطرح میساختند چه حکمی را ملاک قرار میدادند ؟ بموجب احکام دیالکتیک مارکسیستی کما توسط تونگ نیز بآنها استناد میکند تضاد عمده تضادیست که گرایش اساسی تکامل را تعیین میکند . حال سئوال میشود که مگر وظایف مبرم آزادی اجتماعی تمام جامعه بشری فقط در نیل باستقلال ملی خلاصه میشود ؟

در اسناد احزاب کمونیست بدرستی تصریح میگردد که پروسه انقلابی جهانی تجلی وحدت ناگسستنی " ارگانیک " سه نیروی عمر حاضر است : مبارزه کشورهای سوسیالیستی علیه سرمایه داری جهانی ، مبارزه انقلابی طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری و مبارزه قهرمانانه ملل کشورهای ستمدیده . کشورهای جوان در حال رشد علیه امپریالیسم . فقط بهنیروی مساعی مشترک این سه سیل انقلابی است که میتوان دژ و مار امپریالیسم را درهم پیچید . ولی فرمول رهبران چینی کار را به گسست پیوند میان این نیروها و تضعیف تعرض عمومی آنان بر امپریالیسم منجر میسازد .

---

(۱) ــ آشیل (آخیلوس) : نام پهلوان داستانی یونان باستان یکی از سرکردگان جنگ تروا . آشیل نیز مثل اسفندیار رویین‌تن بود . در اسفندیار چشم‌ها ناحیه ضعف بود ولی در آشیل پاشنه پا . مرگ آشیل بانیری که بر پاشنه پای او اصابت کرد انجام گرفت . از اینجاست وجه تسمیه پاشنه آشیل بمفهوم نقاط ضعف . (مترجم) .

نظریه رهبران چینی درمورد جنگ وصلح نیزبهمین اند ازه قالبی است. احزاب کمونیست باتوجه به اقتدار روزافزون سوسیالیسم جهانی وجنبش فعال ملل درراه صلح وبادرنظرگرفتن نیروی عظیم تخریبی سلاح هسته ای ونیز باتوجه بهنظریات مختلفی که بدینمناسبت میان طبقات حاکمه کشورهای سرمایه داری درباره جنگ جهانی پیدا شده ضرورت وامکان پیشگیری جنگ جهانی هسته ای را مطرح کردند. این نمونه جامع بودن پژوهش، مشخص بودن حقیقت، باهدف بودن اقدامات ووجود ارتباط ثمربخش میان دیالکتیک وسیاست است.

ولی رهبران چینی دراین مسائل بمقیاس وسیع به مقابله های تجریدی متوسل میشوند: صلح کاررا بجنگ مکشاند وجنگ به صلح، خیر موجب شرمیگردد وشر موجب خیر. مائوتسه تونگ مینویسد: "در شرایط معین کاربد ممکنست نتایج خوب ببارآورد وکار خوب نیز بنوبه خود ممکنست نتایج بد ببارآورد. لائوزی بیش از دوهزارسال قبل گفته است: "بدبختی نیکبختی دربطن خود دارد ودرنیکبختی بدبختی نهان است" ("دربارهمسئلهحل صحیح تضادهای درون خلق") . این منطق تجریدی رامائوتسه تونگ بااستدلالات زیرین خود درباره مسائل جنگ بزبان پراتیک برمیگرداند ومیگوید: اگر امپریالیستها بجنگ دست بزنند مارا ازآن باکی نخواهد بود. البته جنگ بدبختی های عظیم ببارخواهد آورد: قریب ۹۰۰ میلیون نفر بهلاکت میرسند. ولی "بدبختی نیکبختی دربطن خود دارد" ــ امپریالیسم نابود خواهد شد وپیروزیهای آن تمدن جدید پدید خواهد آمد واین خیراست. بجای ۹۰۰ میلیون کشته بسرعت افراد جدید زاده خواهند شد.

این استدلال عجیب وغریب نیازی به تفسیر ندارد ولی یک سئوال بوجود میآورد وآن اینکه: آیامائوتسه تونگ ازآن ۹۰۰ میلیون نفر پرسیده است شما بامردن موافق هستید وحاضرید برای حاصلخیزکردن خاک تمدن جدید "کودتاریخ" باشید؟ مگر کمونیستها نمیتوانند بطور مسالمت آمیز، وسطح بالای رونق اقتصادی کشورهای سرمایه داری رشد یافته وپیروزیهای اجتماعی فراوان طبقه کارگر هموار میسازد ودرآن واحد هم باترفیع سطح تشکل پرولتاریا مواجه است وهم با "نیرکی" روزافزون وماجراجوئی. این انقلاب بارنگین ترین آرایش قوای طبقاتی واحزاب که درهرکشورنگ خاص خودرا دارد ایراگرایشهای ملی و تاریخی گوناگون وغیره رعایت است. بهمین جهت قانون انقلاب بشیوه های مختلف تحقق می پذیرد وتحقق آن مثلا درانگلستان وایتالیا، درسوئد ونزوئلا، دراندونزی وهندوستان وغیره باهم متفاوت است. احزاب

کمونیست کشورهای سرمایه داری بمدارج روزبروز عالیتری ازرشد سیاسی وتشویق ارتقامییابند • بدورنمای تکامل انقلاب واشکال یا اسالیب مبارزه را بااحساس مسئولیت تاریخی معین‌میکنند واین‌همان تحقق توصیه خردمندانه لنین درمورد ضرورت تحلیل مشخص اوضاع واحوال مشخص است • ولی رهبران چینی این توصیه را بدست فراموشی سپرده اند وبتذکرلنین درباره اینکه غنا" زندگی بیتر ازقانون است اعتنا ندارند • اینان یکی ازآخرین اسناخود بمنتیجه گیری ازمبارزه انقلابی ملل پرداخته ومنتایجی رسیده اند که‌آنهارا بنیادی میشمارند • واما این نتایج چیستند ؟

" نخست‌آنکه انقلاب قهری قانون‌عام انقلابهاد پرولتری است • پرولتاریا باید ازطریق مبارزه مسلحانه (بعبارت دیگر دراینجا اعمال قهرمبارزه مسلحانه یکی شمرده میشود •ـ آ • بی •) ماشین دولتی قدیم را خوردکند ودیکتاتوری پرولتاریا را مستقر سازد • فقط درچنین صورتیست‌که پرولتاریامیتواند گذار سوسیالیسم راعملی سازد " (هشتمین مقاله روزنامه " ژنمین ژیائو " ومجله " خونتسی ") • سپس گفته‌میشود که : بقهکارلر باید علیه سرمایه داری وملل کشورهای سرمایه داری علیه امپریالیسم مبارزه کنند ، اتحاد کارگران را باد ختانان باید تحکیم بخشید ومبارزه درراه منافع جاری را باید بامبارزه درراه هدفهای نهائی توام کرد وخود مبارزه هم درکشورهای سرمایه داری باید تحت رهبری احزاب پرولتری انجام گیرد وغیره •

عبارات رادیکال این سند مطالب عمده را کم دارد وآن برنامه مختصر عمل یعنی توضیح این امراست که در این یاآن شرایط مشخص برچه‌مبنای واقعی (رعل) میتوان انقلاب را تدارک دید وچگونه‌میتوان‌آنرا رهبری کرد • دشمن اصلی پرولتاریا بورژوازی را البته باید حل کرد ودراین قسمت هیچ بحثی نیست • ولی مسئله این است که این‌دشمن را چگونه باید حل کرد • ولی اعمال قهرانقلابی که درمبارزه مسلحانه وجنگ داخلی خلاصه‌میشود • باید باین سئوالات پاسخ داد : چگونه‌میتوان‌وحدت طبقه‌کارگررا تامین کرد ؟ چگونه میتوان جبهه ضدمونوپولیستی بوجود آورد ؟ چگونه‌میتوان انفجاروضع انقلابی راتسریع‌کرد ؟ چگونه‌میتوان یاحد اقل دردرجه حکومترا بتصرف درآورد ؟ بتمام این سئوالات دراسناد حزب کمونیست چین فقط یک جواب داده میشود وآن‌مبارزه‌مسلحانه است • بدینطریق رهبران چینی باسماجت عجیب نظریه لنین را در باره غنا" وتنوع اشکال گذار به سوسیالیسم رد میکنند •

یکی ازاین اشکال محتمل گذار مسالمت‌آمیزاست • ضمنا خود این شکل هم دارای مفهوم واحد نیست • دریکجا گذار مسالمت‌آمیز ازطریق فعالیت وسیع‌توده‌ها بااستفاده ازاعتصابات وتظاهرات سیاسی انجام میگیرد • درجای دیگر مبارزه برای تصرف حکومت درچارچوب اقدامات‌پارلمانی گسترش خواهد یافت ولی در عین گسترش حتمی جنبش‌توده‌ها • درجای سوم ازطریق برقراری کنترل توده‌ها برد ستگاه دولتی وسپس انتقال حکومت بدستتردم • درجای چهارم ازطریق تصرف‌متوالی تودهای عناصر علیه بورژوازی انحصارگر، ازطریق تجدید گروهبندی نیروها ، تضعیف تدریجی مواضع طبقات حاکمه وبرکناری آنها ازحکومت‌وغیره •

علاوه براین ممکنست این اشکال بطرزشگفت انگیزی باهم‌ترکیب شوند .

در یکسلسله ازکشورها مسئله تصرف حکومت ازطریق مسلحانه حل خواهد شد نه ازطریق مسالمت آمیز . ولی دراین‌موارد نیز ما باتنوع عظیم اشکال وشیوه‌های تکامل انقلاب برخورد میکنیم : در یکسلسله ازکشورها ممکنست‌کار به قیام عمومی مسلحانه ای که اکثریت قاطع مردم را بسوی خود جلب کند منجرگردد . در عده دیگری ازکشورها امکان آن هست که مبارزه پارتیزانی آغازگردد و در جریان گسترش بحران داخلی بدل گردد . در دسته سوم از کشورهای سرمایه‌داری امکان وجود دارد که از طریق اعتصابات سریع نیروهای انقلابی که ارتش نقش برجسته در آن بازی میکند ، امکان وجود دارد . در دسته چهارم ازکشورها ممکنست کار به دفع تهاجم جنگی خارجی بیانجامد . اینهم ممکنست‌که‌تمام این اشکال باهم ترکیب شوند .

سرانجام باید انتظار داشت‌که اشکال مسالمت‌آمیز وغیر مسالمت آمیزمبارزه وگذار سریع ازشکل مسالمت آمیز بشکل غیرمسالمت‌آمیز مبارزه‌بالعکس باهم ترکیب شوند .

بکار بردن اسلوب دیالکتیک برای درک تحولات سریع تاریخ واجد اهمیت خاص است . لنین برای تحلیل تغییرات سریع حوادث که بقول آنها توجه عده ای بتمام جوانب مثبت ومنفی بمجموعه مناسبات مشخص تاریخی راالزام میکرد همیشه این اسلوب را بکار میبرد .

لنین بکمونیستها توصیه کرده است‌که ازتجربه جهانی موجود همیشه بر پایه احکام دیالکتیک نتیجه گیری کنند : " برای انقلابی حقیقی بزرگترین ویا حتی تنها خطر عبارتست ازپیشباد ادن بروحیه انقلابی وفراموش کردن حدود وشعور شرایط استفاده بحا ازموقع مساعد ازقنون انقلابی . انقلابیون حقیقی در این زمینه بیش ازهمه‌چیز سرشان بسنگ خورده است‌که لفظ " انقلاب " را باحروف درشت مینوشتند ، برای " انقلاب " تمام نظام ملکوتی تشکیل میدادند و بخاطر این گیج میشدند و دیگرنمیتوانستند باخونسردی وهشیاری کامل تعمق کنند ، جوانب کاررا بسنجند بفهمند درچه لحظه وچه شرایط وکدام عرصه عمل باید بشیوه انقلابی رفتارکنند و درچه لحظه وچه شرایط وکدام عرصه عمل باید باقدامات رفرمیستی دست بزنند . انقلابیون حقیقی فقط درصورتی نابود میشوند ــ وآنهم بطورقطع نابود میشوند (نه بمفهوم شکست ظاهری بلکه بمفهوم عقیم ماندن باساسی کارآنها) که سلامت عقل را ازدست میدهند وبخیالشان میرسدکه انقلاب " جهانی کبیروپیروزبخش " میتواند وباید همه وهرنوع وظیفه ای را درهراوضاع واحوال ودرهرعرصه عمل حتماوالزاماً بشیوه انقلابی انجام دهد " (جلد ۳۳ ، ص ۸۶ ــ ۸۷) .

اینست شیوه واقعا دیالکتیکی طرح مسئله . تحلیل اوضاع واحوال سریعا دردان تغییر ــ مبنای علمی ترمتراکتیک ، برقرارمناسبات صحیح باتحدیدین ، توانائی عقب نشینی وتعرض ، بدست‌گرفتن ابتکاروقدرت تحمیل نبردهای بقائی بدشمن درمساعدترین اوضاع واحوال ومساعدترین موانع بقائی است .

موضوع دیگر . در اهمیت‌تاریخی عظیم حل کامل وهرچه سریعتر تضاد میان ملل ستمدیده وکشورهای جوان

درحال رشد ازیکسوواامپریالیسم ازسوی دیگر هیچ تردیدی وجود ندارد • ولی اگر برخوردبه مطلب برخورد پراتیک باشد نه برخورد عوامفریبانه آنوقت تمام مسئله عبارتمیشود ازتعیین مشخص شرایط ، اسالیب وشیوه های حل این تضاد • پاسخ این مسئله نیز باا وضاع واحوال تاریخی مشخص است • برخی ازکشورها هنوز استقلال سیاسی ندارند باید آنرا بدست آورند • دسته دیگر ازاستقلال سیاسی محرومند • دسته سوم براه تکامل غیرسرمایه داری گام گذاشته اند ودسته چهارم تحت استیلای ارتجاع داخلی قرار دارند وغیره •

ولی رهبران حزب کمونیست چین درپاسخ بتمام این مسائل بازهم همان مبارزه مسلحانه را تکرارمیکنند • اینکه دشمن نیرومند استوخود ما برای نبرد آماده نیستند ، برای آنها اهمیتی ندارد • دیالکتیک کاذب البته برای این موضوع هم نسخه ای دارد • مائوتسه تونگ درسال ۱۹٤٥ گفته است : " ... مرتجعین هرقدر بیشتر آدم بکشند نیروی انقلاب بیشتر ولحظه فنای ارتجاع نزدیکترمیشود • این قانون تخطی ناپذیر است " (جزوه " اظهارات رفیق مائوتسه تونگ درباره اینکه امپریالیسم وتمام مرتجعین ببرهای کاغذی هستند ") • بنا بعقیده فلاسفه چینی " دیالکتیک " قضیه در اینجا اینستکه هرقدر انقلابیون را بیشتر بکشند مبارزینی که زنده مانده اند خشمگین تر وانتقامجوترمیشوند ومقاومت این مبارزان شدیدترمیگردد وعلیه امپریالیستها مجدانه تر مبارزه خواهند کرد وباینجهت سرانجام بپیروزی نائل میشوند • بدینسان شکست به پیروزی بدل میگردد وحل تضاد دیالکتیکی بانجام میرسد و " شر به خیر تبدیل میشود " •

میتوان جوانب بسیار دیگری ازاین بحث رامورد بررسی قرارداد • ولی همه آنها گواه برآنند که دیالکتیک کاذب درجهت خلاف مارکسیسم گام برمیدارد وبا پراتیک انقلابی پیوند ندارد • قالبهای تجریدی بانقلاب کمک نمیکنند ، بلکه جلوی انقلاب رامیگیرند •

✡

پس می بینیم که میان نظریات فلسفی واقدامات سیاسی پراتیک رهبران چینی ارتباط معینی وجود دارد • درزمینه فلسفه مائوشنی می بینیم که آنها باسماجت میکوشند مرکز ثقل را برحدت تضاد ها وآنجاکه تضاد نیست برای ایجاد تضاد ها قرار دهند • بنوبه خود درزمینه سیاست نیزمرکز ثقل برتیرگی مناسبات میان طبقات ، ملل ، دول ، گروههای اجتماعی ، بلوک های سیاسی ، احزاب وغیره قرارداده میشود • بجای سیاست همزیستی مسالمت آمیز از تز " تیرخشی " تشنج اوضاع جهان دفاع میشود • درزمینه مبارزه انقلابی تکیه را بروی شکل مسلحانه آن قرارمیدهند واشکال مسالمت آمیز تکامل انقلاب را نادیده میگیرند وبآن کم بها میدهند • درزمینه مناسبات میان احزاب برادر نیز ضرورت فراکسیون ها ومبارزه میان آنها را میستایند ودرانبات ناگزیری انشعاب جنبش واحد انقلابی تلاش میورزند • اینها دال برآنستکه رهبران چینی دیالکتیک کاذب راتمام وکمال بخدمت هدفهای سیاسی اشتباه آمیز خود گماشته اند •

تحلیل جوانب فلسفی وسیاسی مسئله عام بودن تضاد ها ومشخص بودن حقیقت مارا باین نتیجه میرساند

که دیالکتیک کاذب مائوتسه‌تونگ نمیتواند سلاح متد ولوژیک فعالیت انقلابی باشد ومعلت برخورد فوق العاده ذهنی ومکانیکی فقط میتواند پایه متد ولوژیک ولونتاریسم در سیاست واعمال واقدامات ماجراجویانه باشد .
فعالیت سیاسی احزاب برادر چه آنها که زمام قدرت را بدست دارند وچه آنها که برای بدست آوردن آن مبارزه میکنند برپایه دیالکتیک مارکسیستی ـ لنینیستی قرار دارد که بررسی وتکامل آن شرط حتمی حل مسائل پخته تحول جامعه بر مبانی سوسیالیستی وتامین پیروزی کمونیسم در سراسر جهان است .

☆ ☆ ☆

قربانیان راه پیکار

(یادی از قهرمانان کمونیست)

در مارس سال جاری بمناسبت روز بین المللی زنان ، بدعوت اداره مجله " مسائل صلح وسوسیالیسم " ملاقات میزگردی بشرکت جمعی ازبانوان کمونیست ــ همسرکمونیستهای قهرمانی که درمبارزه بخاطرتامین آینده تابناک جامعه بشری بشهادت رسیده اند ، صورت گرفت .

شرکت کنندگان دراین ملاقات عبارت بودند از :

آنزلاگریمائو همسرخولیان گریمائو عضوکمیته مرکزی حزب کمونیست اسپانیا ، که درآوریل سال ۱۹۶۳ بدست جلادان فرانکو تیرباران شد ؛

تهمینه عادل همسر سلام عادل دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق که در ۷ مارس سال ۱۹۶۳ ددمنشانه بدستعناصر ارتجاعی اعدام گردید ؛

مارگاریت تنگارینیا همسر ژوزه دیاشاکوئلیو مجسمه سازکمونیست پرتغالی مولف کتاب " مقاومت در پرتغال " که در دسامبر سال ۱۹۶۱ بدستعمال اداره آگاهی سالازارتبهکارانه بقتل رسید ؛

آفاق روزبه همسر خسروروزبه عضوکمیته مرکزی حزب توده ایران که درماهمه سال ۱۹۵۸ تیرباران شد ؛

کتی ژفگو همسریانیس ژفگوس عضو پولیت بوروی حزب کمونیست یونان که درسال ۱۹۴۷ درسالونیک بدست عمال ارتجاع امپریالیستی بقتل رسید ؛

ازدنانِدِ وِدُوا ــ نه یدلا همسرمیلوش نِدِوِد اکمونیست چکوسلواکی که درسال ۱۹۴۳ درباز داشتگاه اوسونتیسم بدست هیتلریها زجرکش شد .

درشماره پنجم مجله " مسائل صلح وسوسیالیسم " (مه سال ۱۹۶۴) خلاصه ای ازسخنرانی های شرکتکنندگان این جلسه دربارمزندگی ومبارزات شوهران شهید شان واینکه خود چگونه این مبارزه را ادامه میدهند تحتعناوین زیر درج شده است :

آنزلاگریمائو : مردم باید این حقایق را بدانند .

تهمینه عادل : کمونیست انسانی است کمبرای مردم خود سعادت بارمغان میبرد .

مارگاریت تنگارینیا : " اگراکنون همچیخواستم راه انتخاب کنم همان راه را انتخاب میکردم ... "

کتی ژوگو : مبارزاشتی ناپذیرراه نیکبختی خلق .

آفاق روزبه : اوانسان بمفهوم واقعی کلمه بود ، اوانسانهارا دوستمیداشت .

ازدنا ندودوا ــ نمیدلا : من ایمان دارم که اخلاف ما جانبازیهای مارا فراموش نخواهندکرد .

دراین شماره خلاصه ای ازاین سخنرانی بانوآفاق روزبه همسر خسروروزبه قهرمان ملی ایران درج میشود .

او انسان بمفهوم واقعی بود

او انسانها را دوست میداشت

روزبه در سال ۱۹۱۵ در ملایر در خانواده متوسطی متولد شد . دوره ابتدائی وسیکل اول دبیرستان را روزبه در ملایر با شرایط سخت مادی وسیکل دوم را در همدان با سختی بیشتری گذراند . با اینکه در تمام دوران تحصیلی شاگرد اول بود وذوق ریاضی او مورد تمجید وتحسین معلمین او قرار داشت معهذا بمناسبت شرایط بد مادی مثل میلیونها جوان دیگر ایران ناگزیر بود که از ادامه تحصیل در دانشکده علوم صرفنظر کند ووارد خدمت ارتش شود . روزبه دوره دانشکده افسری را با عالیترین نمرات گذراند ، پس از خاتمه دوران تحصیلی در هنگ توپخانه ضد هوائی مشغول خدمت شد ورساله ای تحت عنوان اپتیک ، دوربین دیدبانی ، استروسکوپ تالیف کرد . بطورکلی مجموعه تالیفات او از حیث کتب تخصصی ، نظامی ، ادبی ، سیاسی ، شطرنج به ۳۶ جلد میرسد .

روزبه جوانی پاک وبی آلایش بود . محیط فاسد ارتش ، دزدیها وبی عدالتی هائی که در آن حکمفرما بود روزبه را با اعتراض ومبارزه علیه این محیط وامیداشت . ولی او بعد ها متوجه شد که کار با مبارزه فردی از پیش نمیرود . در آنهنگام حزب طبقه کارگر ایران ، حزب توده ایران ، با برنامه مترقی وآزادیبخش خود بمبارزه سیاسی دامنه داری برخاسته بود وطبقات زحمتکش وتمام مردم میهن پرست ایران گروه گروه باین حزب روی می آوردند . روزبه نیز بصفوف این حزب پیوست وازآن پس تا آخرین لحظه حیات در صفوف حزب توده ایران مبارزه کرد ودر پای چوبه اعدام با شعار " زنده باد حزب توده ایران " چشم از این جهان بست .

در یکروز تابستانی سال ۱۹۴۵ در منزل خواهرم بودم . در آنجا مرا با جوانی خوش سیما ، با پیشانی بلند ، چشمان شفاف که نشان دهنده یک قلب پاک بود آشنا کردند . این جوان خسرو روزبه بود .

پس از یکسال در روزنامه ها خواندم : " روزبه از زندان دژبان فرار کرد " . در سال ۱۹۴۵ روزبه که مورد تعقیب بود ، ده ماه مخفی شد وطی این مدت کتاب " اطاعت کورکورانه " را تالیف کرد ودر آن فساد ارتش وبی عدالتی های آن محیط را افشا کرد وخاطرنشان ساخت که مسبب اصلی همه اینها رژیم موجود ودر راس آن شاه است . این کتاب مخفیانه در بین افسران وسربازان ارتش پخش شد . کوشش ستاد پلیس برای دستگیری روزبه بجائی نرسید ، لذا دست بحیله زدند . رئیس ستاد ارتش اعلام کرد که افسرانی که مخفی هستند میتوانند بکار خود بازگردند وحقوق پس افتاده را دریافت دارند . روزبه از مخفی گاه خود خارج شد باز در دانشکده افسری به تدریس پرداخت . ولی ۱۶ روز بعد او را دستگیر کردند . پس از یکماه زندانی تصمیم گرفته شد او را بدادگاه صحرائی تحویل دهند وتیرباران کنند . روزبه از این تصمیم باخبر شد وشبانه از زندان فرار کرد ودر منزل خواهرمن پنهان شد .

تابستان سال ۱۹۴۶ من بازمنزل خواهرم رفتم . دیدم ورود مرد نسبتاً تنومند ، با لباسهای نامتناسب سبیل بلند وصورت اصلاح نکرده نظرمرا جلب کرد . مرا معرفی کردند . او خود را منوچهر جعفری کنتراتچی نامید ومن دست داد . سئوال کردم مثل این که من شما را جائی دیده ام ، بنظرم آشنا میآئید ؟ باخونسردی جواب داد " شاید " ، آیا شما بمازندران مسافرت کرده اید ؟ گفتم بله ، گفت شاید در مهمانخانه بهم برخورده باشیم ، چون من در آنجا کنترات داشتم . سئوال من خاطره روزبه را نگران کرده بود

واوتصمیم گرفت مطلب دیگری را بمیان بکشد . صحبت معامله وکنترات بمیان آمد . من ازصحبت درباره پول ومعامله ومنفعت خسته شدم وطاقتنیاوردم وازجابرخاستم وگفتم : شماحق دارید زیرا ازکیسه پول خود دفاعمیکنید . ازاطاق خارج شدم . اوکاملا بمقصود خود رسیده بود زیرا دیگر من مطمئنانمیتوانستم میان اوورونیهی که دیده ووصف اورا شنیده بودم کوچکترین وجه مشابهتی پیدا کنم .

مابابد مثل سربازفداکار باشیم

سه ماه گذشت . من یکبار هم اورا ندیدم ، زیرااورا مرد مرتجعی میدانستم . چند روزی بیکی ازدهات نزدیك تهران رفته بودم . کمی بعدخواهرم باتفاق " آقای جعفری " بآنجا آمدند . سه روزبعد دانستم که این شخص روزبه است وازرفتار زننده ای کهنسبت باوکرده بودم عذرخواهی کردم . احساسکردم نسبت باویك احترام عمیق دارم وخودرا درمقابل حفظ جان او مسئول میدانم ، زیرا این زندگی بهخلق اختصاص داشت .

درآن ده روزبه بمن گفت : " مادرصحنه مبارزه اجتماعی خیدباید مثل سربازفداکاری باشیم . سلاح ما مارکسیسم ــ لنینیسم ، هدف ما رهائی توده های زحمتکش ازقید استعمار وساختمان سوسیالیسم وکمونیسم است . . . بنابراین شعار یك مبارزشجاعباید چنین باشد : باسلاح مارکسیسم ــ لنینیسم بسوی هدف به پیش " .

روزبه معلم من بود ، بمن درسریاضی وعلوم اجتماعی میداد . اوهمیشه معلممنخواهد بود . در سال ۱۹۴۸ یعنی یکسال قبل ازغیرقانونی اعلامکردن حزب توده ایران روزبه بمن پیشنهادکرد عضواین حزب شوم .

خصائل اخلاقی برجسته روزبهکه روزبهروزاحترام اورا درنظرمن عمیقتر میکرد شجاعت ، قاطعیت ، پشرد وستی وروح انترناسیونالیستی او بود .

علاقهمن روزبهروزبه روزبه وحیات اوبیشتر میشد وگرچه محسوس بودکه علاقهمتقابلی درمن ماوجود دارد ولی او درشرایطی که داشت بخود اجازهنمیدادکه اینعلاقه را ابراز دارد .

پلیسبا همکاری سازمانهای جاسوسی امپریالیستهاد رتعقیب روزبه بود ولی روزبه همچنان خونسردبود وبکارخود ادامهمیداد . دائره پلیس تنگ وتنگتر میشد وسرانجام روزبه را دستگیر کردند . بازداشت روزبه را حد اپشهانمیکردند . دستگاه حاکمه تصمیم داشت روزبه را دردادگاه سری محاکمه کند واعدام نماید . اقدامات احزاب ملی وضد استعماری موجب شدکه محکمه علنی شود . دفاع شجاعانه روزبه دردادگاه وپشتیبانی ملت ایران اورا ازمرگ حتمی نجات داد . محکمه علیرغم دستورشاه دودرجه تخفیف داد وروزبه رابه ۱۵ سال حبس محکوم کرد . قضات محکمهٔ روزبه بدستورشاه تبعید شدند .

تقریبایکماه ازجریان محکومیت روزبه گذشت که نامه ای بدین مضمون بپدرم نوشت :

" بادرنظرگرفتن شرایط سخت زندگی من که بهترینش ۱۵ سال زندانی است منمایلم باآفاق شریك زندگی باشم ، درنظر بگیریدکه پس ازدوماه یایك سال ویا چند سال دیگر آفاق ممکنست بدون شوهر بماند . شرکت درزندگی بااومرا خوشحال خواهدکرد " .

جواب پدرم ــ من بداشتن دامادی مثل روزبه افتخارمیکنم . بهتراست که دراینمورد نظر آفاق را بخواهید .

پاسخ من ــ بپاس اینکه روزبهمرا شایسته شرکت درزندگی خود دانسته من تعهد میکنم که برای اوزن شایسته ای باشم . فردای آنروزحلقههای ازدواج ما درزیر میز رئیس زندان معاوضه شد . بدین ترتیب من بافتخار همسری روزبه درآمدم .

من به قلبی احترام میگذارم که متعلق بتمام خلق باشد

در سال ۱۹٤۹ حزب توده ایران غیرقانونی اعلام شد وعده ای از اعضاء کمیته مرکزی وافراد حزبی دستگیر وزندانی شدند . سه سال اززندانی شدن رزیه میگذشت که باتفاق ۹ نفر از اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران اززندان فرارکرد . پلیس بتعقیب برخاست ولی ازآن نتیجه ای نگرفت .

سه ماه ازفرار او میگذشت ومن ازاو بی خبر بودم . پس ازسه ماه در اولین ملاقات رزیه در سرتازه ای بمن آموخت . درسکوت عمیقی فرورفت وگفت : " آیا متاثر میشوی اگر من بگویم که قلب من تنها متعلق بتونیست؟ میدانی اگرکسی چنین ادعائی رابکند باید ثابت کند ، یعنی اگر قلب تو ایستاد من باید خودکشی کنم ، اما این کار برای کسانیکه درخدمت اجتماع هستند غلط است ، اگر روزی قلب من ایستاد تو باید بوظیفه اجتماعی خود ادامه دهی . من بقلبی احترام میگذارم که متعلق بتمام خلق باشد " . او همیشه را برای چنین روزهای دشواری آماده میکرد .

رزیه انسان بمفهوم واقعی بود . او انسانها را دوست میداشت . تصادفی نیست که او در آخرین دفاع خود میگوید : " من بافتضای آنچه که بخاطر خدمت بخلقهای ایران در درون سینه ام شعله میکشد راه حزب توده ایران را انتخاب کرده ام باید اذعان کنم که جانم ، استخوانم ، خونم ، گوشتم ، پوستم وهمه تاروپود وجودم توده ایست ، من عاشق سوسیالیسم وعاشق صادق آن هستم " .

در سال ۱۹۵۳ کودتای شاه ـ زاهدی مصادف تازه ای دامنگیر ملت ایران کرد . زندانها از افراد مترقی وکمونیستها پرشد . دستگاه پلیس متوسل بشکنجه های قرون وسطائی شد . سازمان نظامی وابسته بحزب توده ایران ازطرف پلیس کشف شد و ۷۰۰ نفر ازبهترین افسران ارتش ایران دستگیر شدند . ۲۸ افسر بهمراه گروهی ازاعضاء حزب توده ایران اعدام وبقیه بحبسهای طویل المدت محکوم شدند . پلیس بافعالیت بیشتری درتعقیب رهبروسازمانده سازمان نظامی یعنی رزیه بود .

من خود نیزد وسال بودکه چون تحت تعقیب بودم درشرایط مخفی ودور ازخانواده ام زندگی میکردم . ازتاریخ دستگیری افسران پنج ماه بودکه رزیه را ندیده وازاوخبری نداشتم . دستورکمیته مرکزی رسیدکه باید ازایران خارج شوم . تقاضای ملاقات رزیه راکردم ، این درواقع آخرین ملاقات من برای ابد بود . هنگامیکه دستورکمیته مرکزی را باوگفتم وتاراوا را خواستم جواب داد :

" توعضوحزب توده ایرانی باید مثل یک فرد با انضباط حزبی بآنچه کمیته مرکزی دستورمیدهد عمل نمائی "

اورک را با پیشانی باز استقبال کرد

خبر دستگیری رزیه را درسال ۱۹۵۷ ازرادیوی لندن شنیدم بدین مضمون که امروز ساعت ۲۱ رزیه پس از ۲۰ دقیقه زدوخورد با پلیس زخمی وبه بیمارستان ارتش حمل گردید .

گمان میکنم قابل تصور باشد این خبر برای زن در افتاده چقدر ناگوار است . رزیه ۱۰ ماه در زیرشکنجه های وحشیانه قرارداشت وسرانجام درسپیده دم روز ۱۱ ماه مه ۱۹۵۸ اعدام شد .

رزیه اگر مرگ را با پیشانی باز استقبال کرد نه بآن معنی بودکه اززندگی سیراست . او خود در آخرین دفاعش میگوید : " اگرمن درمحضر دادگاه باصراحت هرچه تمامتر ازعقاید ونظریات سیاسی واجتماعی خودم دفاع کردم نه بخاطرآن بودکه بطورمطلق مرگ را شربتی شیرین وگوارامیدانم . مردن بهرحال ناگواراست ، بویژه برای کسانی که صاحب عقیده هستند وقلبشان آکنده ازامید به آینده ، امید بایندهٔ انسان است . ولی زنده ماندن بهر قیمت وشرط نیز شایسته انسانها نیست ، اگر زنده ماندن مشروط به هتک حیثیت وتن دادن به پستی ، گذشتن ازآبرو، پانهادن برسرعقاید وارمانهای سیاسی واجتماعی باشد مرگ صدبارآن ـ شرف دارد " .

ازاولین لحظه ای که روزبه دستگیرشد تا آخرین لحظه حیات او مردم ترقیخواه جهان واحزاب کمونیست وکارگری برای نجات روزبه ازمرگ مبارزکردند . تلگرافات اعتراض هرروزبشاه ودولت وقت مخابره میشد ولی این کوششها متاسفانه بثمر نرسید ودژخیمان اوراعدام کردند .

* ✡ *

درباره درسهای مبارزهٔ مسلحانه در جمهوری دومینیک

درنوامبرسال ۱۹۶۳ درجمهوری دومینیک جنبش پارتیزانی علیه دیکتاتوری نظامیان مرتجع آغازشد • این دیکتاتوری دوماه قبل ازآن درکشور مستقرگردیده بود • درپایان دسامبرواحدهای پارتیزان توسط نیروهای دولتی نابود شدند • اعلامیه ایکه ازطرف کمیته مرکزی حزب سوسیالیست توده ای دومینیک در اواخرژانویه سال ۱۹۶۴ بطورغیرعلنی درکشورمنتشرشده به بررسی درسهای این مبارزه اختصاص دارد •

نخستین سئوال که دراعلامیه مطرح شده اینستکه چرا جنبش پارتیزانی شکست خورد ؟

کمیته مرکزی حزب سوسیالیست توده ای دومینیک دراعلامیه خود گفته است عاملی که موجب تسریع شکست شد تدارک ناقص جنبش در زمینه فنی وسازمانی بود • ولی علت عمده شکست عدم انگیزنیروهای انقلابی آن بودکه درکشور شرایط اجتماعی وسیاسی برای تکامل وپیروزی قیام مسلحانه که هدف فوری انتقال قدرت بدست نیروهای ضد امپریالیستی وضد فئودالی بود وجود نداشت •

بزرگترین نیروی انقلاب درکشور یعنی دهقانان تازه بتشکل پرداخته وهنوزمبارزه فعال برای بدست آوردن زمین جلب نشده اند • درحال حاضر خصیصه دهقانان عبارتست ازعقب ماندگی ، تبعیت ازروحانیون مرتجع ، ترس ازارتش • دهقانان هنوز ازخوت وخمودی که طی بیش از ۳۰ سال حکومت جبارتروخیلوها ن درجاریود ند خارج نشده اند •

رسالت طبقه کارگر رهبری انقلاب است • طبقه کارگر باوجود سنن مبارزه طلبی وبا آنکه سطح تشکل عالیتری دارد معهذا شعور سیاسی اوهنوزدرسطح عالی نیست بخش بزرگی ازآن تحت نفوذ تبلیغات ارتجاعی قرار دارد • جنبش سندیکائی دچارپراکندگی وانشعاب است (درکشور ٤ مرکزسندیکائی وجود دارد) • آن واحدهای طبقه کارگر که هم اکنون برای مبارزه انقلابی آماده اند کم عده هستند • مبارزه اقتصادی هنوز برشته اساسی فعالیت پرولتاریا بدل نشده است •

قشرهای متوسط مردم مواضع یکسان ندارند • برخی ازمحافل شاغلین کارآزاد وکارمندان وکاسبکاران ازنظریات دموکراتیک پیروی میکنند • دسته دیگر حتی نفوذ نیروهای دست راست واحد الی نظیر حزب سوسیال-مسیحی قرار دارند • سرانجام گروه بزرگی ازدانشجویان پایتخت وشهرهای دیگر فعالانه در مبارزات ضد امپریالیستی شرکت میکنند وهواخواه انقلاب اند •

بخشی ازبورژوازی که ازعناصرناسیونالیست وسازشکارمتشکل میشود کما اینکه مخالف رژیم است ازانقلاب بیشتر ازدولت میترسد • شیخ " کاسترو ـ کمونیسم " این بخش بورژوازی را قلج میکند وبه بندوبست سیاسی باسحافل وابسته به دیکتاتوری وامیدارد •

بورژوازی خیانت پیشه وصاحبان زمینهای بزرگ که دستگاه دولت را تحت کنترل خود دارند ونفوذ خود را در ارتش ودرمیان بخشی ازاهالی شهرنشین حفظ میکنند نه تنها درمقابل انقلاب بلکه حتی درمقابل آن آزادی

های محدود بورژوائی نیزکه قبل از ۲۵ سپتامبرسال گذشته وجود داشت بشدت مقاومت میورزند .

بدینسان فقط یکنیرو پیشاهنگ یعنی یکنیرو کوچکی ازکارگران و دانشجویان امروزمدافع انقلاب است . اکثریت مردم دراین اعتقاد ندکه راه‌خروج ازبحران موجود احیای آزادی سیاسی واحیای قانون اساسی مصوبه آوریل سال ۱۹۶۳ است ولی هنوزاین مطالب رادرک نمیکنند که راه‌واقعی محوظلم وفقروستمگری‌همان انقلاب است .

دراعلامیه‌گفته میشود : " درکشورونیم انقلابی وجودنداشت ولی الاهم بجودند ارد ... باوجودتعدادم دردرون محافل حاکمه طبقات ارتجاعی هنوزامکان تسلط وقدرت مانور را ازدستداده اند . " پائین هم هنوزتوهمات خود را درباره امکان حل مسائل خود درچهارچوب رژیم اجتماعی وسیاسی موجود ازدست نداده است . بحران سیاسی نیز هنوزبآن درحدنرسیده کهخود مردم را به " اقدام تاریخی مستقل " سوق دهد .

وضع انقلابی راتنهیتوان باوسائل مصنوعی بوجود آورد . اگرچنین وضعی وجودنداشته باشد انقلاب را بایک وحتی باده کودتا نیز نمیتوان برپاکرد . انقلاب رهاورد حداعلای حدت تضادهای طبقاتی است ووجود یکسلسله شرایط عینی وذهنی راایجاب میکند (درجه‌تشکل وآگاهی توده مردم) که بدون آن پیروزی انقلاب محال خواهدبود ... پیشاهنگ نمیتواند احساسات وتمایلات خود را بجای احساسات وتمایلات توده مردم بگیرد . اگر پیشاهنگ یکه وتنها بمیدان نبرد برود این‌نبرد فقط باشکست‌خواهد آورد وآن شکست است " .

اینبار است نتیجه‌گیری های کمیته‌مرکزی حزب سوسیالیست توده ای دومینیک درباره علل شکست تلاش هائی که برای ایجاد کانونهای پارتیزانی درجمهوری دومینیک بعمل آمده است . بدینمناسبت طبیعتا این سئوال پیش میآید که‌مبارزه انقلابی پیروزی بخش آینده درکشور چه طرز وچه اشکال باید داشته باشد ؟

دراعلامیه‌خاطرنشان‌میشود که چگونگی اشکال مبارزه را خودتکامل جنبش انقلابی وآن شرایط مشخصیکه این جنبش درآن انجام میگیرد تعیین خواهدکرد .

دراعلامیه گفته‌میشود : " پیشگوئی راجع‌خصی که انقلاب درکشورما به پیروزی خواهد رساند ممکن‌نیست اوضاع واحوال کنونی ووجود دستگاه نظامی عظیم اعمال خفیق که سلاح بلوک حاکمه ارتجاعی افراطی‌بورژوازی وصاحبان زمینهای بزرگ است گوئی این نتیجه را باید ستمید هدکه شکر اساسی (والبته نه یگانه شکل) مبارزه درراه پیروزی انقلاب آزادیبخش ملی باید مبارزه مسلحانه وقیام خلق باشد . اگر اوضاع واحوال کنونی ملاک قرارگیرد چنین‌نتیجه ای بیشتر ازهمه‌محتمل خواهدبود .

ولی امکان دیگرراهیزنمیتوان بکلی ازنظر دورداشت ... کامیابیهای جدید نیروهای صلح وسوسیالیسم، شکستهای تازه‌ویزرک امپریالیسم (که دراوضاع واحوال کشورما انعکاس‌مستقیم پیدا میکند) وبسط وتحکیم قابل ملاحظه جنبش دمکراتیک ما ممکنست امکان تحقق تحولات عمیق درنظام اجتماعی واقتصادی کشورمارا بدون جنگ داخلی نیز فراهم آورد .

باردیگر متذکر میشویم که امروزمحتمل ترین راه درکشورما قیام‌مسلحانه است . ولی انقلابیون باید تمام امکانات را درنظربگیرند زیرا پیدا حوادث ممکنست آن شکلی ازمبارزه را برانشکال دیگر مقدم بدارد که در گذشته درجه دوم بنظارمیرسید " .

دراعلامیه کمیته‌مرکزی حزب سوسیالیست توده ای دومینیک ضمن تحلیل مسائل مربوط باشکال انقلاب وموجد وشرایط لازم برای پیروزی انقلاب باکسانیکه مدعی اند مسئله انقلاب صرفا دراین‌نکته خلاصه میشود که " شهامت اقدام به‌انقلاب " وجود داشته باشد ، مباحثه ای انجام گرفته است .

" مسئله انقلاب مقدم برهرچیز عبارتست از مسئله مبارزه طبقاتی نه " شهامت " . همه ملل شهامت

وقاطعیت دارند ولی همه آنها ازلحاظ تشکل وآگاهی درسطح یکسان نیستند . درهمه کشورها شرایط لازم برای آغازانقلاب وجود ندارد ودرهمه کشورها انقلاب درراه واحدی کامل نخواهد یافت " .

بدینمناسبت دراعلامیه باین نتیجه مبارزه انقلابی راه حتمی انجام انقلاب درامریکای لاتین است ، مخالفت میشود .

" هرکشوراه خود را برطبق شرایط مشخص خود انتخاب میکند . دربرخی ازکشورها این راه عبارت خواهد بود ازمبارزه پارتیزانی ، دردسته دیگری ازکشورها این راه عبارت خواهد بود ازشکل دیگر قیام خلق ، در دسته سوم ممکن است برای انجام تحولات انقلابی بدون جنگ داخلی ـ امکاناتی پدید گردد . تعیین این راه وتعیین لحظه ایکه باید باین راه گام نهاده شود صرفا درصلاحیت نیروهای انقلابی خود هر کشوری است ... دعوتهای عجولانه بقیام مسلحانه ، سکتاریسم و" چپ روی " افراطی کهمچنان برخی محافل انقلابی تحتتاثیر آن هستند ، این مبارزه را دشوار میسازد ، نیروهای دموکراتیک را شقهمیکند وبجای آنکه لحظه انقلاب را نزدیک کند برعکس آنرا بتاخیر میاندازد " .

واما به بینیم برنامه وشیوه عملی که باشرایط عینی وخواستهای مرحله کنونی پروسه انقلابی درکشورمطابقت دارد وموجبات تسریع تکامل آنرا فراهم میسازد چگونه است ؟

کمیته مرکزی حزب سوسیالیست توده ای دومینیک درپاسخ باین سئوال میگوید درلحظه کنونی هدفیکه میتواند اکثریت مردم را متحد سازد عبارت از مبارزه درراه تامین آزادیهای سیاسی واحیای دموکراسی است .

" ما یکسانیکه خیشتن داری را ازدست داده اند اعلام میکنیم : هراندازه مبارزه کنونی درراه تامین آزادی سیاسی وعلیه استبداد ایقات حاکمه نیرومندتر باشد وهراندازه سطح تشکل و آگاهی طبقه کارگر بالاتر باشد ونیز هرقدر دعده بیشتری ازنیروهای اجتماعی بهجنبش عمومی توده ای به پیوندند بهمان اندازه زمینه برای پیشرفت بیشتر مهیا خواهد شد و روزانقلاب ملی آزادیبخش نزدیکتر خواهد گشت " .

کمونیستهای دومینیک خاطرنشان میسازند که مردم علیرغم تضییقات مبارزه خود را ادامه میدهند . طبقه کارگر که پاوه سوائیهای رسمی درباره " سلح میان کارگران وکارفرمایان " هیچگونه ترتیب اثری نمیدهد بمنظور دفاع ازخواستهای اقتصادی خود متوالیا با غصب توسل میجوید ، علیرغم تمام تهدیدات وممنوعیت های " قانونی " ازیکسو دانشجویان وتا اهراتهای علیه دیکتاتوری وامپریالیسم وهمچنین صاحبان مشاغل آزاد وروشنفکران ومبارزه آنها برای تامین آزادیهای اجتماعی وتامین حقوق فردی ازسوی دیگر ، همه این نیروها واین مبارزات متنوع که به بسیج عمومی توده مردم علیه دیکتاتوری مساعدت میکند ، مانع نیرومندی درراه استبداد هستند . این مبارزات هم اکنون دولت را درانخاذ یک سلسله اقدامات ارتجاعی بعقب نشینی واداشته است . تکامل وتحکیم این مبارزه ، وحدت عمل تمام نیروهای ضد دیکتاتوری وثیقه ایست برای درهم شکستن کودتاچیان واحیای دموکراسی .

تحلیل درسهای شکست ماه دسامبر وضرورت نیل بوحدت نیروهای دموکراتیک ازکمونیستها میخواهد که بیک سئوال بغرنج ومهم دیگر پاسخ دقیق بدهند : درباره چگونگی برخورد بآن جریاناتی که خیشتن پارتیزانی راتشکیل داده وهمچنان ازکاربردن این تاکتیک شیوه های مبارزه دفاع میکنند .

اعلامیه کمیته مرکزی حزب سوسیالیست توده ای دومینیک یادآور میشود که حزب بارها احتراز ازاین پندار راکه گویا مبارزه پارتیزانی درشرایط کنونی امکان بسط موفقیت آمیزی را دارد تاکید کرده است . اعلامیه ضرورت مطالعه دقیق بررسی وکارتوضیحی مداوم را برای نشان دادن جنبه هلاکت بار اندیشه های سکتاریستی که امرانقلاب راتهدید میکنند ، خاطرنشان میسازد .

دراعلامیه گفته میشود : " ولی پس ازپیدایش کانونهای پارتیزانی بمنظور ایجاد همبستگی باتمام کسانیکه بااشکال مختلف علیه دیکتاتوری مبارزه میکنند ، ما مردم را به بسیج هرچه وسیعتر بمنظور کمک ممکن به پارتیزانها دعوت

گردیم • ولی دسته‌های پارتیزان با خرابکاری مرتجع ناروبار شدند که این کمک نتوانست نتایج مشخص ببار آورد • معهذا اما این مطالب را روشن کردیم که ما همبستگی میان انقلابیون را مافوق تمام اختلاف نظرهای تاکتیکی قرار میدهیم •

مبارزان جنبش انقلابی ۱۴ ژوئن که در مبارزه شربت شهادت نوشیدند ••• از نیات میهن پرستانه وتمایل به تسریع تکامل انقلاب الهام میگرفتند • برخی آنها ضایعه بزرگی است برای جنبش انقلابی دمینیک • حزب سوسیالیست توده ای دمینیک با نهایت تنویر واحترام در برابر این انقلابیون شجاع ومبارزان پیگیر ضد امپریالیزم پرچم مبارزه خود را فرود میآورد •

ولی احترام وتقدیر ما زمانیکه در کوهها شهید شده اند با تحلیل دقیق ، خونسردانه وعینی حوادث اخیر تعارضی ندارد • مبارزه خلق ما وآن انقلابیکه همه ما طالب آن هستیم چنین تحلیلی را ایجاب میکند • واین کار برای آن نیستکه بافتخارات شهیدان کم بها داده شود بلکه برای آنست که جنبشی که آنها جان خود را در راه آن نثار کردند به پیش رود •

در اعلامیه گفته میشود که جنبش انقلابی ۱۴ ژوئن بزرگترین جنبش نیروهای چپ است • این جنبش در جریان مبارزه واقعی علیه دیکتاتوری تروخیلو پدید آمد و در میان توده خلق قدر و منزلت شایسته واعتبار بحاد ارد • کمونیستها نخستین کسانی بودند که نقشی را تاریخ برای رفقای عضو جنبش انقلابی ۱۴ ژوئن در انقلاب ضد فئودالی وضد امپریالیستی آزادیبخش ملی معین کرده بود ، برسمیت شناختند • اگر در برخی مسائل تاکتیکی باهم اختلاف داشته باشند در مورد هدفهای استراتژیک انقلاب تمام وکمال باهم توافق نظر کامل دارند • آنچه که آنها را متحد میکند بمراتب بیشتر از آن چیزیست که موجب جدائی آنهاست •

براساس همین توافق هدفهاست که حزب سوسیالیست توده ای دمینیک میکوشد با جنبش انقلابی ۱۴ ژوئن و نیز با تمام نیروهای انقلابی روابط دوستی وهمکاری محکم برقرار سازد •

در پایان اعلامیه برنامه ای از خواستهای سیاسی ، اجتماعی واقتصادی مشخص پیشنهاد میشود که باید به برنامه مبارزه مشترک تمام نیروهای دمکراتیک بدل گردد •

فهرست مندرجات

۱ ــ انقلاب سوسیالیستی ودولت بورژوائی — ارکی توئومینن (عضو پولیت بوروی کمیته مرکزی حزب کمونیست فنلاند)

۲ ــ اومانیسم کمونیستی واعمال جبر انقلابی — س. کووالیوف (پولیسیست شوروی ــ دکترعلوم فلسفه)

۳ ــ عام بودن تضاد ومشخص بودن حقیقت — آ. سمولف (پولیسیست شوروی. نامزد علوم فلسفه)

۴ ــ قربانیان راه پیکار.